



آینده ایران و آلترناتیو کمونیستی

مصاحبه کمونیست با آذر مدرسی

تحولات جدی و سریعی در ایران در جریان است. بسیاری این دوره را آغاز پایان جمهوری اسلامی مینامند. مردم ایران و در راس آن طبقه کارگر و اقشار محروم جامعه برای تامین زندگی انسانی، آزاد و مرفه جمهوری اسلامی را به مصاف طلبیده اند. احزاب و جریانات و جنبشهای سیاسی مختلف هر کدام در تلاش اند در این تحولات نقش فعال داشته و آلترناتیو خود در پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی را به عنوان راه مناسب به مردم ایران بقبولانند و برای آن نیرو جمع کنند. موقعیت کنونی و پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی، پیچیدگی های این پروسه و ایران بعد از جمهوری اسلامی و امکان شکل گیری یک آلترناتیو کمونیستی در این مصاحبه با آذر مدرسی دبیر کمیته مرکزی حزب حکمتیست (خط رسمی) در میان گذاشته میشود.

کمونیست: آذر مدرسی ابتدا با این سوال شروع میکنیم که کلا اوضاع کنونی و رابطه مردم ایران و توازن میان آنها و جمهوری اسلامی را چگونه ارزیابی میکنید؟ آیا سرنگونی جمهوری اسلامی مسجل است؟

صفحه ۳



استراتژی، سیاست و تاکتیک در جنبش کارگری و

جنبشهای اجتماعی محرومان

مظفر محمدی

مقدمه

استراتژی جنبش های اجتماعی امروز ایران مبتنی بر یک ارزیابی از شرایط اقتصادی-سیاسی جامعه است. جواب به سوالات زیر می تواند مبنای یک استراتژی معین باشد.

آیا جمهوری اسلامی قادر به سازماندهی و کنترل اقتصاد بورژوازی ایران هست؟

آیا درجه ای از رفاه و بهبود شرایط کار و زندگی کارگران و محرومان در شرایط کنونی اقتصادی و سیاسی ایران ممکن است؟ آیا شرکت های ورشکسته در ایران قادر به بازسازی خود و سرپا شدن هستند؟ حقوق های معوقه و حتی حفظ شغل این مراکز کار از جمله هفت تپه ممکن است؟

آیا درجه ای از حفظ اشتغال و پایین آوردن درصد بیکاری و بیمه بیکاری به بیکاران در شرایط کنونی ممکن است؟

....

جواب این سوالات از نظر تحلیلگران اقتصادی چپ و راست و از نظر خود دولت هم منفی است.

صفحه ۵

در مورد کار قانونی و علنی

بحث در سمینار حزب کمونیست ایران

منصور حکمت

صفحه ۷

در این شماره می خوانید:

استراتژی انقلاب در کردستان/گفتگوی نشریه "بوییشه وه" با ربیوار احمد (صفحه ۹)

تحریمها، سیاست فلج سازی جامعه/ وریا نقشبندی (صفحه ۱۳)

جنگ نان/محمد فتاحی (صفحه ۱۴)

"قیام بردگان فقط یک قهرمان، یک اسپار تاکوس ... /مظفر محمدی (صفحه ۱۶)

هفت تپه و فولاد نماد مقاومت .../مصاحبهی رادیو نینا با خالد حاج محمدی (صفحه ۱۷)

پرچم عدالتخواهی جامعه بر فراز دانشگاه/مصاحبه رادیو نینا با آذر مدرسی (صفحه ۱۹)

"در باره فراخوان همکاری مشترک احزاب ملی و.../گفتگوی رادیو نینا با مظفر محمدی (صفحه ۲۰)

قلب ما با قلب هفت تپه ای ها میطپد (صفحه ۲۱)

هفت تپه و فولاد در کنار هم تا آزادی همه(صفحه ۲۱)

۱۶ آذر پرچم عدالت خواهی جامعه بر فراز دانشگاه (صفحه ۲۱)

پرچم رادیکالیسم چپ و کارگری از دانشگاه تا کارخانه (صفحه ۲۲)

موج سرکوب و تفرقه را فقط با اتحاد محکم می توان پس زد! (صفحه ۲۲)

از یک پیروزی به پیروزی بعدی! (صفحه ۲۳)

۲۳۵



ماهانه منتشر میشود دسامبر ۲۰۱۸ - آذر ۱۳۹۷

www.hekmatist.com

فرانسه،

جنبشی علیه "دمکراسی اقلیت"



خالد حاج محمدی

اعتراض مردم محروم در فرانسه چیزی که به جنبش "جلیقه زردها" مشهور است، سراسر این کشور را با بحرانی همه جانبه مواجه کرده است. تحرکی که حدود یک ماه پیش در اعتراض به افزایش مالیات سوخت شروع شد، امروز نه تنها دامنه آن بسیار وسیع شده که بعلاوه مطالبات آنها از اعتراض به گرانی و فقر و بالا بودن قیمت مایحتاج عمومی و مالیاتها تا زیر سوال بردن کل سیستم حاکم به عنوان "دمکراسی اقلیت" کشیده شده. اکنون حکومت ماکرون از جانب معترضین و اکثریت بزرگی از کارگران و اقشار محروم جامعه فرانسه، بدست بعنوان حکومت پولدارها اسم برده میشود.

هیئیت حاکمه فرانسه و در راس آنها شخص امانوئل ماکرون رئیس جمهور و ادوار فیلیپ نخست وزیر این کشور، تلاش کردند با تهدید و بسیج ۹۰ هزار پلیس و اعمال خشونت علیه معترضین، چیزی که بر اساس اخبار رسانه ها تا کنون ۳ کشته، صدها نفر زخمی و ۱۳۸۵ نفر دستگیری به همراه داشته، این تحرک را شکست دهند. برای نیل به این هدف علاوه بر تبلیغات مسموم و اتهام خشونت طلبی علیه معترضین، تلاش کردند با ترساندن مردم فرانسه، فضای جامعه را علیه آنها بسیج کنند و اعتراضات را به شکست بکشانند. شخص ماکرون در ابتدای اعتراضات در قامت یک بورژوازی ضد کارگر به تمجید نیروهای انتظامی و تحقیر و تهمت به معترضین پرداخت. او در کمال بی نزاکتی آنها را بی شرم نامید. اما ایستادگی محرومان فرانسه و ادامه اعتراض به بی حقوقی و استثمار، افزایش سمپاتی به آنها در جامعه و وسعت گرفتن دامنه اعتراضات، ماکرون و همراهان او را ناچار کرد که موقعیت خود را درک کنند و بفهمند که با این اراجیف نمیتوان چندین میلیون انسان شریف و عدالتخواه را به خانه فرستاد. تهدیدهای دولت و گسیل پلیس و بکارگیری رسانه ها علیه جلیقه زردها، نه تنها معترضین را به خانه نفرستاد که خشم و نفرت جامعه را علیه کل دستگاه حاکم افزایش داد. سرانجام ماکرون و نخست وزیر او و کل حاکمیت را مجبور کرد قدم به قدم عقب نشینی کنند و نهایتاً کل برنامه خود و افزایش مالیات بر مواد سوختی را تعلیق و به جامعه اعلام دارند.

اما و تا کنون معترضین در فرانسه قانع نشده و مطالبات همه جانبه تری را طرح کرده اند که عموماً و محور اصلی آن بهبود زندگی، علیه فقر و محرومیت و علیه حاکمیت یک اقلیت بر جامعه است. آنها حاکمین بر فرانسه را حکومت اقلیتی نامیده اند که یک بار رای آنها را میگیرند و برای چهار تا پنج سال بدون مراجعه به مردم هر تصمیمی را میگیرند. مردم فرانسه خواهان دخالت مستقیم خود در تصمیم گیری ها و سرنوشت خود و جامعه اند. آنها پوچ بودن و نا مربوط بودن دمکراسی پارلمانی برای طبقه کارگر و اکثریت بزرگی از جامعه به عنوان "دمکراسی اقلیت" و عملاً این "دمکراسی" را حاکمیت اقلیتی پولدار علیه منافع اکثریت جامعه نام گذاشتند و به چالش کشیدند.

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

سرانجام و تا این تاریخ ماکرون نه تنها مجبور شد که حداقل دستمزد قانونی در فرانسه را از اول ژانویه به میزان صد یورو در ماه افزایش دهد بلکه و بعلاوه پاره ای عقب نشینی های دیگر را در مقابل معترضین قبول کرد و همزمان مجبور شد با ادب و نزاکت خطاب به آنها صحبت کند.

اعتراضات امروز جلیقه زردهای فرانسه گوشه ای از اعتراضات عمومی طبقه کارگر، نسل جوان و اقشار محروم جامعه در کل اروپا و حتی در کل جهان به سیستمی است که در قبال شهروندان این جوامع مسئولیتی نمیپذیرد. سیستمی که به قیمت تباهی طبقه کارگر و اکثریتی بسیار بزرگ از مردم، هر روز به سرمایه و دارایی اقلیتی کوچک می افزاید. مردم فرانسه امروز به هیچکدام از احزاب سنتی فرانسه از احزاب راست تا چپ بورژوازی آن اعتمادی ندارند و همین حقیقت شخص ماکرون را در دوره انتخابات فرانسه مجبور کرد به نام جریان سوم و با شعار "نه چپ، نه راست" وارد کارزار انتخاباتی شود. با این وصف در دور دوم انتخابات و در حمایت احزاب سنتی راست و چپی که از ترس قدرت گیری جریان راست گرای افراطی جبهه ملی به رهبری مارین لوپن به ماکرون رای دادند و به قدرت رسید. اما و در دنیای واقعی سیاستها و برنامه اقتصادی ماکرون چیزی جز یک تعرض افسار گسیخته به طبقه کارگر فرانسه نبود، چیزی که خود رسانه های بورژوازی اذعان دارند که ایشان امروز حتی از اولاند هم محبوبیتش پایین تر آمده است. ماکرون در حقیقت کل برنامه سیاسی و اقتصادیاش بیان یک جریان نئولیبرال و بشدت ضد کارگر است که افسار اقلیتی بورژوا را آزاد و همه قوانین کنونی و دستاوردهای طبقه کارگر را در خدمت آنها و به نفع آنها عوض میکند و پس میگیرد. به این اعتبار سیاستهای ماکرون تفاوت زیادی با سیاست دولت قبلی به رهبری اولاند ندارد. ماکرون در این دوره تمام تلاش خود را کرد تا کار ناتمام اولاند را به سرانجام برساند. تغییر قانون اساسی، کاهش خدمات عمومی، افزایش مالیات بر درآمد طبقه کارگر و اقشار پایین جامعه، کاهش مالیات پولدارها، افزایش ساعت کار و پایین نگهداشتن دستمزدها، تلاش برای ممنوع کردن اعتصابات عمومی، بالا بردن سن بازنشستگی، بالا بردن مالیات بر سوخت و... همگی بخشی از برنامه ریاضت اقتصادی است که از در دوره سارکوزی شروع و در دوره اولاند ادامه صافت و در دوره ماکرون تلاش شد با قاطعیت بیشتر پیش برود. در حقیقت تعرض بورژوازی فرانسه قبل از اولاند و در دوره ریاست جمهوری نیکلا سارکوزی شروع شده بود که در دوره اولاند رهبر حزب سوسیالیست فرانسه ادامه یافت و در دوره ماکرون نیز قرار بود با شدت و قاطعیت بیشتر دنبال شود.

ماکرون اساسا با این پز کار خود را به عنوان رئیس جمهور فرانسه شروع کرد که او یک سرسوزن در مقابل طبقه کارگر و اتحادیه های کارگری و مردم معترض که در دوره اولاند دست به اعتراضات وسیع زدند، کوتاه نمی آید. او منتقد فرانسوا اولاند بود و معتقد بود اولاند سیاست نرمی را در قبال طبقه کارگر در پیش گرفته است و به عقب نشینی های او اعتراض داشت. اما امروز خود ماکرون نیز نهایتا مجبور شد در مقابل اعتراضات وسیع و سراسری در فرانسه سر تعظیم فرود آورد و عقب نشینی کند.

سر انجام اعتراضات امروز فرانسه به هر کجا برسد، یک حقیقت مشهود است و آن اینکه مردم محروم نه تنها به حاکمیت و احزاب سنتی اعتمادی ندارند، که در فکر راهی برای خلاصی از زندگی فلاکتبار کنونی هستند. بی اعتباری احزاب سنتی فرانسه و هیئت حاکمه آن و شخص ماکرون امروز دیگر زبانزده خاص و عام است. امروز حتی روزنامه های فرانسوی از زبان مردم میگویند که ماکرون تنها یک چهارم رای مردم فرانسه را پشت سر خود دارد و نماینده اکثریت مردم فرانسه نیست. روزنامه لوموند میگوید در یک نظر سنجی، "از هر ده فرانسوی، هشت نفر باور دارند که مسئولان سیاسی هیچ اهمیتی برای آنان قائل نیستند".

اعتراض سراسری جلیقه زردها جرقه ای در آسمان بی ابر نیست. این اعتراضات ادامه دهها اعتراض و اعتصاب بزرگ و کوچک در فرانسه

در سالیان گذشته است که هر بار به دلایلی و با توجه به کمبودهای خود تماما به اهداف خود نرسیده است. اما امروز دامنه اجحافات و گستاخی بورژوازی فرانسه و نمایندگان آنها در حاکمیت به جایی رسیده که دیگر محرومین در فرانسه کارد به استخوانشان رسیده است. خصلت اصلی این اعتراضات از طرفی ضدیت عریان و مستقیم با حاکمیت سرمایه دارها و دولت به عنوان نماینده و مدافع آنها و خواست رفاه و زندگی در شان انسان است. بر همین اساس معترضین به هیچ جریان و جناحی در حاکمیت فرانسه و احزاب مختلف و سنتی آن اعتماد ندارند. به اعتباری همگی آزمایش پس داده و مردم در تجربه زندگی خود ضدیت همه آنها را با منافع خود دیده و لمس کرده اند. یکی از خصوصیات اصلی این اعتراضات ساختار شکنی و بی اعتمادی کامل به سیستم موجود با هر تنوعی در احزاب سیاسی آن است.

باید اذعان کرد که این اعتراضات و ضدیت مردم محروم با حاکمیت به عنوان نمایندگان و حافظین اقلیتی پولدار مختص به فرانسه نیست. در حقیقت ما در کل جهان و بویژه در کل غرب با یک موج برگشت از مردم محرومی طرف هستیم که زمانی و بعد از دیوار برلین به آنها حقتنه کرده بودند که در دنیای یک قطبی و در حاکمیت بلامنزاع بازار، وضع زندگی آنها بهتر خواهد بود. اما در کل سه دهه گذشته مردم جهان نه تنها بهبودی در زندگی خود را شاهد نبوده اند، بعلاوه با چشمان خود میبینند که همزمان با افزایش ثروت عمومی و سرمایه ها و تولیدات در جهان، شاهد فقیر تر شدن اکثریتی بزرگ از مردم و خصوصا طبقه کارگر هستند که حاکمین بر آن هر روز بیش از گذشته در قبال زندگی آنها از خود سلب مسئولیت میکنند. تناقض بزرگ میان سرمایه و امکانات وسیع و افزایش فقر و گرسنگی و کاهش خدمات اجتماعی در کنار جنگ و ویرانی و...، مردم در جهان را با یک خلا بزرگ روبرو کرده است.

امروز جامعه برای نجات خود در فکر یافتن راهی است. بی اعتباری حاکمین و نفرت از آنها و فرو ریختن توهمات نسبت آنها، به عنوان حاکمیت پولدارها، امروز در همه جا و در کشورهای مهد دمکراسی به خوبی شنیده میشود. اعتراضات این چند ساله در بسیاری از کشورها از آمریکا تا انگلستان، آلمان و فرانسه و... تنها نمونه هایی از موج مردمی است که به حاکمین و به احزاب مختلف سنتی بورژوازی اعتمادی ندارد. اعتراضات فرانسه و فراگیری فوری آن به بخش بزرگی از شهرهای این کشور و شکستن مرزها و راه افتادن تحریکاتی در بلژیک و هلند و...، همگی گواه یک بیداری از پایین علیه بالایی ها، بیداری بردگان علیه حاکمین بر جهان است.

اما یک حقیقت بطور ملموسی در دل این تحولات هم در آمریکا و هم انگلستان و فرانسه و.. مشهود است. یک خلا بزرگ که جواب و آلترناتیو طبقه کارگر و محرومان باشد، یک پرچم سیاسی روشن و یک افق روشن سیاسی به عنوان جواب به دنیای امروز و به معضلاتی که بشریت با آن روبرو است. جواب این خلا و پر کردن آن جز با کمونیسیم و آلترناتیو کمونیستی هیچ راه دیگری ندارد. هیچ آلترناتیو نجات بخش و هیچ راه حل دیگری در مقابل بشریت نیست. یا ادامه بربریت کنونی و یا برداشتن پرچم و آلترناتیو انقلاب کارگری. واقعیت این است که در کل این کشورها، احزاب راست و چپ به عنوان جناحهای راست و چپ بورژوازی که معمولا در چند دهه گذشته قدرت میان آنها دست بدست شده است و پارلمانها در اختیار آنها است، فاصله زیادی با هم ندارند. امروز تشخیص فاصله ماکرون راست با اولاند حزب سوسیالیست فرانسه با حزب محافظه کار انگلستان، با حزب کارگر این کشور و با خانم مرکل و احزاب سوسیال دمکرات و لیبرال آلمان کار متخصصین است. همین حقیقت مردم محروم را به جایی رسانده است که انتخاب میان آنها و مشروعیت دادن به آنها در انتخابات هر چهار پنج ساله و دست بدست شدن قدرت میان آنها را، امروز دیگر جوابی به معضلات خود نمیداند. همین حقیقت مردم را به فکر راه کار و جواب به معضلات امروز آنها انداخته است و علیه کل ساختارهای موجود و احزاب و سیاستمداران آنها هستند.

اینکه هیچ جریان و جنبش بورژوازی جواب معضلات امروز را ندارد، امری روشن است.

بورژوازی جهانی و احزاب و جنبشهای آنها امروز در عریانترین شکل در مقابل بشریت و کل نیروی کارکن و کل طبقه کارگر جهانی ایستاده اند. آنها برای دفاع از منافع خود اشکارا اسلحه از رو بسته اند. مردم فرانسه در این روزها گوشه ای کوچک از توحش نیروهای پلیس علیه خود را تجربه کرد. وقایع فراسنه یک بار دیگری این حکم کمونیستها را به روشنی نشان داد که دمکرات ترین دمکراتهای جهان، زمانی که منافع بورژوازی در خطر افتد لباس رزم علیه محرومان میپوشند.

در اینکه جلیقه زردها حق دارند تردیدی نیست. در اینکه این جنبش محرومان و محرومترین بخش طبقه کارگر فرانسه است، تردیدی نیست. اما این جنبش تا زمانی که رهبری آن تامین نشود، تا زمانی که یک افق عدالتخواهانه و یک پرچم سیاسی روشن برای آن به عنوان جواب به وضع کنونی تامین نشود، در هر تند پیچی میتواند توسط این یا آن جریان بورژوازی به کجراه برود. جنبش محرومین بدون پرچم سیاسی روشن و بدون افق نمیتواند راه دوری برود، حتی پیروزی های کوچک و البته با ارزش آن نیز در پیچ بعدی پس گرفته میشود. همه احزاب و نیروهای بورژوا این حقیقت را میدانند و برای به کج راه بردن و شکست این جنبشها همیشه انواع حيله را بکار میبرند. هزار اعتراض بر حق طبقه کارگر و محرومین در نبود پرچم روشن سیاسی، یا به سازش کشیده شده، یا شکستش داده اند و یا به عنوان ابزار توسط یک حزب و جریان بورژوازی برای قدرت گیری استفاده شده است. آنچه امروز تحریک بر حق جلیقه زردها را نیز تهدید میکند، خطر به کجار رفتن و به کجراه بردن در نداشتن یک رهبری روشن بین، یک پرچم روشن سیاسی و در بی افقی است.

دوره گذشته در آمریکا ترامپ با اتکا به نفرت بر حق محرومین علیه احزاب سنتی آمریکا و شخصیتهای آنها و به عنوان آدمی که بدرجه ای علیه سیستم و نظم کنونی است، رای آورد. بخش بزرگی از مردم محروم در آمریکا بدلیل نفرت بر

کمونیت ۲۳۵

حق از حاکمین آن زمان، در بی افقی و بی آلترناتیوی به ترامپ رای دادند. صدها مورد از این قبیل در تاریخ اتفاق افتاده است. اکنون در اروپا نفرت علیه احزاب سنتی را گروههای راست افراطی با انگشت گذاشتن بر محرومیت مردم و اتکا به یک پوپولیسم و خلق گرایی عقب مانده، تلاش میکنند در کیسه خود جمع کنند و با اتکا به آنها و با فریب محرومین قدرت بگیرد. لذا اولین سدی که در مقابل جنبشهای اعتراضی در اروپا و از جمله جنبش جلیقه زردها وجود دارد، تامین رهبری ای است که صاحب یک افق روش سیاسی باشد. متأسفانه امروز در فرانسه و در بسیاری از کشورهای دیگر عدم وجود یک جریان دخالتگر کمونیستی که بتواند افق انقلاب خود را در مقابل جامعه و به عنوان آلترناتیو خود طرح کند و در جنبش های اعتراضی بتواند راهی متفاوت در مقابل آنها بگذارد، بزرگترین چالش در مقابل این تحركات است. علم به این حقیقت امثال حزب سوسیالیست فرانسه و ماکرون و بقیه را به تکاپو انداخته است که مردم را از خطر قدرت گیری جریان اولترا راست مارین لوپن بترسانند و همزمان جریان راست لوپن را هم به تکاپو انداخته است که با اشاعه و باد زدن به یک ناسیونالیست عقب ماند و عرق ملی فرانسوی و انگشت گذاشتن بر محرومیت مردم، سعی کند از نارضایتی بر حق محرومین فرانسه برای خود نیرویی جلب کند. تنها یک جواب کمونیستی و یک افق برابری طلبانه جواب این اوضاع است. آلترناتیوی که در مقابل راست و چپ بورژوازی از جریان ماکرون تا اولاند و سارکوزی و تا جریان راست افراطی ماری لوپن، توسط طبقه کارگر و کمونیستهای آن و به عنوان یک آلترناتیو متفاوت و سوسیالیستی و یک افق عدالتخواهانه در مقابل جامعه فرانسه قرار بگیرد و در پیچه ای بر آزادی و خوشختی واقعی را بروی بشریت باز کند.

۱۰ دسامبر ۲۰۱۸

اولین اصلی که کارگر باید در رد و قبول یک قانون کار در نظر بگیرد اینست که من بعنوان یک عنصر آزاد در این جامعه در سرنوشت خودم، در محیط کار خودم، در تعیین اینکه نیروی کارم را دارم در ازاء چه میفروشم و در چه شرایطی قرار است کار کنم و غیره، چقدر سهم و نقش دارم. اولین شاخص اینست که کارگر بعنوان یک عنصر آزاد و یک شهروند صاحب اختیار ظاهر بشود.

منصور حکمت

آینده ایران و …

آذر مدرسی: آنچه‌ی‌ی که اوضاع جامعه، رابطه مردم و جمهوری اسلامی و موقعیت آن و مهمتر از آن موقعیت جنبش محرومان علیه حاکمیت بورژوایی در ایران را در یکسال گذشته از دوره های قبل از آن، حتی از خیزش دیماه، متمایز میکند، حضور اجتماعی قدرتمند طبقه کارگر بعنوان نماینده جدال برای رفاه و سعادت و عدالت اجتماعی است. طبقه ای که تحرکات آن امروز بر تحولات سیاسی، توزان قوا میان مردم محروم و جمهوری اسلامی و همه نیروهای بورژوایی، تأثیر مستقیم دارد و نیروی محرکه و اصلی روند اوضاع سیاسی در ایران امروز است. امروز تحرکات کارگری روی همه مسائل دیگر سایه انداخته. جامعه با نگرانی دستگیری نماینده کارگران را تعقیب کرد. خیر دستگیری نمایندگان کارگری و آزادی آنان مهمتر از خیر استیضاح چند وزیر مملکت است. این توازن قوای امروز و وزن طبقه کارگر در جامعه را نشان میدهد.

اگر در دوره ای اصلاح طلبی با برجسته کردن "خشونت" جناح مقابل، با تصویر اسلام لیبرال و جمهوری اسلامی تعدیل شده، اگر اصلاح طلبان بعنوان سوپاپ اطمینان رژیم و "آرام" و "معتدل" کردن مردم شانس‌ی برای ایفای نقش داشتند و امکانی بود برای ایجاد یک نقطه تعادل و بقا جمهوری اسلامی و امروز با شکست و بی آبرویی کامل اصلاح طلبی و اصلاح طلبان و اعلام پایان عمر آن از طرف مردم در دیماه سال گذشته، خیزش دیماه تیر خلاصی را به این سوپاپ اطمینان و امکان زد.

تحولات پس از خیزش دیماه و ابراز وجود طبقه کارگر بعنوان پرچمدار و نماینده جنبش محرومان برای رفاه و آزادی و امنیت، هم‌زمان افق دست بدست کردن قدرت از بالا و با حمایت و سناریوهایی چون "رفراندوم" و "انتخابات آزاد" و …… را به حاشیه راند و دست ردی به سینه نیروهای بورژوایی زد.

خیزش دیماه اعلام وجود و سر بلند کردن مجدد جنبش محرومان برای سرنگونی جمهوری اسلامی بود، عروج جنبشی بود که نه چشمی به اختلافات درون جناحی داشت، نه امیدی به دخالت قدرتهای جهانی بعنوان ناجیان خود داشت. جنبشی مستقل، رادیکالی، روی پای خود، در مقابل همه این نیروهای ارتجاعی و برای آزادی، رفاه و امنیت! امروز و با گذشت نزدیک به یکسال از آن خیزش ما شاهد حضور قدرتمند طبقه کارگر در این جنبش و زدن مهر خود بر تحولات هستیم. امروز تحرک و اعتراض و رادیکالیسمی که مبارزه مردم برای رفاه و آزادی و عدالت اجتماعی، مبارزه علیه فساد مالی، علیه زندان و شکنجه، ……، را بهم گره میزند، متحد میکند و پیشروی آنرا تضمین میکند تحرک طبقه کارگر است. با به میدان آمدن طبقه کارگر با اتکا به تشکله‌ها و سخنگویان و نمایندگان خود برای "رفاه همین امروز!"، "عدالت اجتماعی همین امروز!"، توقعات و افق رادیکال، وسیع و آزادبخواهانه آن چارچوب حقیرانه همه تحرکات نیمبند برای بهبود و رفاه و آزادی نیمبند و قطره چکانی را شکست و شخصیتها و سخنگویان آن را به حاشیه رانده است.

طبقه کارگر در ایران، جنبش کارگری هیچوقت تا این درجه خودآگاه به قدرت طبقاتی خود نبوده. اعلام "ما میتوانیم آینده خود و فرزندانمان را زیبا بسازیم. چون ما کارگریم!" یا "کارگران محور تمام تغییراتند!" از طرف بخشی از کارگران صنعتی در ایران شغف انگیز بودن این واقعیت، این درجه از خودآگاهی را نشان میدهد. طبقه کارگر برای تعیین تکلیف به میدان آمده. امروز طبقه کارگر در ایران عملاً آزادی تشکل و اعتصاب، آزادی مطبوعات مستقل، با تشکیل مجامع عمومی خود دخالت مستقیم مردم در سیاست را در جامعه عملی کرده است. طبقه کارگر در ایران و جنبش آن میتواند طلایه دارد

انقلاب سوسیالیستی قرن ۲۱ باشد.

این مولفه روی اعتماد به نفس جامعه در رابطه با حاکمیت و دستگاه سرکوب آن، اعتماد به نفس جامعه و بخصوص طبقه کارگر در اینکه میتواند به قدرت خود جمهوری اسلامی را به زیر کشید و بالطبع روی تضعیف قدرت سرکوب و مقابله جمهوری اسلامی با این جنبش تأثیر گذاشته است. کل حاکمیت و همه جناحهای آن مستاصل و در پی خریدن فرصت است. فرصتی که دیگر موجود نیست و جمهوری اسلامی راه برون رفت از این بحران را ندارد.

امروز جدال رو در رو میان مردم محروم و در راس آن طبقه کارگر با حاکمیت شروع شده، جدالی که بیشتر از هر زمانی رنگ طبقاتی و مهر طبقه کارگر را بر خود دارد. سرنگونی جمهوری اسلامی مسجل است. مسئله بر سر چگونه رفتن آن است. جنبشهای سیاسی مختلف و احزاب آنها از راست تا چپ، آلترناتیوهای متعددی برای سرنگونی جمهوری اسلامی ارائه میدهند. کودتای درونی و خلع ید از بخشی از حاکمیت برای حفظ آن، دست بدست کردن قدرت از بالا تحت نام "رفراندوم" و "انتخابات آزاد" تا انقلاب مورد نظر ما همه آلترناتیوها و راههای این سرنگونی است. تلاش ما سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق یک انقلاب رادیکال و کارگری است.

کمونیت: کمونیستها و مشخصا حزب حکمتیست خط رسمی، کجای این پرسوه هستند، و چقدر شانس دارند و موانع راه کدامند؟

آذر مدرسی: اجازه بدهید من مشخصا در مورد حزب حکمتیست (خط رسمی) از شانس، امکانها و موانع خود و جنبشی که ما به آن وصل هستیم صحبت کنم.

اغراق آمیز نیست اگر ادعا کنیم که امروز شاید بیشتر از هر زمانی زمینه برای قدرتگیری و ایفای نقش رهبری ما آماده است. مهمترین دلیل آن عرض اندام طبقه کارگر و مردم محروم در دیماه و بویژه بعد از آن است. خیزش محرومان در دیماه جنبش طبقاتی ما بود، رادیکالیسم آن، ملیتانیسی آن، روشنی آن نسبت به کل حاکمیت، خواست رفاه و آزادی و سرنگونی جمهوری اسلامی به دست مردم و از پائین، بدون ذره ای توهم و امید به دخالت دولت های غربی و امریکا و…، حضور وسیع و گسترده مردم در این تحرکات، همه و همه شرایط را برای عروج ما کمونیستها مهیا میکند.

زمانیکه بخش وسیعی از مردم درتحرکات سیاسی برای رقم زدن آینده سیاسی خود شرکت کنند و محیط سیاسی رادیکالیزه شود، شانس چپ و کمونیسم بیشتر میشود. از دیماه تا امروز تحولات جدی تری اتفاق افتاده است. مهمترین آن به میدان آمدن طبقه کارگر بعنوان نیروی اصلی و تعیین کننده این تحرکات و جدال علیه جمهوری اسلامی است. جنبش محرومان در دیماه که همه آنرا بی رهبر، بی سازمان و بی پرچم دیماه میخواندند، امروز رهبر، پرچم و سازمان خود را پیدا کرده است. امروز جامعه به جنبش کارگری و رهبران آن، به پرچم اداره شورایی جامعه، به پرچم "رفاه همین امروز!"، چشم دوخته است. امروز طبقه کارگر صنعتی و تحرکات آن است که فضای سیاسی جامعه را رقم میزند و مردم را به میدان می آورد. وزن طبقه کارگر و اعتراض رادیکال آن چنان بالا است که حتی شخصیتها و نیروهای راست و بورژوایی برای کسب اعتبار با رهبران و شخصیتها و اعتراض کارگر عکس میگیرند.

حزب حکمتیست بخش متشکل و متحزب این جنبش است که صدها و صدها کمونیست را در ایران در برمیگیرد. جنبشی که در امروز در قامت اعتراض کارگر، معلم، دانشجو، زن، بیکار و …… برای رفاه و آزادی، برای متحد کردن مردم در شوراها و مجامع عمومی خود، برای بدست گرفتن قدرت شوراها، در مقابل کل

بورژوازی ایران عرض اندام میکند، جنبشی است که رهبران و سازماندهندگان خود را دارد. وزن اجتماعی طبقه کارگر در جامعه و در تقابل آن با جمهوری اسلامی بالا رفته و این واقعیت شغف انگیز بیشتریین امکان را برای ما کمونیستها و برای به پیروزی رساندن این جدال فراهم میکند.

امروز همه از ولی فقیه تا اپوزیسیون راست بورژوایی خطر کمونیستها را تذکر میدهند. دیماه و تحولات پس از آن یکبار دیگر نشان داد که کمونیسم و کمونیستها در اعماق این جامعه ریشه دوانده اند و سرکوب و استبداد فقط میتواند مانعی برای ابراز وجود و یا قدرتمند شدن این جنبش باشد. سرکوب و استبدادی که جمهوری اسلامی امروز از آن عاجز است.

اما موانع ما چیست؟ ندیدن حساسیت و اهمیت این اوضاع و نتیجتاً عدم آمادگی برای ایفای نقش و ابراز وجود بعنوان حزبی که نه فقط صلاحیت رهبری این جنبش و این طبقه را دارد، بلکه قادر به آن است. این شاید از فاکتور سرکوب، که دیگر کارایی سابق را ندارد، مهمتر است. به اندازه کافی آماده نبودن برای ایفای نقش رهبری آنهم در شرایطی که همه نیروهای سیاسی از جریانات درون حکومتی تا اپوزیسیون راست خود را برای جدال نهایی آماده میکنند، مهمترین مانعی است که ما در مقابل خود داریم. پوچ است اگر فکر کنیم این جنبش عظیم و طبقاتی بدون حزب خود میتواند به پیروزی برسد. پوچ است اگر فکر کنیم انقلاب کارگری بدون رهبری یک حزب کمونیستی پیروز میشود. امروز طبقه کارگر و رهبران آن بیشتر از هر زمانی نیاز به یک حزب کمونیستی رادیکال و ماگزیمالیست مانند ما را احساس میکنند و به ما چشم دوخته اند. مسئله این است ما چقدر خود را برای ایفای این نقش آماده میکنیم.

کمونیت: شما مخاطرات در پرسوه سرنگونی جمهوری اسلامی را چگونه میبینید و جایگاه دستجات حکومتی در این میان کدامند؟

آذر مدرسی: مهمترین مخاطره در پرسوه سرنگونی تبدیل این پرسوه به جنگی قومی و مذهبی میان مردمی است که امروز در کنار هم برای یک زندگی آزاد، برابر، مرفه و سعادتمند مبارزه میکنند. بازیکنان این سناریو همه نیروهای قومی و مذهبی، منجمله دستجات درونی جمهوری اسلامی اند. نیرویی که امروز پرچم قومیت و فدرالیسم قومی را بالا برده و اعلام میکند جامعه و قدرت در جامعه را بر مبنای هویت کاذب قومی تقسیم کرد، رسماً اعلام میکند برای متحقق کردن این سناریو آماده جنگ با نیروی قومی دیگری است. از طرف دیگر نیرویی که با شعار" تمامیت ارضی"، که در واقع اسم "شیک" اعلام آمادگی برای استفاده از نیروی نظامی، شاهنشاهی یا اسلامی برای سرکوب اعتراضات در مناطق محروم است، به تقابل نیروهای قومی می‌رود، اعلام میکند در جنگهای قومی - مذهبی احتمالی، در جبهه مقابل قرار دارد. همانطور که در مقابل تحرکاتی چون "حق سنی ها چه شد" بی تردید ما دستجات وابسته به جمهوری اسلامی را خواهیم داشت که به نام "امت شیعه" جنگ شیعه و سنی را دامن خواهند زد. نیروهایی که از امروز هویت ملی، ایرانی، کرد، عرب، ترک و …. یا هویت مذهبی سنی، شیعه، سلفی و … را پرچم خود کرده اند، بازیگر این سناریو هستند.

متأسفانه به یمن وجود این نیروها و بخصوص به یمن سیاست قدرتهای مرتجع جهانی و منطقه ای، سوریه ای شدن ایران خطر جدی است. خطری که جمهوری اسلامی اتفاقاً در بوق و کرنا میکند، متفکرین و سخنگویانشان رسماً اعلام میکنند که اگر لازم باشد بازیگران این سناریوی سیاه و ارتجاعی خواهند بود و تلاش میکنند با یکی کردن سرنگونی خود با سوریه ای شدن مردم را از سرنگونی جمهوری اسلامی و دست بردن به قدرت منع کنند و بترسانند.

راه مقابله با این سناریو، نه دخالت دول غربی و

۳

امریکا برای دست بدست کردن قدرت از بالا با بسته بندی "تامین امنیت" جامعه است و نه دست کشیدن از سرنگونی به بهانه به خطر افتادن امنیت جامعه! راه مقابله به رسمیت شناختن این خطر و پیدا کردن راهی برای تضمین سرنگونی جمهوری اسلامی به قدرت مردم، از پائین، به امن ترین، کم هزینه ترین راه است. به نظر من به رسمیت شناختن این خطر و تلاش برای پیدا کردن راه مقابله با آن اولین شرط جدی و مسنول بودن هر نیرویی، چه راست و چه چپ، است.

از امروز باید برای تلاطم ها و کشمکشهای عمیقی که جامعه چه در پرسوه سرنگونی و چه بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی و برای تعیین نظام حکومتی آینده ایران روبرو میشود، آماده شد. دوره ای که جمهوری اسلامی عملاً یا بخشا کنار رفته و باندها و نیروهای قومی و مذهبی حکومتی و غیر حکومتی برای سهم بری یا با هدف خفه کردن مردم وارد میدان میشوند. لیبی و سوریه نمونه چنین وضعیتی است.

طبعاً اوج گرفتن و میدان داری اعتراضات طبقه کارگر پیشرو و آگاه صنعتی، و قطبی کردن هرچه بیشتر جامعه حول خود، در هرلحظه شانس این سناریوهای مخرب را کاهش میدهد.

سیاست ما برای مقابله با این وضعیت و برای تضمین بیشترین آزادیها و دخالت آزادانه و مستقیم مردم در سیاست و تعیین نظام آتی، تعهد مشترک نیروهای سیاسی مستقل از دوری و نزدیکی شان به هم یا به حزب ما، به موازینی است که امن ترین، آزادانه ترین شرایط را برای این دخالت و تصمیم گیری فراهم کند. موازینی که به مردم امکان میدهد فارغ از مشکل معیشت، جنگ و …. مستقیماً در سیاست دخالت کنند و سیستم حکومتی آتی خود را تعیین کنند.

این راه مقابله واقعی با این مخاطرات است. خوانندگان شما را به "منشور سرنگونی جمهوری اسلامی" ارجاع میدهم.

کمونیت: اگر کمونیستها موفق شوند و در این دوره و در پرسوه سرنگونی بعنوان یک کمونیسم متحد و اجتماعی و با نفوذ نقش ایفا کند و قدرت را بگیرند، برخورد دول بزرگ جهان و مخاطرات آن را چگونه ارزیابی میکنید. برای نمونه خطر حمله به ایران، تحریم اقتصادی، تحریکات قومی و جنگهای داخلی و… چه جایگاهی خواهند داشت و چگونه خنتی خواهند شد؟

آذر مدرسی: قطعاً ما قبل از هر چیز با یک حمله کثیف و دست راستی و جنگ سردی از طرف میدیای بورژوایی در غرب و نیروهای راست در جامعه روبرو خواهیم شد. حملاتی که همین امروز هم در جریان است شدت بیشتر و سیعتر و کثیف تری بخود خواهد گرفت. از حکومت ایدئولوژیک و تک حزبی گفتن تا پول از اسرائیل میگیرند، حداقل حملاتی است که به ما خواهد شد. تلاش میکنند ما را ایزوله کنند و فضایی دست راستی علیه ما را افکار عمومی و بویژه طبقه کارگر در کشورهای غربی ایجاد کنند و به این ترتیب زمینه را برای تحریکات و تعرضهای عملی خود آماده کنند. درست مانند حملات و شانتاژهایی که در دوره انقلاب اکتبر به لنین و حزب بلشویک یا کاسترو در کوبا شد.

اما در مورد مخاطرات عملی! امروز و بعد از شکست سیاسی -نظامی دول غربی و بویژه امریکا در عراق و افغانستان امکان حمله نظامی مستقیم حداقل از طرف دول غربی بسیار کم است و اساساً سیاست حمله نظامی و درگیری مستقیم از دستور غرب خارج شده است. به جای آن احتمال راه انداختن باندهای قومی و مذهبی، که از امروز دست به ماشه صف کشیده اند، تقویت اپوزیسیون پرو غرب و ضد کمونیتست چه در قالب قومی و مذهبی و چه در قالب ناسیونالیسم راست پرو غرب، مانند احزاب دمکرات و باند زحمتکشان یا فرشگرد، راه انداختن ارتش آزاد ایران به اتکا به

کارگران جهان متحد شوید

این نیروها بسیار بالا است. سوریه و لیبی نمونه هایی از این سیاست اند. امروز این سیاست ارتجاع بین المللی و منطقه ای در مقابله با هر تحرکی است که مبشر آزادی و رفاه، بویژه به رهبری کمونیستهایی مانند ما باشد.

در کنار آن و در صورت شکست سیاست خون پاشیدن به انقلاب، بایکوت یا تحریم اقتصادی و تلاش برای فلج کردن جامعه را در دستور خود خواهند گذاشت.

اما این تنها یک جنبه تقابل است. از طرف دیگر ما بر روی حمایت میلیونی طبقه کارگر و مردم محروم در خود کشورهای غربی، حساب باز می کنیم. این سرمایه ما است! در کشورهای غربی وجدان های بیدار شده، حامیان و جنبش های مترقی، پشتوانه مقابله ما با این دستگاه های ضدکمونیستی و ضدکارگری است.

حکومت کارگری و ما کمونیستها باید برای هر دو این مخاطرات از یک طرف و استفاده وسیع از امکانات جنبشی مان در جلب حمایت از شهروندان و طبقه کارگر در سراسر جهان، کاملاً آماده باشیم و از همین امروز به مقابله با این مخاطرات، و جلب حمایت از حامیان، بپردازیم.

مقابله با قومی و مذهبی کردن مبارزه مردم و ایجاد تفرقه قومی و مذهبی میان مردم، مقابله با باندهای درون و بیرون حکومتی که به نام دفاع از فلان شاخه اسلام از امروز در تدارک خون پاشیدن به مبارزه مردم اند، مقابله با جریانات ریشه دار و اجتماعی ناسیونالیستی از ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی تا ناسیونالیسم کرد، کاری است که حزب ما از امروز در دستور گذاشت و یک رکن و نیروی اصلی این جدال است.

علاوه بر این تلاش سیاسی در ایزوله کردن این نیروها و مصون کردن جامعه از سم هویت قومی و مذهبی، آماده کردن جامعه برای دفاع از خود در مقابل تحركات این نیروها، چه در سطح نظامی و چه اجتماعی کار دیگری است که باید در دستور گذاشت. باید از همین امروز این نیروها را متوجه کرد که هر تحرك ارتجاعی به نام "حق ملت کرد"، "حق سلفی ها"، "حق ملت عرب" یا ترک یا بلوچ و یا به نام "دفاع از تمامیت ارضی" یا "حکومت شیعه" و ولی فقیه از طرف نیروهای مسلح این جریانات، با مقابله شوراهای مردمی و ملیس توده ای مردم روبرو خواهد شد. باید مردم را امروز و در پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی برای این مقابله سازمان دهیم و آماده کنیم.

علاوه بر اینها چه برای خنثی کردن توطئه و بهانه برای توطئه چینی و تحریک دول غربی و منطقه ای علیه حکومت کارگری و چه برای حفظ امنیت در جامعه و منطقه باید دیپلماسی بسیار منعطف، غیر خصومت آمیز و غیر متشنج را با همه کشورها در سطح جهان برقرار کرد. ما به محض به قدرت رسیدن اعلام خواهیم کرد که در هیچ جدال منطقه ای برای گسترش نفوذ یا تقسیم منطقه شرکت نخواهیم کرد. ما وارث سیاستهای ارتجاعی و تروریستی، وارث کشمکش و رقابتهای منطقه ای جمهوری اسلامی نخواهیم بود و پیمان آشتی را با همه کشورهای دنیا برقرار خواهیم کرد. همزمان که در مقابل هر توطئه علیه حکومت کارگری به سختی خواهیم ایستاد.

رکن دیگر سیاست آشتی جویانه ما با جهان و قدرت های حاکم، تلاش برای بیشترین نزدیکی، اتحاد، همکاری و نزدیکی با جنبش های مترقی، چپ و سوسیالیستی و کارگری در سراسر جهان است و تلاش برای ایجاد اتمسفری از حمایت متقابل. بی تردید با شکل گیری اولین بارقه های یک دولت کارگری در ایران، خون تازه ای در رگ های جنبش های مترقی، چپ و کارگری در سراسر جهان به جریان خواهد افتاد. این سرمایه مهم ما در سیاست و دیپلماسی خارجی خواهد بود.

کمونیست: با سرنگونی جمهوری اسلامی و در صورتی که در این پروسه و بعد از آن کمونیستها و طبقه کارگر قدرتمند بیرون آمده باشند، برنامه شما برای اداره جامعه چیست، اولین اقدامات شما

برای سازمان دادن جامعه و اینکه طبقه کارگر و محرومان در صحنه بمانند چه است؟

آذر مدرسی: قطعاً میتوان لیست بلند بالایی از اقداماتی که ما در فردای به قدرت رسیدن در دستور خود میگذاریم را نوشت اما من مهمترین آنها اشاره میکنم.

مهمترین امر ما برای اداره جامعه تضمین و تامین حاکمیت مستقیم مردم متکی به شوراهای مردمی است. شوراهایی که مردم، و نه صرفاً نخبگان یا تکنوکراتها و...، در آن تصمیم میگیرند، جامعه را اداره میکنند و در یک کلام حاکمیت میکنند. حضور مستقیم مردم در تصمیم گیری در مورد مسائل جامعه، مسائل مربوط به زندگی، رفاه، آزادی و سعادت شهروندان آن جامعه، مهمترین شرط تضمین حاکمیت مردم بر زندگی خود و جامعه است. از این نظر شکل دادن به، تقویت، گسترده تر کردن شوراهای مردمی، که قاعدتاً در پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی و به قدرت رسیدن ما شکل گرفته اند، بعنوان ارگان های حاکمیت مردمی و سپردن قدرت به آنها است.

اما مسئله تامین رفاه جامعه! تامین فوری رفاه یکی از مهمترین مسائل حکومت کارگری ما خواهد بود و این امر ممکن است. یکی از مهمترین شروط و یا زمینه تامین این رفاه سهیم شدن همه مردم در حاکمیت، خوش بینی به آینده، آزاد شدن نیروی انسانی است که امروز مشغول فروش نیروی کار و تولید برای کارفرما و بورژوازی است.

مردم در ایران تجربه بالایی از دخالت در امور جامعه علیرغم سرکوب جمهوری اسلامی داشته اند، تجربه حاکمیت شوراها در دوره انقلاب ۵۷، تجربه کمک رسانی های مردمی در زلزله در بم، کرمانشان و...، اعمال حاکمیت مردم در کردستان، همه و همه پتانسیل قوی این جامعه را برای ساختن آینده خودشان بدست خود و روی پای خود، پتانسیل حاکمیت کردن را نشان میدهد. علاوه بر این جامعه ای یکی از سرکوبگر ترین و مستبدترین حاکمیتها را به قدرت خود به پائین کشیده با خوش بینی و قدرت بسیار بیشتری سراغ سازمان دادن اقتصاد مملکت میشود. درست مانند دوره پس از انقلاب ۵۷ خوش بینی و اعتماد به نفس، روحیه امر من است، جامعه من است، آینده من است، من میتوانم و... دوباره رشد خواهد کرد و این روحیه و اعتماد به نفس و صاحب جامعه بودن مردم سرمایه بزرگی برای ما کمونیستها است، برای استفاده از خلاقیتها، استعدادها، انرژی نهفته در جامعه جوان و میلیونی زیر فشار فقر خرد شده امروز است.

گاهی راست پروپاگاندا های بی مایه ای میکند در این مورد که گویا حاکمیت مردمی و کارگری فاقد قدرت تکنیکی و مهارت ها و تخصص ها است. چه کسی گفته است که متخصص و مهندس و دکتر و تحصیل کردگان، تماماً در هر لحظه ای در تاریخ نوکر طبقات دارا هستند؟ در بین این به اصطلاح خبرگان طیف وسیعی وجود دارد که با به قدرت رسیدن طبقه کارگر و کمترین تماس با یک جامعه برابر، آماده اند که با خلوص نیست و سلامت برای جامعه، کارکنند و توانایی ها و مهارت هایشان را در اختیار حکومت کارگری قرار دهند. تجربه تاریخ بارها و بارها شاهد پیوستن طیف وسیعی از شهروندان به حکومت کارگری بوده است.

رایگان کردن طب، رفت و آمد، آب و برق، تحصیل برای همه، در یک کلام کم کردن مخارج زندگی و در کنار آن تامین زندگی شایسته انسان قرن بیست و یک مانند تامین بیمه بیکاری به همه افراد آماده به کار بالای ۱۶ سال تامین بیمه بازنشستگی برای همه بازنشستگان، متکی به یک استاندارد بالا و انسانی از اولین اقداماتی خواهد بود که دولت کارگری ما در دستور خود خواهد گذاشت.

دولت و دستگاه حاکمیت یکی از پرخرج ترین نهادهای جامعه سرمایه داری است. در ایران به حقوق های کلان سران حکومتها، نمایندگان پارلمانها و دستگاههای سرکوب مانند ارتش و سپاه و سپاه قدس...، مخارج انواع نهادهایی مثل حوزه علمیه، دفتر امام و بسیج و بنیاد مستضعفین و...، فساد مالی و پولشویی مقامات رژیم و

آزاده هایشان را اضافه کنید تا متوجه پول و سرمایه عظیم مالی که در این جامعه به نام حکومت کردن و دفاع از امنیت مردم و مملکت حیف و میل میشود. صرف قطع کردن همه این مخارج منابع مالی عظیمی را برای تامین رفاه مردم، از طب و تحصیل و رفت و آمد رایگان تا بیمه بیکاری و بازنشستگی و...، ایجاد میکند و این کاری است که حکومت کارگری ما فوراً انجام خواهد داد.

دولت کارگری ما بر خلاف دول بورژوازی خود را مسئول تامین رفاه، آزادی و امنیت مردم میدانند، برخلاف دول بورژوازی اولویت اول و آخرش رفاه و آزادی و امنیت مردم است. مبنای اقتصاد جامعه سوسیالیستی ما تامین رفاه برای همه است نه کسب سود! به همین دلیل مردم پس از به قدرت رسیدن ما مرفه تر و سعادتمند تر خواهند بود.

اقدامات دیگری مانند اعلام برابری کامل زن و مرد، رفع هر نوع تبعیض علیه زنان در هر شکل، آزادی بی قید و شرط سیاسی، آزادی فعالیت احزاب سیاسی، آزادی تشکل و اعتصاب برای همه، اعلام جدایی مذهب از دولت و آموزش و پرورش، منجمله از اولین اقدامات ما خواهد بود.

همانطور که قبلاً گفتم جامعه ایران در پروسه سرنگونی و پس از آن با مخاطراتی روبرو است که باید از همین امروز در مورد آنها سیاست یا حداقل جهت روشنی را داشت. یکی از این خطرات قومی و مذهبی کردن مبارزه و آینده جامعه است. سیاستی که میتواند و پتانسیل خون پاشیدن به انقلاب و مبارزه مردم را دارد. از این زاویه اعلام برابری همه شهروندان مستقل از جنسیت، نژاد، مذهب و قومیتی که به آن منتسب میشوند، غیر مذهبی و غیر قومی اعلام کردن مملکت، در ایران اهمیت ویژه ای دارد و از اولین اقداماتی است که ما در فردای به قدرت رسیدن انجام خواهیم داد. علاوه بر آن خلع سلاح کردن همه باندهای قومی و مذهبی، قدرت مقابله توده ای مردم، از طریق شوراها و ملیس توده ای برای خنثی کردن توطئه های این نیروها را تضمین و تامین خواهد کرد. حکومت کارگری قطعاً کمترین انعطاف را در مقابل نیروهایی که بخواهند به نام منافع فلان قوم یا مذهب یا به نام دفاع از تمامیت ارضی متشا نا امنی در جامعه شوند را خواهد داشت.

به قدرت رسیدن ما کمونیستها به معنی ایجاد یک جامعه مرفه، آزاد و انسانی و امن است. در ایران تحت حاکمیت ما به روی همه مردم دنیا باز است تا نمونه یک جامعه آزاد و برابر را تحت حاکمیت طبقه کارگر و کمونیستها ببینند و آنرا سرمشق خود قرار دهند.

هرجا اتحاد کارگران و

آگاهی آنها نسبت به

اینکه اعضاء یک طبقه

جهانی اند تقویت میشود،

هرجا کمونیسم بعنوان

دورنمای انقلاب کارگری

در میان کارگران رسوخ

میکند و با هر رفیق

کارگری که به کمونیسم و

به محافل و سلول های

کمونیستی کارگران

نزدیک میشود، یک گام

به انقلاب کمونیستی

نزدیک تر شده ایم.

سلول ها و محافل

کمونیستی کارگری که

امروز تشکیل میشوند،

فردا کانون های رهبری

انقلاب کارگری و پایه های

قدرت حکومت کارگران

را تشکیل خواهند داد .

منصور حکمت

۱۳ دسامبر ۲۰۱۸

مکتبیسیت هفتگی: به سردبیری فواد عبداللہی دوشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست: به سردبیری خالد حاج ممدی ماهانه منتشر میشود

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نیئا : نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری ممد فتاحی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com

استراتژی، سیاست و تاکتیک در...

دولت خود اذعان دارد که اقتصاد در کنترل او نیست. در کنترل اسلحه است. (سپاه و بیت رهبری) و رانتخواری و مافیا و فساد و پولشویی... دولت می گوید تحریم ها اقتصاد را فلج تر می کند. سرمایه نمیداد. وسایل یدکی تعمیر ماشین الات فرسوده نمیداد. نفت فروش نمیره. در نتیجه، نمیتونه به صاحبان شرکتهای ورشکسته یا در حال ورشکستگی و مدیر عامل ها فشار بیاورد تا دستمزد کارگران را بدهند یا بیمه بیکاری بدهد. دولت هر جا هم احساس خطر کرده، با دادن سوسید و پولی از بانک مرکزی بخش کوچکی از معوقه ها را پرداخت می کند. این صورت مساله ی اقتصاد در ایران است.

وقتی بورژوازی حاکم و سرمایه داران این را می گویند تکلیف کارگران چیست؟ کارگر چه می گوید؟

جواب ما تا کنون اینها است:

ما می گوییم کاری به شرایط اقتصادی سرمایه دار و دولت نداریم. مهم نیست دولت و سرمایه دار چه می گوید. مشکل آنها مشکل کارگر نیست. می گوییم پول هست و باید معوقه ها فوراً پرداخت شوند. باید دستمزد کارگران کفاف تامین معیشت خانواده هایشان را بکند. دستمزدها باید به نسبت تورم و گرانی و نرخ ارز و غیره افزایش یابند. به بیکاران بیمه بیکاری داده شود. تورم و گرانی باید مهار شوند... همه ی اینها درست است و چیز بیشتری نمیتوان گفت.

و باز در جواب به این سوال که، از طرح این مطالبات درست برای طبقه کارگر، چه سیاست و تاکتیکی در می آید؟ می بینیم که کارگران اعتصاب می کنند، اعتراض می کنند. معلمان، بازنشستگان، رانندگان و... اعتصاب می کنند. محرومان اعتراض می کنند. جامعه در تب و تاب مبارزه و اعتراض و عصیان می جوشد. و ما میگوییم شوراها ی کارگری و مردمی ایجاد کردند. رهبری مبارزات را باید تامین کرد... همه این ها هم درست و این تنها راه جلو یای همه محرومان جامعه است با وجود همه این ها دورنمای پیروزی گنگ و مبهم و بعضاً تاریک است.

اگر قرار است همه این ها یعنی مطالبات و اعتراضات و اعتصابات و اتحاد و تشکل و غیره در خدمت سیاست و استراتژی معین و روشن باشد، این استراتژی چیست؟ هنوز جای استراتژی در درون رهبری و نمایندگان و تشکلهای مبارزات و جنبش های جاری (تا آنجا که تشکلی وجود دارد مثل چند سندیکای کارگری و معلمان و بازنشستگان، خالی است. و در بیشتر موارد تشکلی هم وجود ندارد.

استراتژی اپوزیسیون بورژوایی

در بیرون از مبارزات و جنبش های اجتماعی، در میان احزاب اپوزیسیون راست و چپ بورژوایی، اکثری می گویند استراتژی رفرم و اصلاحات چه سیاسی و چه اقتصادی، شکست خورده است. جمهوری اسلامی نه بلحاظ سیاسی اصلاح پذیر است و نه بلحاظ اقتصادی جوینگوی سروسامان دادن به اقتصاد و تامین نیازهای حیاتی اکثریت مردم ایران است. استراتژی اپوزیسیون بورژوایی چپ و راست، سرنگونی رژیم است.

این اپوزیسیون، تحریم اقتصادی ترامپ و فشارهای بین المللی را در راستای این سرنگونی می بینند و خواستار آنند. همین ها مبارزات جاری و جنبش های اجتماعی کنونی را هم در خدمت این استراتژی می دانند. در این استراتژی جناح راست و چپ ملی و مذهبی و قومی، سرنگونی بهر شکلی مانند فروپاشی از بالا یا فتح میداين و خیابان ها، شورش و عصیان یا حتی قیام مردم از پایین نتیجه اش باید یک جمهوری پارلمانی دیگر اما غیر اسلامی یا کم تر اسلامی تحت نام دمکراسی یا بازگشت نظام شاهی و در میان قوم پرستان نظام فدرالی است. این بخش اپوزیسیون خواهان انقلاب و عواقب آتی آن که طبقه کارگر و مردم محروم قدرت را بگیرند و یا حتی آنها را در قدرت شریک کند، نیستند. دمکراسی پارلمانی و انتخابات از نظر آنها برای مشارکت مردم در امور جامعه کافی است. در این استراتژی، نظام

سرمایه داری و نهادهای نظامی و امنیتی و اداری و قضایش باید دست نخورده بمانند. سوال این است که آیا استراتژی کل اپوزیسیون بورژوایی دمکرات و لیبرال و ملی و قومی و مذهبی از نوع جدیدش، استراتژی جنبش کارگری و جنبش های اجتماعی امروز است؟ آیا اعتصابات کارگری و اعتراضات اجتماعی محرومان تاکتیک هایی برای این نوع سرنگونی و آلترناتیوهای آن هستند؟ جواب قاطعانه "نه" است.

استراتژی کارگری و کمونیستی

کمونیسم و کارگر در ایران به استراتژی مستقل و متفاوت خود از بورژوازی نیاز دارد. کمونیسم و کارگر و محرومان در ایران هم خواستار سرنگونی اند. اما این سرنگونی نوع اپوزیسیون بورژوایی چه به لحاظ فرم و محتوا و چه نتایج حاصله از آن و بدیل حاکمیت، نیست. این صرفاً یک تشابه اسمی است اما در واقع و در عمل مغایر و حتی در مقابل هم قرار دارند. این را صراحتاً دو قطب انقلاب و ضد انقلاب در ایران می توان نامید.

استراتژی جنبش طبقه کارگر و مردم محروم ایران، سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی از پایین با محوریت طبقه کارگر و رهبری کمونیسم کارگران با هدف ایجاد جامعه سوسیالیستی و آزاد و برابر است.

در نتیجه سیاست و تاکتیکهای مبارزاتی جنبش های اجتماعی می بایست در این راستا بوده و به تحقق این استراتژی کمک کند.

عرصه های طبقاتی و اجتماعی مبارزه کنونی و چشم انداز

۱- خیزش دیماه ۹۷ طوفانی بود که جامعه را لرزاند. بدیهی است که این طوفان آسمان بدون ابر نبود. نتیجه ی فقر و فلاکت و بیکاری و گرانی و تباهی سالها تلنبار شده ی جامعه بود. این خیزش هم در بالا و هم در متن جامعه تغییرات جدی بوجود آورده است. به دولت اعلام کرد که دیگر هیچگونه امیدی به بهبود سطح معیشت و رفاه اجتماعی و آزادی ندارد. شعار "اصلاح طلب،اصولگرا، دیگر تمامه ماجرا" شاخص این پیام جامعه به دولت بورژوازی ایران و همه جناحهایش است.

خیزش دیماه در همان حال، جامعه را به درجه ای از پولاریزاسیون طبقاتی نزدیک کرد. خیزش دیماه عصیان محرومان و تهدیدستان طبقه کارگر، بیکاران و مزدبگیران جزء و حتی بخشی از خرده بورژوازی بود که بموقعیت فرودستان تنزل یافته است. خیزش طبقه متوسط و یا بخشی از بورژوازی نبود. زمانی که مساله معیشت به اولویت جامعه در می آید صف طبقات هم از همدیگر جدا می شوند. این نقطه آغاز یک پولاریزاسیون طبقاتی و اجتماعی و جدا کردن صف طبقه کارگر و محرومان از بورژوازی بزرگ و متوسط ایران است. در نتیجه و به تبع این واقعیت عینی و اجتماعی، اپوزیسیون بورژوایی، نه می خواهد و نه می تواند خواست محرومان جامعه را که معیشت و رفاه است تامین کند. هیچ بخش اپوزیسیون بورژوایی جوابی به معیشت و رفاه طبقه کارگر و محرومان جامعه ندارد. در نظام الترناتیو مورد نظر آنها هم که حفظ نظم سرمایه و سود و حاکمیت استبدادی متکی به پارلمان و ارتش و پلیس و دستگاه های اداری و قضایی است، آزادی و برابری سهل است، هیچگونه رفاه نسبی اجتماعی به نفع محرومان به دست نمی آید.

اما تداوم خیزش دیماه به همان شکل عصیان و طغیان خودبخودی و بدون استراتژی و افق سیاسی روشن و بدون اتحاد و سازمان و رهبری در صفوف طبقه کارگر و محرومان و بدون حزب سیاسی کمونیستی طبقه کارگر، استراتژی سرنگونی جمهوری اسلامی با یک انقلاب توده ای و سازمانیافته با محوریت و رهبری طبقه کارگر را محقق نمی کند. نه باید منتظر چنین شیوه ای از مبارزه بود و نه باید، دنباله رو آن شد. (فراموش نمی کنیم، در شرایطی که ملزومات و تدارک انقلاب توده ای از پایین فراهم نیست، تکرار مکرر عصیان و شورش گرسنگان منتفی نیست و ممکن است این تکرارها به سرنگونی هم

بینجامد. کمونیسم و کارگران و محرومان باید با چشمان باز به این واقعیت هم بنگرند و با هر درجه از آمدگی و توانایی نگذارند عصیان و شورشهای خودبخودی، توده های مردم را سیاهی لشکر جناحی دیگر از بورژوازی چه از جانب بقایای رژیم کنونی و یا اپوزیسیون بورژوایی سرنگونی طلب کند. و به طریق اولی نگذارد جامعه با سناریوی ارتجاعی و ضد مردمی قوم پرستان و فدرالیست ها، متلاشی شود)

۲- عرصه های مبارزاتی بدرجه ای سازمانیافته و متشکل تا کنونی، مانند اعتصابات کارگری، اعتصاب معلمان و بازنشستگان، اعتصاب رانندگان کامیون، جنبش برابری زن و مرد، جنبش ضد مذهب، علیه اعدام و غیره، اکنون در جامعه ایران شناخته شده و دارای هویت اجتماعی هستند. درجه ای از تشکل و سازمان توده ای و رهبران خود را دارا است. خواست این جنبش ها، معیشت، رفاه، امنیت و آزادی است. بخش موثر این جنبش و اعتراضات از جمله اعتصابات کارگری و معلمان...، در گام اول سیاسی نیست. اعتصاب سیاسی زمانی است که جدال طبقاتی و اجتماعی با دولت بورژوازی چنان پیشرفته و بلحاظ سازمانی و رهبری آماده است که به مرحله تعیین تکلیف نهایی با دولت نزدیک شده است. در نتیجه اعتصابات و مبارزات کنونی این بخش هنوز ظرفیت طرح شعار مرگ بر این و آن و یا سرنگونی فوری جمهوری اسلامی را ندارد. ولو دورنمای بهبودی در سطح معیشت و زندگی و امنیت و آزادی مبهم و تاریک باشد و بورژوازی حاکم از جواب به این مطالبات شانه خالی کند و این مبارزات را سر بدواند یا به سرکوب متوسل شود... این اعتصابات و اعتراضات، می تواند گام به گام دولت بورژوازی ایران را به عقب بنشانند. با هر عقب نشینی دولت و سرمایه داران، دستاوردی اقتصادی و سیاسی برای این جنبش ها بیار می آورد. از جمله در جاهایی دولت را مجبور می کند تمام یا بخشی از حقوق معوقه را بپردازد یا دستمزد کارگران را انطور که می شنویم درسال اتی ۳۰ در صد افزایش دهد. یا مثلاً طرح کوپنی کردن و سوبسیدهای ولو ناچیز را به میان بکشد. همه ی این ها عقب نشینی است. اما از آنجا که ابعاد تورم و گرانی و بیکاری و عدم امنیت شغلی و ورشکستگی بنگاه های تولیدی معین سرسام آور است، این اقدامات، ده ها میلیون کارگر و زحمتکش و محروم را از سطح زیر فقر بیرون نمی کشد. در نتیجه، صورت مساله ی رابطه دولت و بورژوازی و طبقه کارگر و محرومان جامعه سرچایش باقی است. این شرایط، تداوم مبارزات و گسترده و سراسری شدن و به هم پیوستن جنبش های اجتماعی را اجتناب ناپذیر می کند. تداوم، گسترش و همبستگی این جنبش ها می تواند شرایط سیاسی شدن اعتصاب و سرنگونی انقلابی و از پایین جمهوری اسلامی را فراهم کند. و این زمانی که است حاکمان نمی توانند حکومت کنند و محکومان نمی خواهند بر آنها حکومت شود.

جنبش سرنگونی

ورای مبارزات اقتصادی طبقه کارگر، معلمان، بازنشستگان و دیگر اصناف اجتماعی معین، جنبشی توده ای بالقوه برای سرنگونی جمهوری اسلامی مثل آتش زیر خاکستر هر آن ممکن است بیرون بزند. این جنبش به شکل خیزش دیماه تا کنون یک بار از قوه به فعل در آمده است. این جنبش بی شکل و خودبخودی هر چند با خواست تامین معیشت و علیه گرانی و فقر و فلاکت به میدان آمده است اما از آنجا که هیچ چشم انداز بهبودی در زندگی و معیشت و امنیت و آزادی در دولت نمی بیند، جنبشی سیاسی، ضد رژیم و خواستار سرنگونی است. این جنبش، سازمانیافته و دارای رهبری واحد و سراسری و حتی محلی متعین و صاحب استراتژی و افق و نقشه عمل معین نیست و در تداوم خود به شکل کنونی جز عصیان و شورشهای مقطعی در چشم اندازش نیست. این نیروی عظیم چند ده میلیونی نهایتاً باید پولاریزه و سازمانیافته شود. سازمانیافتگی و اتحاد بخشهای دیگر اجتماعی محرومان، تنگدستان، زنان، جوانان و غیره، در شوراها ی مردمی بویژه در محلات شهرها قابل تحقق است. شوراها ی مردمی محلات شهرها بتدریج و عملاً کنترل محلات را به دست می گیرند. در پروسه شکل گیری شوراها ی کارگری مراکز کار و محلات کارگری بعنوان نقطه قدرت طبقه کارگر،

بعلاوه آن بخش کارگری پراکنده و ادغام شده در نیروی چند ده میلیونی جنبش سرنگونی نیز، خود را در این سازمانهای طبقاتی می یابند و از پراکندگی و بی هویتی در می آیند.

افق، سیاست و تاکتیکهای مبارزاتی طبقه کارگر و جنبش محرومان

۱- بعنوان اولین گام، باید این جنبش ها فاصله خود را با اپوزیسیون بورژوایی و تبدیل شدن به ابزار استراتژی آن چه در پروسه سرنگونی و چه بعد از آن حفظ و استقلالش را تامین نماید. به این اعتبار اعتصابات کارگری و اعتراضات اجتماعی با خواست تامین معیشت و علیه فقر و گرسنگی، می تواند تنه اش را به سیاست بزند و وارد این میدان شود. مخالفت طبقه کارگر و محرومان جامعه با بورژوازی پرو غرب و طرفدار تحریم اقتصادی دولت ترامپ، ایفای نقش ابزاری و نیابتی دول امپریالیستی و دولتهای مرتجع منطقه توسط بخشی از بورژوازی و ملی گرایان، مخالفت آشکار با تحریم ها و تهدیدات، مقابله با قوم پرستی و فدرالیسم قومی، علیه اعدام، خواست آزادی زندانی سیاسی، آزادیهای بی قیدوشرط سیاسی، برابری زن و مرد، علیه تخریب محیط زیست و از این قبیل خواستها، عرصه های مبارزه طبقه کارگر و محرومان جامعه است.

به این اعتبار اعتصابات کارگری و اعتراضات اجتماعی نقش سیاسی اش را هم ایفا می کند. در نهایت اعتصاب سیاسی طبقه کارگر متشکل در شوراها و بویژه تحزب کمونیستی طبقه و جنبش محرومان متشکل در شوراها ی مردمی محلات کار و زندگی که اساساً دولت بورژوازی و سرنگونی اش را نشانه گرفته است، دریک اقدام هماهنگ و نقشه مند کار رژیم را می سازد. این پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی مطلوب طبقه کارگر و محرومان جامعه است و از هم اکنون نطفه آلترناتیو کارگری و کمونیستی و انقلابی را در دل شوراها ی کارگری و مردمی در خود می پروراند.

۲- تامین رهبری رادیکال و ادامه کار، (بصورتی که با دستگیری هر رهبر یا جمع رهبری؛ رهبران و جمع رهبری دیگر جانشین آن گردند). این کار بدون اتکا به مجامع عمومی و شوراها ی محل کار و زندگی، ممکن نیست. مجامع عمومی کارگری عامل اساسی تحکیم اتحاد صفوف کارگران و دخالت وسیع توده های کارگر درتصمیم گیری جمعی است. مجامع عمومی پشتوانه محکم رهبران کارگری چه بهنگام مبارزه و چه مذاکره با کارفرماها و دولت و چه بهنگام سرکوب و دستگیری ها است.

۳ - پرهیز اعتصاب و اعتراض و جنبش های اجتماعی از آکسیوننیم. اعتصاب را نباید مثل یک آکسیون موقتی و بخصوص در شرایط کنونی که دورنمای پیروزی زود فرجام آن مبهم و بعضاً تاریک است، نگاه کرد. اعتصاب مدرسه ی کارگران است که اگر متکی به مجامع عمومی و شوراها ی کارگری باشد، آگاهی طبقاتی، اتحاد و همبستگی، محل آژیوتاسیونهای سوسیالیستی، تصمیم گیری جمعی، اتخاذ تاکتیکهای معین، تغییر تاکتیک، پیشروی بهنگام لازم و حتی عقب نشینی بهنگام ضرورت، نمایش قدرت طبقاتی و اعتماد بنفس در توده کارگرانی که هر کارگر خود را عضو یک طبقه نه یک فرد تنها می بیند... همه این ها را به دنبال دارد. در این صورت ولو یک اعتصاب شکست هم بخورد اما چنان سنت و تجاری پایه گذاری می کند که نه تنها قابل بازپس گیری نیست بلکه قابل تکثیر و تکامل هم هست.

تجارب، سنت های مبارزاتی و ابتکارات توده ای اعتصابات کارگری و مبارزات اجتماعی مردم در محلات کار و زندگی، بخصوص در شرایط فلاکتبار اقتصادی امروز ایران، می تواند و باید به تجارب، سنت ها و ابتکارات توده ای متکی شود. از جمله:

صندوقهای همیاری کمک به نیازمندیهای فوری و ضروری اعتصاب کنندگان و مبارزین جنبشهای اجتماعی.

تعاونی های مصرف با تهیه کالاها ی ضروری به نرخ ارزان از طریق حق عضویت ها و کمکهای مالی کارگران و در جنبش های اجتماعی در میان مردم بخصوص در

محلات.

کمک های نقدی، جنس، دارو، لباس، خدمات پزشکی توسط پزشکان و پرستاران داوطلب، آرایشگاه های مجانی، تعمیرات مجانی وسایل ضروری منازل نیازمندان، آشپزخانه های توزیع مواد خوراکی در میان نیازمندان و گرسنگان... از اقدامات عاجلی هستند که شوراهای کارگری و مردمی محلات کار و زندگی در دستور فوری خود دارند.

همراهی خانواده ها در شوراهای مردمی اعتصابات کارگری، معلمان و مبارزات محله ای. کارگران و جنبش های اجتماعی مردم محروم بدون حضور زنان پیروز نمی شود! جنبش زنان برای برابری هم بدون شرکت زنان در جنبش های طبقاتی و اجتماعی حاصل نمی گردد.

جلب حمایت مردم شهر از اعتصابات کارگری و مبارزات محله ای. تیم های گشت در میان اهالی شهر و محلات و بازار جهت آگاهگری و جلب حمایت مادی و معنوی و سیاسی از جنبش کارگران و محرومان. و مجموعه ای از ابتکارات توده ای که بهنگام مبارزه بروز پیدا می کنند.

بدون این اقدامات و ابتکارات توده ای کارگران و محرومان، حتی اگر اعتصاب و اعتراضی شکست هم بخورد، اما سنتها و تجاربش برای حرکت بعدی بجا می ماند و سکوی پرشهای مداوم است. وگرنه شکست هر تاکتیکی ممکن است یاس و سرخوردگی توده کارگران را بهمراه داشته باشد.

قدرت فاع از خود مردمی

اعتصابات و اعتراضات کارگری و توده ای در ایران علاوه بر سرکوب رسمی دولت، با خطر تعرض دستجات باندهایی جمهوری اسلامی روبرو است. این گانگسترهای سازمان یافته توسط وزارت اطلاعات و بویژه اطلاعات سپاه پاسداران و بسیج حزب الله در شرایط معین، در مجامع عمومی، اعتصابات و تجمعات کارگری و توده ای رخنه کرده و علنا به این تجمعات حمله کرده و به ضرب و شتم و ارباب می پردازند. یا حتی مخفیانه رهبران کارگری و توده ای را ربوده و یا ترور می کنند. بدون اینکه کسی عملشان را برعهده بگیرد. برای مقابله با این خطر و تروریسم جمهوری اسلامی از هم اکنون اعتصابات کارگری و تجمعات و اعتراضات توده ای به یک نیروی دفاع از خود و حفاظت نیاز دارد. این نیرو سازمان یافته و در شرایط کنونی به شکل تیم ها و دسته های انتظامات باید آمادگی مقابله با اینگونه تعرضات باند سیاهی را داشته باشند. این ابتدایی ترین شکل دفاع از خود کارگران و مردم است. در پروسه شکل گیری شوراهای کارگری و مردمی این امر جدی تر و سازمان یافته تر است. شوراهای مردمی بدون نیروی حفاظتی و دفاع از مجامع و شوراهای در معرض خطر جدی باندهای سپاه قرار دارند.

در شرایط انقلابی علاوه بر دستجات سازمان یافته جمهوری اسلامی، دستجات قومی و مذهبی جدید هم از همین حالا به نام قوم پرستان بلوچ، عرب، ترک، کرد، فدالیست ها و غیره در گوشه و کنار کشور تشکیل شده اند و به باندهای سپاه جمهوری اسلامی اضافه می شوند. در چنین شرایطی گاردهای مسلح شوراها که از پیش تدارک دیده شده اند نیروی دفاع از خود مردمی را تشکیل می دهند. این نیرو در پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی و قیام به تسلیح کامل شوراها و تسلیح عمومی برای دفاع از قیام و انقلاب در مقابل نیروهای مسلح باقی مانده از جمهوری اسلامی و گانگسترهای قومی و مذهبی که سازمان مجاهدینی بخشی از آنها را تشکیل می دهد، می انجامد. تسلیح شوراها و تسلیح عمومی تنها ضامن دفاع از پیروزی قیام و انقلاب و برقراری حاکمیت شوراهای کارگری و مردمی است. هر اندازه نیروی اجتماعی کارگران و زحمتکشان و شوراها و سازمانهای توده ای شان، قدرتمند و وسیع باشند، بدون نیروی مسلح دفاع از خود در مقابل میلیشیای مذهبی وفادار به جمهوری اسلامی، دستجات مذهبی و جریانات قومی، ضربه پذیر خواهند بود! سلاح در دست مردم بعنوان قدرت دفاع از خود، تنها راه

جلوگیری از فجايع قابل پيش بينی است. با سرنگونی جمهوری اسلامی، مردم حق دارند و باید مسلح شوند و مسلح بمانند.

کردستان

در کردستان بطور ویژه ای و از هم اکنون احزاب ناسیونالیست و قوم پرستان و فدالیست ها مسلح اند و پشتوانه ی نیروی نظامی همه شعبات ناسیونالیسم کرد، نه نیروی اجتماعی مردم بلکه پول و سلاح امریکا و شیوخ کشورهای عربی است. این نیروها، سرباز سیاستهای امریکا و دول منطقه و در خدمت حل امپریالیستی مساله کرد هستند.

احزاب قومی مسلح علاوه بر اینکه امروز با شعار فدالیسم و جنگهای نیابتی شان مایه ی ناامن کردن فضای کردستان و باز گذاشتن دست جمهوری اسلامی برای سرکوب بیشتراند، پیش زمینه های یک جنگ و جدال داخلی بین خود این شعبات قومی بر سر تقسیم قدرت و ثروت در کردستان در آینده هم هستند.

سلاح در دست ناسیونالیسم کرد و احزاب قومی و مسلح مافوق مردم مانع جدی کمونیسم و قدرت گیری کارگران و زحمتکشان در کردستان است. گذشته از سابقه تاریخی عنصر اسلحه در دست ناسیونالیسم کرد علیه مردم، علیه کارگر و علیه ما کمونیست ها در کردستان و حتی علیه همدیگر، احزاب ناسیونالیست کرد هم اکنون به سلاح و امکانات نظامی فراوانی دسترسی دارند. اما هم تجربه تاریخی و هم سیاستهای امروز جناح های مختلف ناسیونالیسم کرد، نشان داده و ثابت کرده است که این سلاح ها و نیروهای نظامی در خدمت منفعت و امنیت و آزادی مردم کردستان قرار ندارد. تجربه میلیشیای احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق این را ثابت کرده است.

اسلحه در دست ناسیونالیسم و قوم پرستان کرد یک مانع جدی در مقابل تسلیح مردم در روزهای تعیین تکلیف با جمهوری اسلامی است. این احزاب با همین نیرو می توانند آن بخش از مردم را هم که به سلاح دست پیدا می کنند، خلع سلاح و یا بخشا در خدمت خود قرار دهند. خارج از حوزه قدرت نظامی این احزاب، مردم حق نخواهند داشت سلاح داشته باشند. این مردم حتی اگر سلاح هایشان را نگه دارند اما بدون سازمان نظامی و رهبری خود، قدرت دفاع از خود را نخواهند داشت. مردم کردستان عراق اسلحه دارند ولی قدرت دفاع از خود را سازمان نداده و با وجود داشتن اسلحه، اما در واقع خلع سلاح اند.

کارگران و زحمتکشان کردستان از همین حالا و از پیشی، به سازماندهی هسته های اولیه ی نیروی دفاع از خود مردم نیاز دارند. این هسته ها بدوا در محلات شهرها و در میان کارگران و زحمتکشان و جوانان انقلابی ایجاد می شوند. این هسته ها ابتدا به شکل خودجوش و داوطلبانه بصورت شبکه هایی از انقلابیون مسلح که الزامان بهم وصل نیستند در محلات کارگر و زحمتکش نشین، شکل گرفته و ابراز وجود می کنند.

در تداوم خود و بهر درجه به موقعیت انقلابی نزدیک می شویم، سندیکاها و شوراهای کارگری و شوراهای مردمی محل های کار و زندگی، نیروی مسلح دفاع از خود را در ابعاد گسترده تری سازمان می دهند و در جریان پیشروی امکان تسلیح عمومی را فراهم می کنند! در شرایط انقلابی، برای پاک کردن کردستان از بقایای نیروهای نظامی و میلیشیای مذهبی وفادار به جمهوری اسلامی، خنثی کردن تعرض و زورگویی میلیشیای احزاب و جریانات قومی و مذهبی و دفاع از آزادیهای سیاسی و دمکراتیک، دفاع از شوراهای کارگری و مردمی در محل های کار و زندگی، هیچ راهی جز نیروی مسلح مردم برای دفاع از خود، وجود ندارد.

در بعد سراسری و در کردستان اولین گام طرح اجتماعی مساله است. آگاه کردن فوری و عاجل جامعه به مخاطرات کنونی و پیشروی جامعه است. زمانی اسلحه در دست مردم می تواند ابزار دفاع از خود در مقابل دشمنان رنگارنگ باشد که اهداف ناسیونالیست ها، فدالیست ها، قوم پرستان و گانگسترهای مذهبی در به خطر انداختن مدنیت و امنیت جامعه و سناریوی احتمالی جنگ داخلی و ایجاد سناریوی سپاه ...،

به باور مردم تبدیل شده باشد! این خودآگاهی باید هر چه بیشتر در ابعاد اجتماعی و توده ای تحکیم و گسترش یابد.

پتانسیل نظامی، حزب مسلح

کمونیسم در کردستان بدون پتانسیل نظامی و سازمان مسلح در مقابل دستجات مسلح مذهبی و قوم پرستی و فدالیسم قومی، خلع سلاح است. بعلاوه کمونیسم بی سلاح قادر به سازماندهی نیروهای اولیه ی دفاع از خود مردم، هسته های اولیه ی تسلیح مردم در کردستان در شرایط فعلی و نیروی دفاع از خود مردم متشکل در شوراهایشان و نهایتا تسلیح عمومی، نخواهد بود. حزب و کمونیست ها در کردستان خود باید بدوا پتانسیل نظامی و سازمان مسلح قدرتمندی داشته باشند. ایجاد هسته های اولیه تسلیح مردم و نیروی دفاع از خود مردم بر عهده ما و طیف کمونیست های انقلابی کردستان قرار دارد. این نیرو و

قدرت را باید کمونیسم در کردستان سازمان دهد.

سازمان های محلی حزب، کمیته ها و حوزه های حزبی در میان کارگران و زحمتکشان در محلهای کار و محلات زندگی، سازمانده هسته های اولیه و نیروی توده ای دفاع از خود مردم هستند.

حزب حکمتیست (خط رسمی) عامل سازماندهی صفی از کمونیستها و انقلابیون بی اما و اگر برای رهبری مبارزات مردم، خودآگاهی مردم به مخاطرات، تدارک قدرت دفاع از خود مردم توسط نیروهای مردمی است. پتانسیل نظامی حزب، سازمانده و پشتوانه نیروی عظیم قدرت دفاع از خود مردم است که باید تحکیم و در ابعاد اجتماعی گسترش یابد!

حیات، کار و استثمار

حیات پایه‌ای ترین حق انسان است. جسم و روح افراد از هر نوع تعرض مصون است.

استثمار انسان ممنوع است. کار مزدی، که اساس استثمار

انسان در دنیای امروز است، و همچنین هر نوع انقیاد،

بردگی و بیگاری در هر پوشش و با هر توجیهی ممنوع

است.

کار فعالیت آزاد و خلاق انسان است. هر کس حق دارد

خلاقیت‌های فکری و عملی خود را گسترش داده و بکار اندازد.

هر کس مستقل از نقش او در تولید میتواند از نعمات

مادی و معنوی موجود در جامعه برخوردار گردد. همه

انسانها در برخورداری از نعمات مادی و معنوی موجود در

جامعه دارای حق برابر هستند.

همه انسانها حق فراغت، تفریح، آسایش و امنیت دارند.

هر کس حق دارد از مسکن مناسب و از ضروریات زندگی

متعارف در جامعه امروزی برخوردار باشد.

از بیانه حقوق جهانشمول انسان – مصوب حزب حکمتیست

هیچ قانون، سیاست و مقرراتی در جامعه نمیتواند حقوق و

بندهای این بیانیه را نقض کند. هیچ فرد یا بخشی از جامعه

را از هیچ یک از حقوق این سند نمیتوان محروم کرد یا

مورد تبعیض قرار داد. دولت و ارگانهای اداره جامعه

موظف به تضمین تحقق این حقوق و بندهای این بیانیه

هستند. حزب حکمتیست اعلام میکند که مواد حقوق

جهانشمول انسان را حقوق تخطی ناپذیر مردم میداند و با

تصرف قدرت سیاسی و اعلام جمهوری سوسیالیستی همه

این حقوق را بعنوان مبنای قوانین و سیاست‌های جامعه

اعلام میکند.

در مورد کار قانونی و علنی

بحث در سمینار حزب کمونیست ایران

منصورحکمت



مقدمه کمونیست ماهانه: این میحث نکلت منصور حکمت در دل یک سمینار در حزب کمونیست ایران است که ارائه دهنده بحث رضا مقدم بوده است. به همین دلیل بحث از پیوستگی یک میحث مستقل برخوردار نیست. با این وصف نکات جدی ای خصوصاً در مورد کار علنی و تفاوت آن با کار قانونی موجود است که بسیار ارزشمند است. این بحث و نکات قابل توجه آن علیرغم گذشت زمان زیاد از آن امروز هم که فعالیت علنی و خارج از چهارچوب قانونی به جمهوری اسلامی تحمیل شده است قابل توجه است. به همین دلیل آنرا در کمونیست منتشر و توجه فعالین کمونیست طبقه کارگر را به آن جلب میکنیم.

در مورد کار قانونی و علنی

یک مقدار از چیزهایی که میخواستم بگویم را امیر گفت. فکر میکنم در بحث رضا یک قانونگرایی معینی دیده میشود. یعنی وقتی مثالهایش را میزند میبینید که دیگر پذیرش آن ساده نیست. فکر میکنم حیاتی است که کمونیستها بدانند کار قانونی چیست، و کار علنی هم، با همان تفاوتی که امیر گفت، یعنی همان کاری که مخفیانه صورت نمیگیرد بلکه جلوی چشم جامعه صورت میگیرد ولی کسی کاری راجع به آن نمیتواند بکند، آنهم جای خودش را دارد.

ناصر نکته‌ای گفت راجع به اینکه مبارزه اقتصادی همیشه قانونی است. بنظرم اصلاً اینطور نیست. در همین (اعتصاب معدنچیان انگلستان) همه فعالیت معدنچیان غیر قانونی بود و مدام جریمه میشدند... در جامعه مشروع نبود. باید دید مشروعیت در این جامعه چه معنایی دارد. اگر منظور از مشروعیت تعبیری است که دولت از آن میدهد خوب دیگر کار معدنچیان مشروع نبود، اینها داشتند بزور کار مستبدانه‌ای میکردند، داشتند مملکت را گروکشی میکردند، ذغال‌سنگ ملت را در زیر زمین باقی میگذاشتند و معادن را به تخریب میکشیدند و غیره و غیره... بدون رأی گرفتن از کارگران اعتصاب کرده بودند و چیزهایی شبیه به این. مدام آنها را جریمه میکردند، چندین میلیون پوند جریمه فعالیت غیر قانونی‌شان را دادند. یک مبارزه علنی بود که مکانیسمهای خودش را داشت. فکر میکنم این نوع تفکیک‌ها اینجا لازم است.

مثال خانواده‌های زندانیان سیاسی که بنظر رضا مثال خیلی خوبی می‌آید، بنظرم مثال خیلی بدی است. اولاً در آن مثال ما داریم از یک منفعت قشری حرف میزنیم که فقط در خودش معنی دارد و قرار نیست به چیزی ختم شود. ولی وقتی ما از جنبش کارگری حرف میزنیم، قدرت‌گیری کارگران در طول مبارزه برایمان مسأله است، بالا رفتن اتحادشان برایمان مسأله است. ولی خانواده زندانیان سیاسی دنبال آزادی اقوامش است. وقتی اقوامش آزاد شد دیگر نمیدانم سازمان اتحادیه خانواده‌های زندانیان سیاسی قرار است ایجاد بشود بعداً کاری بکند، رهایی را ببار بیاورد؟ در ساختمان سوسیالیسم نقشی دارد؟ در ساختار دیکتاتوری پرولتاریا جایی باید احراز کند؟ از آن بیعد آدمهای مختلف باید در اتحادیه خانواده زندانیان سیاسی عضو بشوند؟

نه! این دنبال اقوام خودش است و مجاز است اگر فکر میکند که کلید زندان دست منتظری است، برایش بنویسد. ولی من کمونیست نمیتوانم به چنین توهمی اجازه بدهم که آقا بیایید برای منتظری طوماری بنویسیم! طومار نمی‌نویسند که آقای منتظری ما بنا به خواسته‌های زیر می‌خواهیم فرزندانمان از زندان آزاد شوند. باید بنویسیم اکنون که ایران در حال جنگ با دشمن خارجی است، اکنون که اسلام فلان شده، اقدام غیر

اسلامی دستگیری اقوام ما در این مقطع درست نیست... والا سردفتر منتظری نامه‌اتان را تحویل نمی‌گیرد. شما حاضرید چنین نامه‌ای بنویسید و بچرخانید و امضاء جمع کنید؟

برای کمونیست یک مسأله حیاتی مهم است این که آن فعالیت قانونی—علنی‌اش چه رابطه‌ای دارد با آن آگاهی اساسی و آن تشکل اساسی که می‌خواهد به درون طبقه کارگر برود. اگر ما می‌خواهیم در کارخانه طومار جمع کنیم که به منتظری بفرض بگوییم که از وزارت کار بخواهد که قانون کارشان را اجرا کنند، اگر در همان جلسه کارگری پیدا شد که در همان جلسه بگوید این توهمات چیست؟ تنها راهی که ما میتوانیم اینها را مجبور کنیم، متحد شدن و اعتصاب کردن است، تنها راهش این است که پیاده بطرف کارخانه بغلی رژه برویم، تنها راهش این است که برویم خانواده‌مان را بیاوریم دم در کارخانه جمع کنیم، ما جوابش را چه میدهیم؟ می‌گوییم اشتباه میکنی؟! می‌گوییم الان تنها راه همین است و باید به منتظری نامه نوشت؟ الان تنها راه این است و باید به وزارت کار نامه نوشت؟ باید به آن کارگر بگوییم که از اصول کار قانونی چیزی سرش نمیشود؟!

می‌خواهم بگویم آدم باید بتواند در یک جدال واقعی در درون طبقه کارگر تشخیص بدهد چه کسی دارد منافع طبقه کارگر را بیان میکند. بحث تناسب قوا یک بحث است - که بنظرم باید دید تناسب قوا چه حکم میکند - ولی از اینجا صرفاً تأیید هر نوع فعالیت قانونی در نماید. فکر نمی‌کنم این از نظر کار کمونیستی درست باشد، که چون باید کار قانونی کرد بنابراین هر کسی که کار قانونی میکند مجاز است بکند!

خوب توده‌ای هم همین کار را میکند، بخاطر اینکه تفکرش آنطور است. چرا مثال زندانیان سیاسی را میزنید؟ نامه به امام خمینی برای" بند جیم" را در نظر بگیرید. این هم "کار قانونی" است، مگر نیست! می‌خواهد اصلاحات ارضی بشود، بالاخره زمین از دست ملاکین بیرون آورده شود، خواست دهقانان هم هست. آیا ما می‌رویم پای این طومار امضاء بگذاریم؟ نامه به امام خمینی، مبنی بر اینکه احزابی را که علیه دولت اقدام مسلحانه نمی‌کنند نگیرید! بخشی از مبارزه برای آزادی احزاب! نامه جهت تلاش برای بوجود آوردن کانونی برای کمک به آوارگان جنگ و ساختن مسکن به بهانه خرابی‌هایی که جنگ ببار آورده؟ نامه به اینها که جنگ اسلامی به هر حال یک چیزهایی دارد... نه! ما این کارها را نمی‌کنیم.

می‌خواهم بگویم مسأله به همان اکسیون و به همان اقدام به منظور آزادی اقوام زندانیان که ختم نمیشود، با خودش تصویری از طبقات حاکمه را بدرون طبقات فرو دست میبرد و یاد میدهد که اینطوری ببینند، به منتظری متوهم‌شان میکنیم، آن خصلت پیوسته و پیگیر رژیم اسلامی را از چشمشان دور میداریم. همه اینها همراهش هست. اگر قرار باشد بگوییم که کمونیست‌ها لازم است "کارقانونی" بکنند و بنابراین هر جلوه "کارقانونی" مورد تأیید کمونیستها است، من این را قبول ندارم.

فکر میکنم "کارقانونی" باید با فعالیت درازمدت کمونیستی خود کمونیستها یک ربط قابل دفاع داشته باشد. یک کمونیست باید بتواند این را به هر کارگری که دارد آنارشیبستی میزند نشان دهد. و گرنه کارگری که در جلسه بلند شود و بیرسد مگر تو نمیفهمی که منتظری هم یک گهی است مثل بقیه اینها؟ راست می‌گوید! می‌خواهید کارگران را بصف کنید و ببرید خانه منتظری؟! می‌خواهم بگویم وقتی روشن نباشد که ما از چه چیزی داریم صحبت میکنیم، تناقضات این بحث اینجا است.

من خودم از این بحث چیز زیادی دستگیرم نشد. آن بحث اولیه رضا را که البته قبول دارم؛ که کمونیستها باید مبانی کار علنی و قانونی را - بشرطی که هر دو را تفکیک هم بکنیم - بشناسند و کار کنند. تناسب قوا هم بر روی اشکال مبارزاتی طبقه کارگر تأثیر جدی دارد. ولی یک چیزی هم داریم به اسم رفرمیسم و یک چیزی هم داریم بنام توهم‌پراکنی. اینها کجای این تصویر قرار می‌گیرد؟ سختی کار اینجا است و گرنه اگر آدم میتوانست در دوران افول، رفرمیسم بشود و در دوران انقلابی، انقلابی، کسی مشکلی نداشت. مسأله سیاست انقلابی، مبارزه انقلابی در دوران افول انقلاب است. این چطوری است؟

نوبت دوم

من با انگیزه بحث رضا اختلافی ندارم. او دارد یک جای خالی را نشان میدهد ولی درست نمیتواند ترسیم کند که این جای خالی کجا است. بنظرم یک اشکال اساسی در بحث رضا این است که کمونیسم را فاقد الטרناتیو مبارزه در اشکال قانونی می‌گیرد، بعد می‌رود که اشکال قانونی مبارزه را از توده‌ها بیاموزد. این همیشه برای من - وقتی در اختناق داریم حرف میزنیم - فشار عقب‌ماندندترین قشرهای اجتماعی است.

تو می‌گویی از طومار میشود دفاع کرد. می‌گویم من هم اگر کارگر باشم با یک درجه ریسک میتوانم از مجمع عمومی دفاع کنم. واضح است که آسانتر از دفاع کردن از طومار، دفاع کردن از نوشتن طومار است. کار شدنی می‌خواهید؟ برویم یک بُزی گیر بیاوریم، خودمان شیرش را بوشیم و شیر و کورن‌فلکس بخوریم و تبلیغش کنیم! می‌گویی نمیشود؟! گاندی هم بالاخره نوعی از اشکال مبارزه ضد انگلیسی است. چرا این را نمیبینید که خوب یکنفر دیگر در همین جامعه، بهتر دارد مبارزه بر علیه انگلستان را فراخوان میدهد؟

می‌خواهم بگویم شما قبل از اینکه بدانید خودتان با توجه به تناسب قوا و اشکال قانونی موجود در جامعه چه مبارزه‌ای را سر و سامان میدهید، که نمیتوانید راجع به اشکال کار توده‌ایها و غیره حرف بزنید. واضح است که اینها اشکال کار کسان دیگری هست. اینطور نیست که توده‌ها هستند، آگاهی پیش ما است و خودبخودی پیش آنها. خوب او هم دارد بطریق {...} اکثریتی‌ها، اشکال قانونی مبارزه‌اش را پیش میبرد. ما چه تعبیری از "اشکال قانونی" پیشنهادی حزب کمونیست، در مقابل "اشکال قانونی" پیشنهادی حزب توده داریم؟ اول این را روشن کنیم، بعداً همه بحثها سر جای درست خودشان مینشینند.

من می‌گویم تحریم شورای اسلامی بنا به تعریف غلط نیست. حزب کمونیست میتواند بگوید به تعاونی شورای اسلامی نباید رفت. تعاونی سر اقتصاد است و سر یخچال. شورای اسلامی سر جاسوسی است و سر خفه کردن اقتصاد. امروز را نبینید و فردا را فراموش کنید. امروز که انتخابات شورای اسلامی است و کارگران به جنب و جوش می‌آیند، فردا وقتی لیست پنج تا کارگر فعال را از طرف شورای اسلامی میبرند به {...}، پس فردا که این قضیه از پرونده بیرون آمد، اسم آن کارگر کمونیست در شورای اسلامی نباشد، چون ضربه تاریخی‌تری به طبقه کارگر می‌خورد.

من باید بدانم آن شورا می‌خواهد چکار کند؟ یکی دارد ابزار کنترل کارگران را می‌سازد برای بورژوازی. بله! کارگران مجبورند رأی بدهند. بالاخره کاتالی است که ممکن است یک روز به‌شان یخچال بدهند. یک روز یخچال میدهند ولی ده روز هم جلوی اعتصاب میایستند. من هم عضو شورا هستم؟! پس رفیق کارگر ما فردا از شورای اسلامی استعفاء میدهد. تا وقتی این در قانون هست و کار در آنهم کار قانونی است، رفیق کارگر ما در آن میماند؟ البته که نه!

تمام مسأله بر سر این است که کدام اشکال قانونی مورد دفاع ما است؟ اشکالی که ما بتوانیم از آن دفاع کنیم. اینطور نیست که فقط کارگر وظیفه دارد از مشروعیت کار خودش دفاع کند و کمونیست باید دنبالش راه بیافتد. کمونیست هم باید بتواند بر مبنای منطق و استدلال خودش از مشروعیت کارش دفاع کند. فردا اگر در بین امضاء کنندگان عریضه به آیت‌الله منتظری اسم من در آمد، جواب کارگر را روز قیام چه میدهم؟

من رهبر عملی قیامش هم میتوانم باشم؟

من می‌خواهم بدانم آن کارگر پیشرویی که گفت نه این سیاست درست نیست، رفتند طومار آوردند و توی سرشان خورد، و گفت بنظرم میبایست همینجا تحسن میکردیم، آنها هم گوش ندادند و رفتند طومار جمع کردند و بعد از اینکه این کارها را کردند و دست از پا درازتر برگشتند، چه کسی رهبرشان است؟ می‌خواهم بگویم به این سادگی نیست که اشکال قانونی خوب است و باید از آن استفاده کرد! اشکال قانونی به تناسب قوا ربط دارد اما تناسب قوا چیزی نیست که مثل قیمت سهام؛ آن بالا نوشته باشند "تناسب قوا" امروز هفت و نیم درصد! هر کسی یک ارزیابی ذهنی و عینی از آن دارد. یکی با تناسب قوا و تفکرش از پتانسیل این جنبش می‌گوید: بنظر من تحسن کنیم، یکی هم با بی‌اعتمادی به توده طبقه کارگر می‌گوید امضاء جمع کنیم.

در این بحث نمیشود با این فورمولی که رضا می‌گوید رفت و تکلیف مسأله را معلوم کرد؛ چون همین باعث میشود که ما از کارگرانی که دارند طومار جمع میکنند فاصله بگیریم... کارگرانی که برای جمع کردن طومار جلوی خانه منتظری جمع شدند، من اگر کارگر باشم تا آخر دم در کارخانه می‌گویم نکنید، این کار اشتباه است. کارگر را برای التماس پیش منتظری نبرید. امروز ممکن است دست نوازش به سر و گوشتان بکشد، فردا خبلیها را باید تحویلش بدهید. می‌روند و میکنند؟ بالاخره فردایی هم در کارخانه هست، پس فردایی هم در کارخانه هست. من هم که نمرده‌ام. میروم و می‌گویم: دیدی باید تحسن میکردید؟

درمقابل شوراهاى اسلامی هم می‌گویم مجمع عمومی. از مشروعیتش هم میتوانم دفاع کنم. خوب باید زور بزنم تا دفاع کنم. به همان آسانی نیست که از طومار میشود دفاع کرد. ولی کارگر پیشروتر و مبارزتر با یک درجه فشار آوردن بخودش میتواند دفاع کند. بگوید آقا ما جمع میشویم. دولت مخالف این است که کارگران زیر یک سقف جمع شوند؟ اگر دولت بگوید من مخالفم، که بقول امیر به طومار هم ممکن است بگوید که الان وقت طومارنویسی نیست، امام گفته آنهايي که طومار مینویسند از منافقین هم سگتر هستند. چکارش کنیم؟ این بحث من نیست که او چه برخوردی است به کار قانونی قابل دفاع من میکند!

دیروز بنحوی بروز داده که گویا میشود رفت و با وزارت کار حرف زد، ولی امروز هر کسی با طومار رفت دم وزارت کار دستگیر میکنند. من چکارش کنم؟ حاصل آن فعالیت باید چیزی باشد که اعم از اینکه به موفقیت رسید یا نرسید، طبقه کارگر چیزی به لحاظ اتحاد گیرش آمده باشد. اگر شکست هم خورد باز به همان ترتیب.

بنابراین من می‌گویم جدا از الטרناتیوهای واقعی حزب کمونیست در مورد اشکال قانونی فعالیت این بحث را هنوز نمیشود بجایی رساند. تمجید این نوع کار و از انطرف کشیدنی که در این بحث حتی برای توجیه طومارنویسی به سران رژیم میبینم، رژیمی که بطور عینی همه کارگران میبینند که خون طبقه کارگر را در شیشه کرده، توجیه‌اش فقط بر مبنای محدودیت کار قانونی و قابل دفاع بودن کافی نیست. باید معلوم باشد آن کار قانونی چرا در راستای منافع درازمدت طبقه کارگر هست. باید به آن طرف نشان دهید، آقاجان شما که می‌گویید بیایید مثلاً ماشینها را بشکنیم اشتباه میکنید، من که می‌گویم این کار را بکنید درست است، ولی با همان منافعی که تو دنبالش میکنی. و گرنه بنظرم طومار، انطرف حد و مرزی قرار می‌گیرد که بتواند قابل قبول باشد. در بحث رضا اصلاً حد و مرزش را نمیشود تعریف کرد.

بحث حاج سید جوادی را برای همین فهمیدم. حاج سید جوادی هم در روز خودش نامه مینوشت به رهبر عملی یک قشری... حاج سید جوادی یک نامه دیگر هم نوشته به شاه، یک نامه دیگر هم نوشته به شاه. فردای قیام بخاطر اینکه حاج سید جوادی به شاه نامه نوشته بود، توی کوچه‌ها دنبالش میگشتند. این حالت هم به هر حال در جامعه پیش می‌آید. سطح مبارزه فراتر می‌رود و حزبی که خود را با نامه نوشتن به امام خمینی بر سر بند جیم، تداعی کرد دیگر چیزی ازش باقی

در مورد کار قانونی و …

نمیماند. میخوام بگویم پیچیدگیهای بیشتری از آنچه رضا جلوه میده، در این بحث هست.

نوبت سوم

در مورد اینکه رضا و خسرو چه چیزی میخوانند مطرح کنند بحث نمیکنیم. ما در مورد آن چیزی که مطرح میشود بحث میکنیم. یکنفر میتواند بیاید و به خیال خودش مشغول دفاع از دخالتگری کمونیستها باشد، ولی در عمل حال دروازه را برای رفرمیسم باز کند. من هم بنابراین به فرمولبندیش ایراد میکنرم. انتخاب این که آیا بین این دو تا بحث، طرف آن بحثی که به هر حال دست بسوراخ کار ما میگذارد ولی صد تا سوراخ توی بحث خودش هست (وبحث قبلیمان)، بالآخره یکی را باید انتخاب کرد. من ایرادم به بحث رضا این نیست که چرا معتقد است کمونیستها باید در آشکال قانونی و علنی فعالیت دخیل شوند و اصلاً بدانند که این کار یعنی چه. اگر این یک جمله را میگفت همه برایش دست میزدیم. بعد شروع کرد به توضیح دادنش، رسیدیم به اینکه پای طومارنویسی هم باید باشیم، جلوی هم باشیم، خیلی هم کار خوبی است، توده‌ها بالآخره آنجا هستند و ما چکار میکنیم و فلان و…. که اینها دیگر یواش یواش از ذهنیت آدم دور میشود.

من میگویم با این سلاح نمیشود به جنگ پوپولیسم و انزواطلبی رفت، با سلاحی که طرف جوابیش را دارد: بابا جان شما که خیلی شورش کرده‌اید! کارگر میگوید در عرصه سیاسی از نظر فعالیت عملی کنار حزب توده قرار گرفته‌ای. به میگویی این کارهایی که تو میکنی اشتباه است همانطور که حزب توده سه سال پیش هم بمن میگفت! میبرسد موضع انقلابی‌تان این وسط چه شد؟ منافع کمونیستی‌تان این وسط چه شد؟ اصل اساسی‌تان که آگاهی طبقه کارگر در این میان باید بالا برود و اتحادش بیشتر بشود چه شد؟ بنظر شما اگر دسته‌ای در مقابل مخالفت بخش دیگری از کارگران طومار جمع کنند و ببرند پیش منتظری، طبقه کارگر را متحد کرده‌اند یا متفرق؟ چرا فقط وقتی ما به کارگران میگوییم به خط ما بپیوندند، طومار نمیخواهیم، باعث تفرقه میشویم و حزب‌الله که کارگران را میبرد اطاق منتظری باعث تفرقه نشده؟ چون توده‌ها را پشت سر خودش دارد؟! همه این سؤالها برای همه پیش میآید.

در مورد مسأله کار قانونی بنظر امیر روی نکته درستی انگشت میگذارد. میگوید اولاً کار "علنی" را از "قانونی" جدا کنید. آنچه ما میگوییم کار "علنی" است. قانونی در ایران باقی نمانده که الان بشود به آن اویزان شد. اگر چیزی مانده خیلی مارژینال و حاشیه‌ای است، خیلی حاشیه‌ای. یعنی هیچکدام از اقشار اجتماعی هم نتوانسته به اتکاء یک لایحه قانونی یا یک ماده قانونی مبارزه کند. حتی بورژوازی که مطابق قانون برسمیت شناخته شده است و ساختمانهایش مال خودش است، وقتی مصادره‌اش میکنند، نمیتواند به قانون متکی شود. اگر در مورد جنبش جهانی حرف میزنید این حرف درست است، مبارزه قانونی خیلی جای مهمی دارد. در ایران مبارزه "قانونی" با "مبارزه علنی" همیشه دو تا چیز مختلف بوده و اگر بخواهیم از "قانون" بمعنی اخص کلمه صحبت کنیم میشود "دولت". وقتی اینطور ببینیم سؤال به این تبدیل میشود که آیا از "مجاری دولتی" برای مبارزه‌مان استفاده میکنیم یا نه؟ *مجاری دولتی*. یعنی دولت میگوید "دادگاه؟" وزارت کار است. هر کس میخواهد وکیل بگیرد و برود آنجا. "دادگاه؟" شورای اسلامی کارخانه است. این است مجرای حرف زدن شما. بحث بر سر "مجاری قانونی" نیست، بحث بر سر "مجاری دولتی" است. چون بیرون دولت دیگر قانون هیچ چیز عینی‌ای نیست - در جمهوری اسلامی لاقفل اینطور است. اگر به این سؤال قرار باشد پاسخ بدهیم، من میگویم از "مجاری دولتی" جمهوری اسلامی استفاده نمیکنیم. تحریم از حالا! این نظر سیاسی من است.

آیا معنی این حرف این است که از آشکال علنی و مشروع مبارزه، آشکالی که کارگران میتوانند از آن دفاع کنند و حتی دولت نمیتواند برگردد و به آنان اتهام توطئه‌گری بزند، اتهام آنارشیسیم و سرنگونی بزند، یا اتهام تضعیف حکومت بزند، استفاده نکنیم؟ من میگویم استفاده بکنیم. اینها

خیلی با هم در ایران فرق دارند. هیچ اعتصابی در ایران نیست که امروز قانونی باشد. آیا ما از اینها دفاع نکرده‌ایم؟ دفاع کرده‌ایم. همه اعتصابات "غیر قانونی" هستند ولی "علنی" هستند و جلوی چشم همه ما اتفاق میافتد و ما هم میگوییم باید حمایت کرد. اختلاف می‌رود سر آنجایی که بخشی از طبقه کارگر که برای دوره‌ای، توده‌هایی را با خودش دارد، دارد دست بکاری میزند خلاف منفعت طبقه کارگر. کمونیست در این وضعیت چکار میکند؟ بنظرم بیرون آن حرکت میایستد. ترس از انزوا هم حدی دارد، در چهارچوب معینی معنی دارد.

شوراهای کارگری تصمیم میگیرند که به تظاهرات بلشویکها شلیک کنند. من اگر عضو آن شورا باشم استعفاء میدهم. سیاست منشویکی به شورا حاکم است و میگوید این تظاهرات غیر قانونی است، بزنید و بکوبید. خوب مگر این قبیل شوراها در سرکوب تظاهرات {ایروان؟} و کشتار بلشویکها نقش نداشتند؟ نقش داشتند و باعث انزوای شوراها شد. هر کسی که آن روز استعفاء داد فردا در {…} قیام بود. بنابراین ترس از انزوا حدی دارد. یک بینش طبقاتی-کارگری لازم است که تشخیص بدهد چه کاری آدم را منزوی میکند و چه کاری منزوی نمیکند. نفس اینکه توده‌ها الان آنجا هستند چیزی را تعیین نمیکند. خوب توده‌ها دیروز در صف رفراندم جمهوری اسلامی بودند. اگر بخواهیم حدود و ثغور و ظرافتهای بحث را درز بگیریم، این را هم میشود گفت: "توده‌ها در رفراندم بودند"، "در بسیج جنگ بودند"، در فلان و بهمان بودند، در حمله به کردستان هم بودند… حالا من چکار کنم؟ ما بیرونش میایستیم، واضح است! وقتی همه میگفتند، بنی‌صدر هم میگفت که آی گُردها تجزیه‌طلب‌اند، خوب توده وسیعی از کارگران متوهم هم حرفش را باور کرده، باید بالآخره سر چهارراهی بایستی و در نهایت انزوا بگویی "حق ملل در تعیین سرنوشت" - با این کار از خود چپ آنزمان هم منزوی میشدی… باید بایستی و همین را بگویی… شش ماه بعدش معلوم میشود. شش ماه بعد هیچ چیز از آن یکی در تاریخ باقی نمیماند، ولی تو قدرت میگیری.

بنابراین این بحث حدود و ثغوری دارد. حدود و ثغوری که کمی نیست، یک بحث کیفی است. کجای آن مخالف پرنسیپهای اساسی کمونیسم و منافع طبقه کارگر نیست؟ شرکت تعاونی دولتی، اگر فقط تعاونی دولت-ساخته است من موافقم که واردش بشویم. برای اینکه آنوقت میبینند که نمیشود این آنها راخرید، نمیشود این آنها را فاسد کرد، میگویند این آدم از وقتی در تعاونی بوده، حق کارگران دارد میگیرد و به صاحبانش میدهد. بحث شورای اسلامی اینجا یک چیز دیگر است. بحث مبارزه سیاسی است. شوراهای اسلامی تشکل زرد دولتی است. از حرفهای رضا این استنباط را گرفتم که دیگر احتیاجی هم به "بیماری کودکانه *چی‌روی*" هم ندارد - یعنی نقد لنین به اینجا - معتقد است که در تشکل زرد هم باید رفت! توی هر چیزی باید رفت! آخر این که نشد!

میرسی چرا در سندیکای دوره شاه نرفتم؟ بنظرم نباید میرفتم! کمونیستها نباید رهبر سندیکای زمان شاه میشدند اگر سندیکاها دولتی بود، ولی من دقیقاً سندیکاهای اندوره را نمیشناسم. یا در شیلی… اجازه بده، آیا ما امروز میرویم در سندیکای کارگری لهستان عضو شویم که عضویتش بیشتر از *سولیداریته* است؟ همین حالا اتحادیه‌ها جزو سندیکای دولتی‌اند. آیا من و شما به اتحادیه دمکراتیک معدنچیان یورکشایر میرویم یا نمیرویم؟ نه نمیرویم. این همه کارگران رأی میدهند و میروند عضو میشوند. من با اینها به آنجا میروم؟ خوب من در انزوا هستم دیگر چاره‌اش چیست؟

میخوام بگویم بحث انزوا یک بحثی نیست که فقط بر مبنای بسیج فوری و آنی امروز توده‌های کارگر پشت سر این یا آن خط معنی بدهد. در یک مبارزه عملی معنی میدهد و گاهی برای توده‌ای شدن باید خودت را منزوی کنی، مثل بلشویکها در قیال جنگ بین‌المللی. کارگر روسی که پشت خط شکست‌طلبی نبود. کارگر روسی حداکترش روی خط دفاع‌طلبی انقلابی منشویکی بود. بلشویکها میگفتند نخیر شکست تزارسیم.

پیچیدگی بحث اینجا است. آن چیزی که رضا میخواهد با این استدلال انگشت بگذارد، در مقابل

تعرض نقطه مقابل تاب ندارد. بحث من این است. قبلاً در مورد خود این نکات خیلی صحبت کرده‌ایم. یعنی با خود اساس بحث، مسأله کار علنی-قانونی کمونیستها موافقم. ولی وقتی دفاعیه‌ای که از آن داده میشود دفاعیه‌ای است که نمیتواند مرز خودش را با رفرمیسم و اپورتونیسم ترسیم کند (گوش شیطان کر!)، آدم چه استدلالی در مقابلش میتوان بکند؟ به صرف این نقطه مثبتی که در این مسأله مطرح میشود، نمیتوانیم این فرمولبندی را بپذیریم که به کارگران رهنمود بدهند که اگر طومار جمع میکنند، حتماً شما هم بروید! پس باید ببشینیم و روی دانه دانه این حکمها بحث کنیم.

خسرو میگوید وقتهایی هست که توده‌های کارگر میروند، بعد از همه بحثهای ما باز هم میروند. من میگویم خوب دیگر میروند، او میخواهد برود، چکار کنم؟ که گفته که کمونیستها در هر حال، در هر مقطعی و در هر دوره از حیاتشان باید توده‌ای باشد؟ توده‌های کارگر آلمان رفتند دنبال فاشیسم، کمونیستها هم مجبور بودند که برای دوره‌ای از توده‌های طبقه منزوی بمانند. هنوز هم عواقبش حل نشده، هنوز هم در آلمان یک حزب کمونیست برد بخوری وجود ندارد.

این یک حدی دارد و آن حد بنظرم یک چیزهایی را تعیین میکند. من معتقدم اگر بخواهیم بحث به یک جای منطقی برسد، اولاً باید تحلیل درستی از قانون در ایران باید بشود، که از مبارزه قانونی صحبت میکنید یا مجاری دولتی؟ ثانیاً قانون خودش چقدر یک چیز قابل اتکاء است؟ بعد از آن مهمتر، مبارزه علنی است و بحث تناسب قوا. من میگویم کارگری که در ایران میآید و میگوید حقوق خانواده چهار نفره را حساب کنید، یک کمونیست خیلی آتشینی میتواند باشد. سازمان باصلاح چپ ایران ممکن است به این بگوید سازشکار. خودم این بحث را کاملاً قبول دارم. ولی بنظر من این یک بحث دیگری است. بحث قرار گرفتن در موقعیت رهبری عملی طبقه، جایی که مبارزانش را نه به تمامی شعارهایی که برایش نوشته‌ای، بلکه به بعضی از بخشهایش دارید، نزدیک میکند.

این بحث یک بحث معین است و به آن استدلالهایی که شده برنمیگردد. من فکر میکنم اگر رضا بخواهد این بحث را منسجم عرضه کند لاقفل استدلالی که من و حمید اینجا کردیم، همه‌اش این بوده که مرز این استدلال باید با رفرمیسم و اپورتونیسم روشن باشد و گرنه خود این بحث و به این معنی، گرهی از کار کسی باز نمیکند.

نوبت چهارم

اختلافی که با بحث رضا حس میکنم اختلافی است بر سر برخورد سهل‌انگارانه و بی‌توجه به خود فرمولاسیون‌هایی است که دارد بکار میبرد، نه خود آن نیتی که اول بحثم گفتم. نیتش که میخواهد این را توضیح بدهد. خودش هم اینطور میگوید: "من این ضعف را دیده‌ام و دیگر میروم. اگر کسی فکر میکند که من در نتیجه ریخت و پاشم شبیه حزب توده می‌شوم، بیاید بگوید چکار نکنم و گرنه من میروم". بابا جان همان مسئولیت بگردن شما هم هست که وقتی با کله بسمت مسأله‌ای میروی که بنظرت نقطه ضعف این حزب است، باید مواظب باشی که در نقدت شبیه حزب توده، شبیه اکثریت، شبیه اقوام زندانیان سیاسی نشوی. این هنری نیست که آدم یک ضعف را تشخیص بدهد و با کله برود. تمام تاریخ کمونیسم همین است… منتها وقتی هم با کله می‌رود جبهه واحد تشکیل میدهد، بعد با کله از همان جبهه بیرون می‌آید و یک نگاه به اقشار دیگر نمیکند که چطور دارند زندگی میکنند و چطور دارند مبارزه میکنند.

با کله می‌رود سکتاریست میشود و بعد با کله می‌رود پارلمانتاریست میشود و بالآخره همینطوری با کله وضعفی را دیده و رفته است دیگر. مسئولیتش با من نیست که ریخت و پاشهای پشت سر شما را در حزب کمونیست جمع کنم. شما باید خودتان فرمولبندی‌ای داشته باشی که شخصاً بتوانی از آن دفاع کنی. حمله‌ای که امروز بشما میشود، همان حمله‌ای است که فردا بشما خواهد شد. "من دیگر نمیدانم" و "من دیگر نمیفهمم" و "اگر کس دیگری حرفی دارد و بیاید بزند" که جواب بحث کسی را نمیدهد که دارد از بیرون و درون جنبش کارگری به شما انتقاد

کمونست ۲۳۵

میکنند.

بعد هم در برخوردهایی خیلی بنظر من افراطی که مثلاً "نادر گفته که کمونیستها باید الترنتاتیو اثباتی داشته باشند". خوب من میگویم من این الترنتاتیو را ندارم که این را میگویم. من که نگفتم کمونیستها الترنتاتیو اثباتی دارند و شما چرا آن کار را نمیکنید. میگویم بحث، جدا از الترنتاتیو اثباتی *خود تو*، بی معنی است. بحث خود تو بیمعنی است، در انزوا از الترنتاتیو اثباتی.

اگر الترنتاتیو اثباتی نداری و عملاً در این بحث الترنتاتیو خودبخودی، توده‌ایستی، حاج سید جوادی مایانه مردم را قرار میدهی آنوقت من با آن اختلاف دارم. من میگویم بحث شما بدون ارائه الترنتاتیو اثباتی‌ای که با شیوه کار حزب توده، با شیوه کار حاج سید جوادی فرق داشته باشد، بحث شما غلط است. من که اینجا در این بحث یک مخاطبم، ایرادگیر این بحث هستم. قرار نبوده ارائه دهنده من باشم. من این سمینار را دعوت نکرده‌ام. شما دعوت کرده‌اید.

میگویی این ضعف را من میبینم و بعد یک مُهر تأیید می‌زنید پای طومار، مُهر تأیید به شورای اسلامی، به اینطرف و آنطرف و یکی یکی… میگویم اشتباه است، این که بحث نشد. این بحث کمونیستی نشد. اگر مواظب نباشید این بحث یک عقیگرد بسمت اکونومیسم و اپورتونیسم میشود. من نباید مواظب باشم، شما باید مواظب باشید. رضا میگوید بحث من تناسب قوا و مبارزه علنی است، کاری ندارم اسمش چیست، کاری ندارم فرمولبندیش چیست، شما بروید فرمولبندیش را پیدا کنید، اگر هم می‌خواهید اسمش کار قانونی بگذارید… نخیر! همه اینها وظایف کسی است که دارد برای فعالیتی تئوری میدهد، همه اینها به اسم خود آن شخص است.

شما باید که باید مرز فعالیت قانونی و علنی در بحثتان معلوم باشد، نه اینکه کسی که میگوید در بحث شما این مرز معلوم نیست. میگویی خوب شما بروید معلومش کنید. این که نمیشود! شما باید مرز کار علنی و کار قانونی‌تان در بحث معلوم باشد و گرنه همان آدمهایی که میگویی اینها را بمن یاد داده‌اند، امیر و غلام، خوب همانها دارند میگویند با این بحث دیگر رفرمیست میشوید.

بعد طوری است که گویا اهانتی شده، بخاطر اینکه آدم تلاش کرده با اپورتونیسم مرزبندی کند. عجب! این که باز می‌خواهد با اپورتونیسم مرزبندی کند! معلوم است که می‌خواهد با اپورتونیسم مرزبندی کند. همین بحثهای شما که می‌خواهید با اپورتونیسم مرزبندی کنید کار را به اینجا رسانده. نه! اصلاً چنین چیزی نیست. قطعاً تلاش ما این است که آنجایی با اپورتونیسم مرزبندی کنیم که جلوی حرکت واقعاً کارگربیمان را بگیرد.

اینکه پوپولیستها به اسم مبارزه با اپورتونیسم و حزب توده و غیره خودش را منزوی کرده بحث خودش است. این، حزب کمونیست را چون می‌خواهد بسمت کارگران برود از تلاش برای مرزبندی با اپورتونیسم و اکونومیسم معاف نمیکند. چون اینها گرایشهای واقعی است و نمونه‌هایش را در طبقه کارگر داریم. بنابراین بله، من میگویم باید با اپورتونیسم مرزبندی کرد، وظیفه‌اش را هم بگردن شما میدانم که دارید این بحث را به طبقه کارگر ارائه میکنید. من که هنوز حکمی نداده‌ام تا چیزی بگویم. شما باید در بحثتان با اپورتونیسم مرزبندی کنید.

عین همین کار را اگر من بیایم بکنم چکار میکنید؟ بیایم یک مقاله دیگری بنویسم که به سوراخهای دیگری اشاره کند، از جمله اینکه آقا مبادا در کارتان مثل حزب توده بشوید، مبادا طبقه کارگر را به التماس به درگاه بورژوازی بکشانید، مبادا علمای اعلام را برای طبقه کارگر حامی و قیم بکنید… بعد شما می‌آیید و میگویید که "پس انزوا چه میشود؟" من میگویم این مسأله من نیست، شما بروید مسأله انزوایش را حل کنید، بمن چه مربوط! تا ما آمدم بگویم مثل توده‌ایها نشوید، باز با همان بحث قدیمی که "پس طبقه کارگر چه میشود" آمدند سراغ ما! اینکه نشد پلمیک سیاسی! ما داریم نقاط وضعفی را در بحثهای شما مطرح میکنیم که هر چقدر هم هدفی که می‌خواهید روشن کنید درست و مقدس باشد، باز شما را از اینکه این نقاط ضعف را ببوشانید

معاف نمیکنند. و هر چند تا مقاله هم بنویسید که این مواضع در آن باشد در جنبش طبقه کارگر بعکس خودش تبدیل میشود، یک چیز دیگری از آن در میآید.

به هر حال بحث تناسب قوا و اشکال مبارزاتی فکر نمیکنم بحثی باشد که من شخصاً با آن مخالف باشم، امیر هم فکر نمیکنم با آن مخالف باشد. اصلاً خود رضا میداند که قرار بوده من برای شماره کمونیست قبلی، بحث تناسب قوا و اشکال مبارزاتی را روی همین خطوطی که داریم بنویسم. منتها ناگهان وقتی یکفر از همان مکتب، با همان انگیزه، میآید و میگوید این بحثی که شما میکنید، وقتی منتشر میشود، مرز ما را با اکثریتی‌ها و توده‌ایها خیلی کم‌رنگ میکند، همان جوبانی را میدهد که جوبانش به پوپولیستها است. این بنظرم پلمیک درستی نیست. آن چیزی که به هر حال باید اینجا روشن شود این است: این بحث با این فرمولاسیون‌ها جوابگو نیست. بحث ما این است. با این فرمولاسیون که برایش مهم نیست که کار علنی با کار قانونی در ایران فرق دارد، برایش مهم نیست که آیا اشکال کار قانونی از یک سری پرنسپ‌های کمونیستی به پرنسپ‌های منافع طبقاتی ناشی شده یا فقط همین که قانونی است برایش مسأله است و یا اینکه ما بلد نیستیم مسأله‌اش شده... بحثی که این نکات برایش مهم نیست، بحث ضعیفی است و به شکست خودش منجر میشود. شما میخواهید چه نوع دخالتگری را در طبقه کارگر باب کنید؟ هر نوع دخالتگری را؟ من موافق نیستم. دخالتگری در طبقه کارگر کار سختی نیست، انجمنهای اسلامی دارند اینکار را میکنند. ولی ما داریم دنبال نوعی دخالتگری میگردیم که شما بنا به تعریف چون به نفس دخالتگری عشق میورزید خودتان را از تعریفش معاف کرده‌اید. این بحث کافی نیست. این جوابی است که ما داریم به این بحث میدهیم.

گذاشتن ما در یک موضع پوپولیستی، که "نمیخواهد با طبقه جوش بخورد"، "نمیخواهد رهبر عملی باشد"، "نمیخواهد دخالتگری کند"، گری از بحث خود شما باز نمیکنند. ضعف بحث شما سر جای خودش میماند. فرض کنید ما مرعوب میشویم و ساکت میشویم و تصمیم میگیریم با یکنوع اپورتونیسم و اکونومیسم مبارزه نکنیم. اما این جواب نشد. سوراخهای بحثتان را ببوشانید!

هم من و هم امیر به ضعفهای بحث اشاره کردیم. ضعفش آنجایی است که مواظب نیست که با دخالتگریش چه چیزهای دیگری را دارد قربانی میکند. دخالتگری را - به این معنی که خودش میگوید - مطلق میکند، و بعد هم تحریم را کاریکاتور میکند که یکی از بحثهای من در این جلسه بود. چرا کسی که شورای اسلامی را تحریم کند پاسیو است؟ چرا باید این انگ را به من زد؟ مگر کسی که مجلس شورای اسلامی را تحریم کرده، در مقابل اعمال اراده توده‌ای پاسیو شده؟

میگویند که آلترناتیو اثباتی بدهیم؟ نه! فکر میکنم که خود شما باید بدهید. حالا باشد، من میگویم جنبش مجمع عمومی را بعنوان یک شیوه کار علنی-قانونی کارگری پیشنهاد میکنم. هر تشکل زردی، هر چقدر زرد بودنش پُر رنگ و کم‌رنگ باشد، و وقتی در هستیم هر چقدر هم زردی‌اش به تن ما بمالد و نمالد، هر چند تا از آن دیگر تشکلها جلوی طبقه کارگر بگذارند، باز بحث من این است که ما میخواهیم اول یک جنبش مجمع عمومی راه بیاندازیم. میگویید: "ولی آخر دارند اینجا در شورای اسلامی رأی میگیرند و بالأخره یک عده میایند و بچخالها را بدست میگیرند و از طریق آن بچخالها نفوذی پیدا میکنند؟" خوب میرویم و بهمش میزنیم. تو خودت را کاندید کن!

ولی اگر یک حزب کمونیست بیاید و بگوید: "ما در شوراهای اسلامی شرکت میکنیم!"، خوب، این پشت کردن به طبقه کارگر است. شما یک بحثی را که یک فعال کارگر ما باید غریزاً بفهمد، تبدیل میکنید به یک پرنسپ سیاسی برای حزب. چرا؟ حزب کمونیست از حالا تا هر موقع که جمهوری اسلامی سر کار است بنظرم نباید بگوید ما در انتخابات شورای اسلامی شرکت میکنیم. آیا معنیش این است که فعالین کمونیست

در ظرفیت شخصی در سرنوشت ترکیب این شوراها شرکت نمیکنند؟ خوب باید شرکت نکنند. مگر میشود نکنند؟ پس امروز کجا هستند؟ مگر وقتی که شورا دارد تشکیل میشود در کارخانه نیستند؟

بنظرم کسی که نمیخواهد این ظرافتها را در سطوح مختلف بحث خودش بگنجاند قربانی بحث خودش میشود و تبدیل میشود به آنچیزی که لابد نمیخواست بشود. در یک کلمه بحث من این است: این بحث با این فرمولاسیونها، ناقص و ناکافی است و بیشتر از استنباطهای درستی میخواست بدست بدهد، استنباطهای غلط بدست میدهد، فکر نمیکنم اگر بگویم مرز این بحث با اپورتونیسم و اکونومیسم خدشه‌دار میشود، به موضع کسانی رفته باشیم که زمانی به بهانه‌های دیگری مخالف بودند - که البته همه‌اش هم بهانه نبود، جنبش خط ۳ و جنبش چریکی واقعا توانست بدرجه‌ای با اپورتونیسم و رفرمیسم حزب توده مرزبندی کند، همه‌اش که کشک نبود-

بالأخره آن کسی که به کورش لاشایی ایراد میگیرد، آدم پیشرو و انقلابی‌ای است که میگوید این دیدگاه رفرمیستی و اپورتونیستی است {که نیروهای مولده...}. جنبش چریکی و خط ۳ به درجه‌ای توانست انقلابیگری چپ ایران را عمق بدهد که تازه بتواند متوجه انقلابیگری طبقه کارگر شود. و گرنه قبل از آنها که همگی از موضع حزب توده و جبهه ملی با سیاست برخورد میکردند. بنظرم آن هم خطکشی بیجهت بر روی دستاوردهای چپی بود که به هر حال تا یک درجه‌ای وجود داشت.

به هر حال میخواهم بگویم بار مرزبندی با اپورتونیسم و رفرمیسم به گردن کسی است که دارد جنبش کمونیستی انزواطلب را به سمتی میکشد و بطور جدی این مخاطره را بوجود میآورد که آدم در سیاستهای روزمره‌اش با اپورتونیسم و اکونومیسم همسو شود. بارش به گردن اوست، نه کسی که بقول شما اصلاً نمیخواهد به طبقه کارگر نزدیک بشود. همان کسی که میگوید باید رفت و دخالتگری کرد- بیشتر از من که ظاهراً در این بحث نمیخواهم بگویم - همان کس باید فرق مواضعش را با حزب توده و شیوه‌های اپورتونیستی روشن کند، نه کس دیگری برای او. بحث من این است. نباید خیلی موضع غلطی باشد که آدم بگوید در بحث رضا یک نکات درستی وجود دارد و یک نکات غلطی که به آن نکات درست ضربه میزند. این موضع غلطی در این بحث نیست، بنظرم درست‌ترین موضعگیری است.

نوبت پنجم

بنظر من تهدید انزوا نباید شمشیر داموکلسی باشد برای جنبش چپ و جنبش کمونیستی، برای اینکه پرنسپ‌هایی که به بهای گزافی بدست آورده را فراموش کند. انزوا را باید از بین برد اما با حفظ فعالیت کمونیستی. ما میخواهیم فعالیت کمونیستی از انزوا بیرون بیاید، نمیخواهیم فقط آدمهای معینی از انزوا بیرون بیایند. برای همین فکر میکنم نقطه اساسی در این قضیه، توضیح دادن خصلت مادی و تحول‌بخش خود فعالیت کمونیستی است. و گرنه عاریه گرفتن اشکال فعالیت طبقات دیگر در بین طبقه کارگر بعنوان مکمل و تکمیل کننده آن پرنسپ‌ها - که وقتی از مثنی‌ها بخواهیم حرف بزنیم - اسم آنها بشود "منزّه"، منزّه توی گیومه. اگر کسی امروز مارکسیست و کمونیسم کارگری منزّه پیدا بکند، بنظر من در خودش دخالتگری را هم دارد، به معنای یک کار پایه‌ای. اختلافاتی که اینجا پیش آمد سر اینها نبود. برسر دخالتگری نبود. بنظرم اختلافی که اینجا پیش آمد، بر سر سهل‌انگاری بر سر خود این پرنسپ‌ها و اهداف اساسی کمونیستی در جنبش طبقه کارگر بود.

اصل این مطلب شفاهی است. این متن بعضاً تغییر داده شده‌ای است که دنیس آزاد از روی فایل صوتی پیاده کرده است.

علامت {...} بخشهایی از گفتار را مشخص میکند که قابل تشخیص نبوده‌اند.

استراتژی انقلاب در کردستان

گفتگوی نشریه "بوییشه وه" با ریوار احمد



انقلاب معنی و مفهوم بسیار وسیعتر و همه جانبه تری از خاتمه دادن به این اوضاع و اقتدار این دو حاکمیت دارد. این دو نیرو اولین موانع سر راه روند به سرانجام رساندن انقلاب هستند و به این معنا نفس خاتمه دادن به این اوضاع و اقتدار کنونی این نیروها هنوز انقلاب و پیروزی انقلاب نیست.

زمینه های مادی و عملی این انقلاب مدتهاست فراهم شده است، اما برای به سرانجام رساندن آن به فراهم شدن ملزومات ذهنی آن نیاز هست. به سطح بالایی از متشکل بودن طبقه کارگر در سطوح مختلف، از متشکل شدن در حزب سیاسی خود اشکال دیگر متشکل شدن این طبقه و سازمان یافتن مستقل طبقاتی آن نیاز هست. ضروری است که افق سیاسی و انتقاد سوسیالیستی از دنیای امروز جایگاه قدرتمندی در میان صفوف طبقه کارگر و در سطح اجتماعی داشته باشد. در یک کلام، احتیاج به این است که طبقه کارگر با افق و آلترناتیو از نظر سیاسی، سازمانی، تاکتیکی و پراتیکی توانایی این را پیدا کرده باشد که قدرت رهبری جامعه را داشته و بتواند بسوی کسب قدرت سیاسی گام بردارد.

وقتی از این منظر به اوضاع کنونی مینگریم بدون شک ملزومات ذهنی چنین انقلابی فراهم نیست. هرگاه این ملزومات فراهم شدند، انقلاب کارگری نباید منتظر هیچ پروسه ای طولانی تر و هیچ مرحله بندی ای بماند. باید مستقیماً و فوراً بسوی کسب قدرت سیاسی پیش رفته و انقلاب خود را شروع کرد. اما تا زمانیکه این ملزومات فراهم نشده اند طبقه کارگر و کمونیزم نمیتواند در برابر هیچ تغییرات و هیچ جنبش و حرکت انقلابی و آزادیخواهانه و پیشرو و جهت بدست آوردن بخشی از اهداف و خواسته های قابل تحقق طبقه کارگر و استثمارشدگان بیتفاوت بنشیند.

بعلاوه بایستی در همه اینها نقش پیشرو ایفا کرده و آنها را در جهتی پیش برد که بهترین شرایط برای خودآگاهی طبقه کارگر و عمیقتر شدن مبارزه و صف بندی طبقاتی و ایجاد آمادگی ذهنی در طبقه کارگر برای انقلاب کارگری ایجاد شود. به این شیوه این جنبش و تحولات عملاً میتواند به بخشی از پروسه انقلاب کارگری تبدیل شود. برای مثال، در اوضاع کنونی کردستان دو مسئله سیاسی قابل مشاهده وجود دارند. اول، جنبش اعتراضی توده ای برای متحقق کردن و تحمیل بخشی از حقوق و مطالبات کارگران و توده های زحمتکش و استثمارشده میباشد. این، جنبشی واقعی و توده ای ست که طی دو دهه اخیر به شیوه های مختلف خود را نشان داده و بویژه از ماه فوریه ۲۰۱۱ وارد سطح بالاتری شده است. گاهی پیشروی کرده و وسیعتر میشود و حاکمیت را تحت فشار سختی میگذارد و گاهی نیز بعقب مینشیند. دوم، خواست و آرزو و اراده وسیع توده ای برای خاتمه دادن به حاکمیت ستمگر کنونی موجود است. این موضوع دوم هنوز به مثابه جنبشی واقعی و مادی خود را نشان نداده و حتی ملزومات راه انداختن چنین جنبشی نه از روی افق سیاسی و نه بلحاظ تشکل و سازمانیافتگی و پراتیک انقلابی در دستور کار قرار نگرفته است. بهمین دلیل این خواست و آرزو از سوی جناحهای دیگر بورژوازی برای جابجایی مهرهایی و نوع دیگری از بورژوازی کرد مورد بهره برداری قرار میگردد. بنظر من جنبش نارضایتی عمومی سخت است که توانایی ایجاد چنان تحولی را داشته باشد که بتواند خواستها و نیازمندهای زندگی روزانه مردم ستمدیده را بشیوه ای پایدارمتحقق کند. این حاکمیت میلیشیایی حتی اگر روزی گامی عقب نشسته و تن به تقبل تعداد و یا بخشی از خواسته ها بدهد، بنا بر اوضاع آشفته ای که بر کردستان تحمیل شده، که حتی در برابر ایجاد شرایط برای شکلگیری دینامیزم اقتصادی نرمال و پایدار سرمایه داری وامانده و بیشتر بر بچاپ بچاپ و دزدی آشکار بنا نهاده شده، از هر بهانه ای براحتی استفاده کرده و دوباره تعرض خود علیه ابتدایی ترین حقوق و

مقدمه کمونیست: بحث "استراتژی انقلاب در کردستان" که رفیق ریوار احمد به آن پرداخته است، هر چند در مورد کردستان عراق و جواب به وضعیت این جامعه و استراتژی انقلاب در آنجا مد نظر است، اما حاوی نکات بسیار ارزشمندی است که امروز در مقابل همه کمونیستها و از جمله کمونیستها و طبقه کارگر در ایران است. مباحثاتی چون انقلاب و منظور و هدف ما از انقلاب چیست، رابطه این انقلاب با اصلاحات، جایگاه مبارزات جاری و دخالت در آن، جایگاه این مبارزات و کلا مبارزه برای بهبود و علیه هر نوع ستمگری با انقلاب کارگری و...، همگی جزو پروبلماتیک های رایج در جریانات چپ بوده و هست. اصل مطلب به زبان کردی است که ترجمه فارسی آنرا اینجا در اختیار خوانندگان کمونیست قرار میگیرد و خواندن آنرا به همه فعالین کمونیست توصیه میکنیم.

بوییشه وه: در ادامه گفتگویمان در مورد انتخابات، در جواب اینکه "چه باید کرد" بر انقلاب پای میفشارید. در شرایطی که در کردستان نه دولت و نه حکومت مشخص و بلحاظ بین المللی تأیید شده وجود ندارد تا علیه آن انقلابی راه انداخت، ولی با دو حاکمیت میلیشیایی که کردستان را به دوتکه تحت تسلط خود تبدیل کرده اند روبرو هستیم. در هر نقطه ای از دنیا اگر حکومت را در دست گرفتید، مسئله قدرت فیصله مییابد، اما در کردستان حتی اگر شما دولت و پارلمان را هم تسخیر کنید و یا اگر هیچکدام از اینها هم وجود نداشته باشند، چیزی تغییر نمیکند. سوال این است که چه نوع انقلابی مد نظر شماست؟ بویژه اینکه الان در کردستان دو حاکمیت در دوجغرافیای مختلف اعمال میشود، لذا چه نوع انقلابی مد نظر شما است؟

ریوار احمد: قبل از اینکه به این مسئله مورد اشاره شما، یعنی اوضاع و شرایط کنونی کردستان و ویژگیهای حاکمیت سیاسی آن، بپردازم ضروری میدانم در مورد سوال شما که از "چه نوع انقلابی" سخن بمیان آورید مقداری بحث کنیم. از نظر من در دنیای امروز تنها یک انقلاب، که بمعنای واقعی کلمه میتوان آن را انقلاب نامید، میتواند وجود داشته باشد، آنهم انقلاب کارگری برای ریشه کن کردن سیستم کارمزدی و مالکیت خصوصی و برپایی جامعه ای سوسیالیستی بدون استثمار و طبقات است. مدت زمان مبدی است که زمینه های اساسی این انقلاب و امکان برپایی جامعه ای مرفه و بدون گرسنگی و فقر و بدبختی برای تمامی ساکنین زمین فراهم شده است. به سرانجام و پیروزی رساندن این انقلاب تنها محتاج آمادگی ذهنی طبقه کارگر است. اگر ضروری باشد میتوانیم بعداً در مورد جزئیات آن بحث کنیم. اینجا هدفم فقط پرداختن به جنبه ای از سوالتان مشخصاً در مورد انقلاب است. بدون تردید از منظر دیدگاههای مختلف برای واژه و مقوله انقلاب لیستی دورودراز از انقلاب روبرو میشویم، مانند انقلاب ملی، انقلاب رهایی میهن، انقلاب ضد دیکتاتوری، انقلاب اسلامی، انقلاب برای گسترش دموکراسی و پارلماناریزم و ... اما در حقیقت این باصطلاح انقلابها تنها پروسه ای جهت بدست شدن قدرت از بالا و میان شاخه ها و جنبشهای مختلف بورژوایی، بدون ایجاد تغییری اساسی در پایه های اقتصادی و اجتماعی سیستم موجود میباشد. تنها انقلاب کارگری سیستم سرمایه داری را تماماً ریشه کن کرده و به هرگونه استثمار و تقسیم جامعه به استثمارگر و استثمار شونده خاتمه میدهد. این انقلاب تنها از طریق بدست گرفتن قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر امکانپذیر است، چیزی که در دیدگاه مارکسیستی و کمونیستی به نام "دیکتاتوری پرولتاریا" شناخته میشود. اگر از این زاویه به انقلاب به اوضاع کنونی کردستان و این دو قدرت حاکمه بنگریم که شما به آن اشاره کردید، بایستی روشن باشد که

استراتژی انقلاب در ...

نیازمندیهای زندگی مردم را آغاز میکند. بهمین دلیل، راه حل مناسب برای تحقق پایدارخواسته های سیاسی و اقتصادی توده های ستمدیده، خاتمه دادن به این حاکمیت و اقتدار میلیشیایی ست که احزاب ناسیونالیست بر جامعه تحمیل کرده اند. برای تحقق این هدف بایستی جنبش اعتراضی کنونی به افق و خواست توده ای جهت خاتمه دادن به حاکمیت این احزاب، مسلح شده و این دو موضوع در هم تنیده شوند. بایستی حاکمیت کنونی کنارگذاشته شده و بجای آن حاکمیتی با اتکا به اراده مردم برپا گردد. در اینمورد در جواب به سوالهای قبلی شما در رابطه با انتخابات به این موضوع پرداخته ام و تکرار آن ضروری نیست.

آنچه میخوام بعنوان نتیجه گیری از این بحث برآن تأکید کنم و همانگونه که میگویند آن را روشن و برجسته کنیم ، این است که حتی اگر درهم تنیده شدن این دو موضوع سیاسی هم اتفاق بیافتد، یعنی شکلگیری جنبشی توده و انقلابی جهت خاتمه دادن به حاکمیت و اوضاع کنونی و این جنبش پیروز شود، هنوز اگر بخوایم کاملاً در مورد مقوله انقلاب دقت کنیم، این هنوز بمعنی بسرانجام رسیدن انقلاب نیست و همانگونه که قبلاً گفتم تنها انقلاب در دنیای امروز انقلاب کارگری است برای تغییر زیربنای اقتصادی سرمایه داری و بهمین معنا انقلابی اجتماعی ست. اما شکلگیری و پیروزی جنبش خاتمه دادن به حاکمیت کنونی با افقی انقلابی، میتواند راه را برای تسریع روند انقلاب کارگری باز کرده و زمینه های رشد و آمادگیهای ذهنی طبقه کارگر را تسریع بخشد. در چنین شرایطی انقلاب عملاً، به همان معنی ای که به آن اشاره کردیم، یعنی تداوم روند انقلابی ای که در اولین گام خود حاکمیت کنونی احزاب ناسیونالیست را درهم میپیچد.
آنهاگام برای بخشی از نیروهای دخیل در این پروسه، پیروزی در خاتمه دادن به حاکمیت کنونی و تحقق اهداف فوری، پایان انقلاب می باشد. حتی بخشی از جنبش، از این مقطع به بعد، دیگر در مقابل روند تعمیق و تداوم این روند انقلابی قرار میگیرد. در حالیکه برای پرولتاریا و توده های وسیع ستمدیده و زحمتکش، پیروزی جنبش خاتمه دادن به حاکمیت احزاب ناسیونالیست و تحقق اهدافش، تازه اول کار است و از دید و زاویه منافع اینان بایستی روند انقلابی جهت به سرانجام رساندن انقلاب کارگری ادامه پیدا کند. مارکس این پروسه را "انقلاب مداوم" مینامد.

در مورد اینکه اکنون هیچ دولت و حاکمیت تائید و تعریف شده بین المللی در کردستان موجودیت ندارد، من نظر متفاوتی دارم. حاکمیت و دم و دستگاههای دولتی کنونی کردستان در سطح بین المللی به رسمیت شناخته شده و در شهر اربیل پایتخت این حاکمیت سفارتها و کنسولگریهای کشورهای زیادی حضور دارند که حاکمیت کردستان را تائید میکنند و بعنوان حاکمیتی رسمی با آن به معاملات پرداخته اند. کردستان دیگر مانند دوران قبل از ۲۰۰۳ و حاکمیت دولت بعث در عراق نیست. هرچند من فکر نمیکنم که مسئله بود و نبود به رسمیت شناخته شدن تأثیر چندانى بر برپایی انقلاب یا بمعنی دقیق آن یعنی جنبش برچیدن این حاکمیت داشته باشد. اما اینکه شما اشاره کردید که دم و دستگاه دولت اینها در اساس دم و دستگاهی کارتونی برای حفظ اقتدار میلیشیایی ست، در این تردیدی نیست. در حقیقت تلاطم فعلی کردستان دو عامل اصلی دارد: اول، همانگونه که اشاره کردید این حاکمیتی میلیشیایی ست که پایبند هیچگونه نرم و قوانین مدنی نیست. دوم، سرگیجه فدرالیزم قومی، در حال که بیش از یک ربع قرن است که کردستان عملاً از عراق جداست اما اکنون در قالب فدرالیزمی ارتجاعی و شکست خورده به نوعی پیوند با حاکمیت مرکزی در عراق وادار شده است. این قالب فدرالی در اساس آرایشی برای شریک کردن ناسیونالیزم و بورژوازی کرد در ثروت و درآمدها و قدرت سیاسی ست. اما این، به سرچشمه دریایی از مشکلات برای مردم کردستان تبدیل شده است. راه حل این گرداب عملی کردن تصمیم و رای

رفراندوم کردستان است، که علیرغم اینکه چه طرفی و برای چه هدفی تصمیم گرفت، مردم کردستان وسیعا در آن شرکت کردند و در سطح بزرگی به جدایی رای دادند.

در مورد اینکه در کردستان اوضاع غیرنرمالی حاکم است و با آن جوامعی که قدرت و حاکمیت متمرکزی داشته و سرنگونی این نوع حاکمیتها بمعنی سرنگونی دولت است، تفاوت زیادی هست، در واقع این مسئله پیچیده و پروبلماتیک تغیر حاکمیت در کردستان است. این که این قدرت به حاکمیت منطقه ای دو حزب ناسیونالیست و شرکای اسلامی و ناسیونالیستهای دیگر تقسیم شده، پروسه درهم پیچیدن حاکمیت در کردستان را پیچیده کرده است. شاید عملاً بایستی ابتدا در منطقه ای معین یا حتی در یک شهر این احزاب راخلع قدرت کرد. اما اگر این در یک منطقه روی دهد سریعاً بورژوازی کرد در دیگر نواحی با بحرانی کشنده روبرو خواهد شد و زمینه را برای تکرار همان پراتیک انقلابی در نواحی دیگر سریعاً بوجود خواهد آورد.

این کار سختی است که از قبل سناریوی شکلگیری و بموفقیت رساندن این جنبش انقلابی پیشبینی کرد، اما برای روشن کردن هدف و نشان دادن یک نمونه، میتوانم به تکرار جنبش اعتراضی ۱۷ فوریه دیگر(منظور جنبش اعتراضی ۱۷ فوریه ۲۰۱۱ است) در سال ۲۰۱۹ یا ۲۰۲۰ و ... اشاره بکنم، با این تفاوت که بجای تسلط افق سیاسی ناسیونالیستی و اسلامی، افقی رادیکال و انقلابی برآن حاکم باشد. بجای اینکه رهبری آن بدست جنبش گوران و اسلامپها باشد و آن را به ابزار معاملات و بده و بستانهای مورد نیاز خود تبدیل کنند، تحت رهبری انقلابی و کمونیستی باشد و طبقه کارگر در آن نقشی پیشرو داشته باشد. بجای اینکه در چند میدان شهر محدود بماند، کارگاهها و محلات و دانشگاهها و مدارس و مراکز تولیدی را به میدان خود تبدیل کند. و بجای اینکه توده های مردم را دور انجمن میدانها و بشیوه ای بیسروسامان جمع شود، آنها را در شوراها و اتحادیه و تشکلهای توده ای خود در محلات و مراکز کار سازمان دهند و ... آن زمان میتواند اهداف چنین جنبشی را تضمین کرده و حتی اگر در یک منطقه معین کردستان هم باشد، عملاً به خمیرمایه ای برای تسری یافتن به کل منطقه و تبدیل آن به جنبشی سراسری پیش برود. بازهم میگویم، این پیش بینی نیست، تنها نمونه ای برای روشن کردن و توضیح سناریوی درهم پیچیدن این حاکمیت در اوضاع آشفته کردستان است.

بوییشه وه:
اولا وجود و حضور کنسولگری کشورهای منطقه در کردستان و تائید مراکز بین المللی بر حاکمیت در این منطقه، در چهارچوب برسمیت شناختن فدرالیزم قومی و یکپارچگی عراق بوده و بمعنی تاکید و تائید بر قواره ای جدا یا معامله کردن در چهارچوب قواره ای دولتی نیست. از طرفی دیگر، این اوضاع بستگی به تعادل نیرو میان حاکمیت مرکزی و منطقه کردستان دارد، و همیشه این تعادل و توازن قوا بنابر توان یکی از طرفین در حال تغییر است. در متن چنین شرایطی، انقلاب در کردستان، هم با حاکمیت درمرکز و هم در کردستان، که هردو مسلح نیز میباشند، روبرو خواهد شد. این مسئله چه ویژگی ای به انقلاب در کردستان خواهد داد؟

ریبوار احمد:
بدون تردید این موضوع ویژگیهای زیادی به نحوه و روش خاتمه دادن انقلابی حاکمیت کنونی خواهد داد. در چنین شرایطی احتمال اینکه آن سناریویی که در کشورهای دیگر و در حالتی نرمال در دوران انقلاب مشاهده میشود در کردستان نیزسناریوی انقلاب بهمانگونه پیش برود، خیلی کم است. برای روشنترشدن این مسئله میشود به انقلاب ۱۹۷۹ در ایران یا انقلابهای اخیر در مصر و تونس اشاره کرد که وقتی حاکمیت در مرکز بزانو در میآید قدرت در سطحی سراسری نیز پایین کشیده میشود. میتوانم با اطمینان بگویم که در شرایط کنونی رخ دادن چنین سناریویی در کردستان احتمال خیلی ضعیفی است.

بعداً دوباره به این موضوع برمیگردم اما اجازه بدهید مقداری روشنتر در مورد خود این شرایط و ملاحظیات شما توضیح بدهم. اشاره شما در مورد اینکه حاکمیت کنونی در کردستان در چهارچوب فدرالیزم قومی بمثابه بخشی از عراق و نه قواره و تکه ای جدا برسمیت شناخته شده، کاملاً درست است. اما همین بدین معنی است که تحت هرنوع پوشش و قواره و شکلی باشد، بالاخره دولت اقلیم برسمیت شناخته شده است. این دیگر مانند شرایط قبل از سرنگونی حاکمیت رژیم بعث نیست که نه خود شکل و فرم دولتی جداگانه ای بود و داشت و نه عملاً بخشی از هیچ کشور و حاکمیت برسمیت شناخته شده ای بود. بر همین مبناست که دولتهای دیگر با آن بعنوان منطقه ای رسمیت یافته در عراق معامله میکنند. تمامی اسناد و مدارک رسمی این منطقه در هرجای دنیا همطراز اسناد و مدارک عراق برسمیت شناخته میشوند. این شرایط که شما بدرستی به آن اشاره کردید، محصول فدرالیزم قومی است و نه برسمیت شناختن یا نشناختن آن. هنگامیکه در کردستان موضوع فدرالیزم قومی بعنوان هدف ناسیونالیزم کرد برای شراکت در قدرت و ثروت عراق بمیدان آمد، کمونیزم کارگری بروشنی اوضاع کنونی را پیشبینی کرد و محکم در مقابل آن ایستاد و بمردم کردستان هشدار داد که فدرالیزم قومی راه حلی برای حل مسئله کرد نبوده بلکه نوعی روش برای شراکت بورژوازی کرد در قدرت و ثروت و همچنین الگویی برای ابدی کردن تخاصمات و کشمکشهای بی انتهای قومی است. مردم کردستان سالهاست غرق در شرایطی ناهنجار و بی افقی هستند که کمونیزم کارگری در باره آن هشدار داده بود. براین مینا که فدرالیزم الگویی برای شراکت بورژوازی کرد در قدرت و گرفتن سهمی از ثروت است. بدون تردید هیچ نمونه ای از این شراکت و تقسیم قدرت و ثروت، نمیتواند نسخه ای ابدی و تا آخر مورد تائید و توافق هردو بورژوازی مرکزی و محلی کردستان باشد. همانگونه که شما اشاره کردید در هرشرایطی، این توازن قوای میان آنها است که در مورد نحوه این تقسیمات تعیین کننده خواهد بود. هر زمانی که یکی از طرفین زور و توان بیشتری داشته باشد، تلاش خواهد کرد به سهم خود اضافه کرده و از سهم طرف مقابل بکاهد.

اجازه بدهید برای یک بار هم شده واقعیات ۱۵ سال گذشته را با این حکم سیاسی ارزیابی کنیم تا ببینیم پیشبینی های کمونیزم کارگری تا چه حد صحیح بودند. پس از سرنگونی رژیم بعث در سال ۲۰۰۳ بورژوازی کرد که تا آن موقع ۱۲ سال بود بر کردستان حکمروایی میکرد و با چپاول و غارتگری سرمایه بزرگی برای خود بهم زده بود، نیروی مسلح قدرتمندتر از همه دیگر نیروهای عراق سازمان داده بود، و تا حدود زیادی از انسجام درونی و صفوف یکپارچه ای برخوردار بود، توانست فدرالیزم قومی را به بورژوازی مرکزی تحمیل کرده و در قانون اساسی آن را برسمیت بشناساند و در یکی از بندهای قانون اساسی پروسه ای برای بازگرداندن "نواحی مورد مشاجره" بگنجاند.

اما حاکمیت مرکزی تنها جهت بدست آوردن فرصت برای ایجاد آمادگی خودش، در مورد مناطق مورد مشاجره اقداماتی ابتدایی جهت بازی سیاسی با بورژوازی کرد انجام داد بدون اینکه هیچ زمانی تن به اجرای ماده فوق در قانون(بند ۱۴۰) در مورد این نواحی بدهد. بعد از اینکه مقداری خود و نیروهایش را جمع و جور کرد تا سال ۲۰۱۴ و مقطع بمیدان آمدن داعش، در مورد ماده ۱۴۰ قانون اساسی تنها دلخوشی برای "معامله و بندوبست" برسر این موضوع را برای بورژوازی کرد بجا گذاشت.

در سال ۲۰۱۴ با حمله سریع السیر داعش، ارتش دولت مرکزی در شهرها و استانهای موصل، رمادی، تکریت و کرکوک و ... با شکستهای بزرگی روبرو شد. بورژوازی کرد در اثنای میداناری نیروی فوق ارتجاعی ای مانند داعش از این فرصت و شکست ارتش عراق استفاده کرده و نواحی مورد مشاجره و اختلاف ما بین دولت مرکزی و حاکمیت کردستان، را به زیر تسلط خود درآورد. بدین شیوه انتظار برخوردار

کمونیست ۲۳۵

از سهم ثروت و قدرتی که قبلاً در چهارچوب فدرالیزم قومی برسر آن به توافق رسیده بودند نیز بسیار به سطح بالاتری ارتقا پیدا کرد. نفت کردستان و نواحی مورد اشاره را کاملاً به یغما برد و به سوی آنچه حاکمیت مرکزی در اختیار داشت نیز چشم داشت و خواهان سهمی از آن نیز بود. اگرچه حاکمیت مرکزی به این خواسته تن نداد و به قطع بودجه کردستان نیز دست زد، اما این اوضاع منزلزل و شکننده ادامه داشت تا اینکه باری دیگر حاکمیت مرکزی از جنگ آمریکا و هم پیمانانش استفاده کرد برای بیرون کردن داعش و بازپس گیری نواحی زیر تسلط آن. در این میان بوژره جنگ موصل بسیار موثر و سرنوشت ساز بود. این جنگ دوباره تعادل و توازن قوا را بنفع حاکمیت مرکزی تغییر داد. دولت مرکزی در بحبوحه این جنگ توانست نیروی مسلح خیلی بزرگ و آموزش دیده با تسلیحات زیاد ایجاد کند که از ارتش و چندین گروه مسلح میلیشیای بزرگ بوجود آمده بود. همزمان اوضاع منطقه و دخالت نیروهای جهانی و منطقه ای بنفع دولت مرکزی و امکانی داد که این دولت خود را جمع و جود کند و همزمان پشت بورژوازی کرد خالی شد. تعادل و توازن قوای جدید بورژوازی کرد را برسر دوراهی قرار داد؛ یا برداشتن گامی به جلو و بسوی استقلال و یا در انتظار این بماند که دولت مرکزی پس از جنگ با داعش، نتنها همه نواحی ای را که هنگام شروع فعالیت این نیرو تحت تسلط خود درآورده بود از آن پس بگیرد، بلکه و بعلاوه حتی زیر پای فدرالیزم قومی را نیز خالی کند. در این مقطع بارزانی بمثابه صاحب و استراتژیست اصلی بورژوازی کرد به پای برگزاری رفراندوم و اعلام جدایی و تشکیل دولت مستقل رفت. بدون شک رفراندوم گام استراتژیکی بزرگ و به همان اندازه تعرضی بزرگ و گذشتن از راه پرفراز و نشیبی بود. آن عواملی که این گام را با شکست روبرو کردند بخشی از آن پشت کردن دوستان جهانی و منطقه ای بارزانی و بورژوازی کرد بود، و بخشی دیگر نیز شکاف بزرگی بود که در صفوف خود بورژوازی کرد بوجود آمد. شکلگیری جبهه "نه به رفراندوم" از طرف بخشی از بورژوازی کرد و شک و تردید و تزلزل بزرگ بخشی دیگر از بورژوازی کرد و مستقیماً همکاری و دست در دست حکومت مرکزی و حشد شعبی گذاشتن توسط بخشی از بورژوازی کرد، راه بشکست کشاندن این رفراندوم توسط دولت مرکزی را کاملاً باز گذاشت. پس از این، توازن قوای جدیدی میان بورژوازی کرد و مرکز بوجود آمد و در این شرایط تازه ایجاد شده نتنها نواحی مورد مشاجره بلکه آن فدرالیزمی که در توازن قوای سال ۲۰۰۵ شکل گرفته بود رنگ باخت و دچار تغییرات شد. روند عقب نشینی بورژوازی کرد هنوز ادامه دارد و کسی نمیداند کی باری دیگر و چگونه تعادل و توازن قوای جدیدی ایجاد خواهد شد.

در مورد اینکه اشاره کردید که "در شرایط کنونی، انقلاب در کردستان همزمان با حاکمیت مرکزی نیز روبرو ست" یعنی چگونه مسئله و موضوع خود را با دولت مرکزی نیز یکسره خواهد کرد؟ قبل از هرچیز ضروریست که به این اشاره کنم که یکسره کردن تکلیف با دولت مرکزی منوط به انقلاب نیست، حتی بدون

←

کمونیست را بخوانید

کمونیست را بدست

کارگران و فعالین

کارگری برسانید

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

سرنگونی حاکمیت ملیشبیایی آن میتوان با عملی کردن و به اجرا درآوردن نتایج رفتارندوم سال ۲۰۱۷، یعنی جدایی و تشکیل دولتی مستقل این تکلیف را روشن کرد. اگر این موضوع همینطوری و تا زمانیکه تغییراتی انقلابی روی خواهد داد لاینحل بماند، آتموقع جواب این موضوع را در شرایطی که بوجود خواهد آمد جستجو کرد. اگر انقلاب در کردستان بخشی از انقلابی سراسری در عراق باشد، شرایط با آن که انقلاب تنها در چهارچوب کردستان رخ بدهد متفاوت خواهد بود. در سطحی عمومی میتوان گفت که در بطن عراقی که دستخوش انقلاب شده مردم کردستان نیز میتوانند از فرصتی برای انتخابی دیگر و متفاوت از جدایی بهره مند شوند. اما تا زمانیکه حاکمیت مرکزی اقتدار ارتجاعی مذهبی و قومی باشد، جدایی تنها انتخابی ست که کردستان پیش روی خود دارد. بویژه اگر تحولات انقلابی تنها در کردستان روی بدهد، یکی از پیش شرطهای پیشروی آن در این شرایط دوراندختن فدرالیزم و جدایی کامل و قطعی آن از عراقی قومی و مذهبی است.

الان بگذارید بر روی مسئله شرایط کنونی کردستان و روبرو بودن با دو حاکمیت ملیشبیایی در دو منطقه چه ویژگی ای به روند تحولات انقلابی میدهد مقداری مکت کنیم. بنظر من این پروسه ای بسیار پیچیده خواهد بود و نیازمند استراتژی ویژه ای جهت پیشبرد این روند است. بی شک سناریوی کارساز و سریع و کم دردسرتز این است که جنبش نارضیاتی کنونی تلفیق شود با افقی سیاسی جهت کنارزدن حاکمیت ملیشبیایی و گنبدیده کنونی. همچنین این جنبش بمتأبه یک جنبش یکپارچه، متحد و سراسری در هردو زون (هر دو منطقه زیر حاکمیت بارزانی و اتحادیه میهنی) این دو حاکمیت پیشروی کند. اما شاید در دنیای واقعی این تنها بعنوان آرزو، هدف و سناریوی کارا و کارساز بماند و هرگز عملاً محقق نشود. فاکتورها، عوامل و دلایل ریز و درشت زیادی وجود دارند که باعث میشوند این جنبش بشیوه ای ناهماهنگ و مجزا در هردومنطقه و در سطوح و شیوه های متفاوت پیش برود و با موانع و پستی و بلندیهای متفاوتی روبرو شود. در چنین شرایطی استراتژی ای که یکجانبه به این متکی باشد که این جنبش را در سطحی سراسری و همزمان به پیروزی برساند، نه تنها نزدیک به غیرممکن مینماید، بلکه میتوان گفت دست و پاگیر بوده و به موانعی واقعی بر سر راه روند پیروزی تبدیل شود. چون، مستقل از اراده و توان هیچکس و یا نیرویی موانع بسیاری وجود دارند از قبیل: ویژگی هریک از این حاکمیت‌های محلی و دو نیروی بالا دست، جنبشها و طرزتفکرسیاسی و اجتماعی در هردو منطقه، تفاوت توازن قوای میان حاکمیت و اپوزیسیون (چپ و راست آن)، حامیان محلی و جهانی آنها و تقسیم هردو حاکمیت میان دو بلوک مختلف جهانی، سطح مبارزه طبقاتی و گذشته و پیشینه این مبارزه و کشمکش در این دو منطقه، حتی سطح درک و شعور سیاسی و شرایط اقتصادی و توانایی معاملات بازرگانی با کشورهای دوروبر و ...، و خیلی فاکتورهای دیگر، برای جنبشی که خواهد از شر این دو حاکمیت رهایی یابد دو واقعیت کاملاً متفاوت ایجاد کرده است. به همین خاطر است که میگویم پافشاری یکطرفه بر سراسری بودن این جنبش و گره دادن آن به یک استراتژی، نه تنها به تسریع خاتمه دادن به این حاکمیت کمکی نمیکند بلکه حتی ممکن است راه آن پیشرویهایی را ببندد که ممکن است در هریک از این مناطق و بشیوه ای ناهماهنگ و مجزا رخ بدهند و تبدیل شود به الگویی برای دیگر مناطق جهت تکرار آن.

شکی در این نیست که این استراتژی پیچیده و در عین حال خیلی بویژه است، همچنانکه شرایط کردستان نیز پیچیده و بویژه است. اما علیرغم پیچیدگی این شرایط، من معتقدم که پیشروی منطقه ای برای درهم پیچیدن حاکمیت ملیشبیایی در هرمنطقه و حتی شهری، استراتژی موثرتر، واقعیبانانه تر و ممکن تری میباشد نسبت به در انتظار سراسری شدن این جنبش و پیشروی هماهنگ و همطراز در سطحی سراسری. تصور کنید که زمانی کردستان بطور واقعی و عملاً به چهار زون (منطقه) جدا و زیر سایه چهار نیروی منطقه ای تقسیم شده بود: دهوک و مناطق دوروبر آن و نواحی شمال و غرب اربیل زون

زرد حزب دمکراتی بارزانی بود، سلیمانیه و پشدر و گرمیان زون سبز اتحادیه میهنی بود، هلبجه و اورامان زون سیاه اسلامی بود، و تا مدت مدیدی اربیل، که اگر بخواهیم بر مبنای رنگها یک نام برایش بتراشیم، بایستی گفت منطقه گوجه ای رنگ تحت تسلط مشترک همگیشان بود. هریک از این نواحی حاکمیت و قانون و قواعد و دو و دستگاه سرکوب و زندان و ... و ... و شرایط ویژه خود را داشت. من میگویم برای نمونه اگر جنبش اعتراضی و تمایل به خاتمه دادن به اقتدار کنونی در شهر سلیمانیه قویتر بوده و نیرو و توازن قوا برای پیشروی جنبش و کنارزدن این حاکمیت ملیشبیایی مناسبتر است، چرا نمیشود در اولین گام خود به قدرت ملیشبیایی در این شهر پایان داده و حاکمیتی متکی بر اراده و شرکت و حضور مستقیم ارگانها و تشکلهای توده ای را مستقر کرد؟

بعقیده من این سناریو و استراتژی برای شرایط کنونی کردستان خیلی عملی و واقع بینانه تر است از گره زدن ایجاد تغییر در حاکمیت به این که چنین جنبش بتواند همزمان در سطحی سراسری این توانایی را پیدا کند. این بمعنی بفراموشی سپردن هرگونه تلاش برای ایجاد و گسترش این جنبش در سطحی سراسری نیست، بلکه اصرار بر این است که نبایستی سراسری شدن به پیش شرط تبدیل شود. صحیح و منطقی این است که هرگاه در هر ناحیه ای فرصت پیش بیاید این حاکمیت ملیشبیایی کنار گذاشته شده و بجای آن حاکمیتی متکی به اراده مردم برقرار کرد. برای این حتی ضروری نیست منتظر ماند که این تغییر در تمامی نواحی یک زون همزمان و کاملاً ایجاد شود، حتی در یک شهر، ناحیه و حتی یک شهرک این فرصت پیش بیاید نبایستی زمان را بهدر داد. مهم نیست نام منطقه ای جدید یا کانتون یا ناحیه ای دیگر هرچه بر آن بگذارند، آنچه مهم است نشان دادن عملی حاکمیتی از نوعی دیگر، حتی در منطقه ای محدود، است. حاکمیتی که اراده و دخالت مستقیم توده های متشکل در شورا و انجمنهای متعلق بخود در آن متبلور شده، توده های مسلح و متشکل در ملیشبیای توده ای از آن دفاع میکنند، و این ناحیه توسط قوانین و مقررات مترقی و آزادخواهانه و برابری طلبانه و غیر قومی و غیرمذهبی اداره شده، و به اندازه ثروتی که در دست دارد زندگی و رفاه و خدمات ضروری برای ساکنین آن تامین میکند، آزادیهای وسیع و بدون قید و شرط اعلام بکند و ... و ... این منطقه نتنها لازم نیست با حاکمیت ملیشبیایی احزاب ناسیونالیست کرد در دیگر مناطق بجنگد، یا آغازگر جنگی باشد، بلکه با طرح و سیاستهای موثر و ممکن دست آنها را نیز از حمله به این ناحیه و یا جنگ طلبی آنها علیه خود کوتاه نماید. بایستی تلاش بکند بعنوان واقعیتی عملی خود را به حاکمیت اربیل و بغداد و همه حاکمیت‌های منطقه‌ای نواحی دیگر برسمیت بشناساند و برای تامین بودجه سهم خود از بودجهای عراق، آنها را تحت فشار بگذارد تا بتواند آن را در راه تامین نیازمندیهای اجتماعی و خدمات ساکنینش بمصرف برساند. بعقیده من تجربه و روشی اینچنینی اگر مورد یورش احزاب ملیشبیایی قرار بگیرد قطعاً با جان و دل از طرف توده های زن و مرد کارگر و زحمتکش و آزادخواه مورد دفاع قرار خواهد گرفت و این منطقه میتواند به یک کوبانی دیگر تبدیل شود، حتی میتواند در صورت دستور حمله به آن تردید و تزلزل جدی در صفوف پیشمرگان ایجاد کند. شکلگیری و راه افتادن چنین تجربه ای، در مقایسه با تجربه حاکمیت آشرا اسلامی که مردم هلبجه و اوورامانات را به روز سیاه کشانده بودند شانس بسیار بیشتری در تداوم خود خواهد داشت. آن موقع خود نشان دادن یک تجربه و یک الگوی حاکمیتی از این نوع، مهمترین فاکتور در تقویت مبارزه نواحی دیگر است در جهت تکرار این تجربه و کپی کردن آن و بسرعت الگو سراسری می شود. حاکمیت ملیشبیایی در سطحی سراسری را با بحرانی کشنده روبرو خواهد ساخت و روش الگو و راهکار ارزشمند و مناسبی باز می شود برای درهم پیچیدن حاکمیت کنونی در کردستان، حتی کمک می کند به اعتلای چنین جنبشی در سطح سراسری عراق.

اما بدون تردید پیشبرد و متحقق کردن چنین استراتژی ای راه هموار و بدون مانع و مشکل پیش رو ندارد و نخواهد داشت. هرچند واقع بینانه و شدنی است، اما سختیها و موانع خود را دارد. قبل از هرچیز به حزبی کمونیست، انقلابی و شجاع نیاز هست تا وظیفه رهبری و سازمان دادن

جنبش درهم پیچیدن حاکمیت کنونی را برعهده بگیرد. حزبی که اگر واقعا صاحب چنین استراتژی ای باشد در فضای کنونی میتواند بسرعت وارد کشمکش قدرت سیاسی شود. در شرایطی که حاکمیت ملیشبیایی احزاب از طرفی با بحران و مشکلات درونی خود روبروست، و از طرفی دیگر نفرت و بیزاری و اعتراض عمومی علیه آنها میجوشد، خاتمه دادن به این حاکمیت خواست و آرزویی میلیونی است. هر حزبی به نمایندگی و رهبر عملی درهم پیچیدن این حاکمیت، و به نیروی این تحول تبدیل شود، میتواند بسرعت جای پای محکمی در مرکز کشمکشهای قدرت سیاسی پیدا کرده و به یکی از قطبهای کشمکش کنونی برسر قدرت سیاسی تبدیل شود.

بوییشه وه: اما اگر در شرایطی در ناحیه ای یا یکی از شهرها این اقتدار ملیشبیایی درهم پیچیده شود، بدون تردید طرف نه تنها طرف خلع شده از قدرت در این نواحی بیفتاوت نخواهد نشست، بلکه و بعلاوه حاکمان بر مناطق دیگر نیز چنین تحول و آزمون را خطری بزرگ بالای سرخود مبینند. بخاطر همین بدون درنگ آنها هم به تکاپو افتاده و آیا برای بشکست کشانیدن این تجربه در عملی کردن و دست بردن به هرچیزی که از دستشان برآید دریغ خواهند کرد؟ این تجربه چگونه میتواند برای حفظ خود از عهده چنین مخاطرات و حملاتی بربیاید؟

ریبوار احمد: بدون شک چنین است. و فراتر از این ممکن است همدستی و به قول خودشان بازسازی درون خانوادگی جنبش ناسیونالیست کرد، و بویژه دو جریان اصلی این جنبش که بیش از نیم قرن علیه همدیگر بوده و نیروهای همدیگر را بخاک و خون میکشند، در برابر چنین تجربه و شرایطی تمام اختلافات و دشمنی های خود را کنار گذاشته و جهت ناکام گذاشتن و سرکوب چنین آزمونی با هم متحد شوند. بدون شک چنین تجربه ای قبل از هرچیز باید از همان روز اول خود را برای دفاع مسلحانه آماده کند. ضروریست که از همان گامهای نخست تسلیح عمومی همگانی، و همچنین آموزش و سازمان دادن نظامی جهت ایجاد ملیس توده ای حول شوراها و ... در محلات و مراکز عمومی، بعنوان تنها نیروی مسلح موجود هم برای حفظ امنیت جامعه و هم دفاع از این تجربه را در دستورکار بگذارد.

اما مسئله مهمتر این است که دفاع از این تجربه همانقدر که دفاع از خود در شکل نظامی و مسلحانه است، دو برابر سیاسی و تعرضی است. آنچه خیلی مهم است بمیدان آوردن و میداندار کردن اراده توده های کارگر و زحمتکش و آزادیخواه در این آزمون است. منظورم این است که آن نیرو و حاکمیتی که در این منطقه استقرار مییابد بایستی واقعا و عملاً ابراز اراده مردم باشد، هرگونه شکل و فرمی که بخود بگیرد مهم این است که بعنوان اراده توده های کارگر و زحمتکش عمل کند. در چنین شرایطی مردم حتی توان مقابله با سختیها و گرسنگی و شرایط ناهموار را خواهند داشت، بشرطی که واقف باشند که این اراده آنهاست که در میدان حضور داشته و این اراده است که بر سازمان دادن تمامی عرصه های زندگی شان حاکمیت میکند. این میتواند اراده ای آهنین برای دفاع از چنین آزمونی در خون و جسم مردم بدمد، همچنانکه بارها در طول تاریخ نشان داده شده است. برای نمونه مقاومت قهرمانانه مردم کردستان ایران در برابر هجوم نظامی جمهوری اسلامی، ایستادگی قهرمانانه کمونارها در دفاع از کمون پاریس، و اخیرترین نمونه نیز جنگ و مقاومت ساکنین شهر کوبانی در برابر بربریت نیروهای داعش که به داستانی تاریخی تبدیل شد.

منظورم از تعرضی بودن، نشان دادن و عملی کردن تجربه ایست که توده های مردم دیگر نواحی کردستان را برای یورش و مقابله با اقتدار ملیشبیایی و پیوند دادن جنبش سرنگونی حاکمیت آنها و کپی کردن همان شیوه و نمونه حاکمیت انقلابی در تمامی نواحی را تشویق و ترغیب نماید. از همین رو این آزمون بایستی از همان نخستین گامهای خود قوانین و مقرراتی را اعلام کند که هرگونه تبعیض میان شهروندان بر مبنای قومیت و دین و مذهب و جنس و ... را مردود اعلام کند. آزادیهای بی قید و شرط سیاسی را اعلام کرده و همه درها را بروی تمامی روزنامه نگاران و میدیا و خبرگزاران بازگذاشته تا آنها در شرایطی کاملاً آزاد از آنچه که در منطقه میگذرد

ریبرتاز تهیه کرده و بگوش تمام جهان برسانند. تمامی داراییهای عمومی بشیوه ای روشن و صریح اعلام شده و برای تامین زندگی و خدمات عمومی در جامعه مصرف شوند... و ... این اقدامات نتنها ساکنین دیگر مناطق کردستان را به حمایت گرم و محکم از این آزمون ترغیب خواهد کرد و آنان را به مقابله با و ممانعت از حملات مسلحانه احزاب و دستجات ملیشبیای بورژوا ناسیونالیستها میکشاند، بلکه حتی در سطح بین المللی نیز وسیعا حمایتی بزرگ برای این آزمون بدنبال تامین خواهد کرد که بمراتب از حمایت جهانی از شهر کوبانی بزرگتر خواهد بود که همه شاهد آن بودیم.

مختصراً بگویم که چنین آزمونی بایستی تسلیح عمومی مردم متشکل در شوراها و مقرهای محلات و ارگانهای توده ای را بمانند وظیفه ای خیلی مهم در دستور کار خود گذارده و آن را عملی کند. این ملیس مسلح توده ای بایستی از نظر نظامی بمتأبه نیرویی آموزشی دیده و طیار شده باشد طوریکه بتواند هم از عهده تامین امنیت عمومی در جامعه برآید و هم در برابر هرگونه فشار و یورش که از سوی احزاب و گروههای ملیشبیایی جنبش بورژوا ناسیونالیست و اسلامی و ... به آن تحمیل شد را با عزمی راسخ پاسخ دهد. بعقیده من ملیشبیای احزاب بورژوازی که دارای فرماندهان فاسد هستند، و بارها به ماراتن فرار از میدان جنگ و باختن پناه برده اند، صفوف این نیروها که مملو از فرزندان کارگران و زحمتکشان هستند و اکثراً حتی خود از حاکمیت احزاب ملیشبیایی و غارتگر کنونی متفر بوده اما ناچاراً و برای تامین معاش زندگی خود و خانواده هایشان اسلحه این نیروها را بدوش میکشند، توانایی مقابله با توده های مسلح را نخواهند داشت. همین نمونه کافی ست اشاره کنم که در طول ۲۷ سال گذشته به هر جنگی، غیر از جنگ اخیر با داعش، دست زده اند باخته اند. در جنگ با داعش هم اساساً خود راه جنازه هایی میسراندند که مسبقاً با مباران نیروهای دیگر کشته شده بودند. جدا از این، مقابله با نیروی مسلح مردم متشکل و سازمان یافته، صفوف آنها را تکه تکه خواهد کرد. بخاطر همین تنها راه برای دفاع از آزمونی که از آن گفتم تسلیح عمومی برای دفاع از اراده و زندگی و سرنوشت جامعه است. بویژه در شرایطی که همه احزاب و دارودسته و باندهای قومی و مذهبی موجود مسلح میباشند، تودهای کارگر و زحمتکش و حزب و شورا و ارگانهای گوناگون توده ای هم بایستی مسلح شده و آمادگی هرگونه مقابله مسلحانه را داشته باشند. این یک ضرورت تحمیل شده‌است و نباید در اجرا کردن آن تردید کرد.

بوییشه وه: شما به برقراری دولت و حاکمیتی غیرقومی و غیر مذهبی، با هر نوع وسعت و محدوده ای، اشاره کردی. در صفوف جنبش کمونیستی و در میان فعالین چپ و کمونیست جروبختنهایی سر این موضوع بوده و هست که این بعنوان مرحله بندی انقلاب سوسیالیستی تعبیر شده و گفته میشود که ابتدا بایستی حکومتی غیر قومی و غیر مذهبی استقرار یابد و در مرحله دوم حکومت کارگری برپا شود. بر همین مبنا اصرار بر این موضوع را پوپولیستی میدانند و میگویند حکومت کارگری را تا سطح حکومتی غیرمذهبی و غیر قومی تعدیل داده اند. شما در جواب چنین نظریاتی چه میگویید و چگونه ضرورت استقرار حاکمیت غیر مذهبی و غیر قومی را توضیح میدهید و چگونه آن را به انقلاب کارگری گره میزنید؟ بویژه که بر این مسئله در استراتژی حزب کمونیست کارگری کردستان تاکید شده است.

ریبوار احمد: بعقیده من آن دیدگاهی که پشت سر چنین طرز تفکری خوابیده است علاوه بر تکرار طوطی وار تعدادی شعار، هیچ تحلیلی از اوضاع کنونی، نه برای مشکلات و مصائب کنونی و نه برای جنبش های مختلف موجود نداشته و دارای هیچ دیدگاه استراتژیکی برای روند انقلاب کارگری و برپا کردن عملی این انقلاب ندارد. حکومت غیرقومی و غیرمذهبی نه بدیل حکومت کارگری است و نه ضرورت آن مستقیماً از انقلاب کارگری بیرون می آید. بلکه بر مبنای سطح تکامل مبارزه و صفبندیهای طبقاتی در دل کشمکشهای کنونی و خواست و اهداف جداگانه طبقات، و همچنین از میان برداشتن موانع سرراه مبارزه طبقاتی و مشخصاً در رابطه با مسئله

استراتژی انقلاب در ...

ملی، معنی پیدا میکند. غیرقومی و غیر مذهبی بودن دولت در رابطه با پایان دادن ستم ملی و هرنوع اختلاف قومی و مذهبی ضرورت پیدا میکند. در این رابطه باید تمامی شهروندان مستقل از هرنوع شناسنامه و هویت تراشی قومی و دینی و مذهبی و جنسی و نژادی، در تمامی سطوح سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برابر بوده و دارای حقوق یکسان باشند. بدون تردید این در همانحال کمک میکند به تشدید روند مبارزه طبقاتی و انقلاب مداوم تا به پیروزی رساندن انقلاب کارگری.

همانگونه که قبلا اشاره کردم از نظر کمونیزم کارگری سازمان دادن و رهبری کردن و به پیروزی رساندن یک انقلاب فلسفه کمونیزم بمنابۀ جنبش ضد سرمایه داری را بوجود میآورد، که آنهم انقلاب کارگری برای ازبین بردن نظام مالکیت خصوصی و کار مزدی ست. در دنیای امروز مدت زمان مدیدی است که زمینه های عینی این انقلاب و برپاکردن جامعه ای سوسیالیستی فراهم شده و بوجود آمده است. انقلاب کارگری تنها منتظر آمادگی ذهنی طبقه کارگر است، آن آمادگی و ملزّماتی که قبلا به آنها اشاره کردم و تکرارش نمیکنم. هرزمانی که اینها آماده شدند بنظرمن نپایستی دست بردن به و کسب قدرت سیاسی حتی یکروز و یکساعت با هیچ بهانه ای بعقب انداخته شود. آنگاه حتی کشمکشها و مسایل مورد مشاجره متنوع موجود در دنیای امروز، مانند مسئله ملی و آن مسایلی که به "مسائل دمکراسی" نام برده میشوند و در طول تاریخ توسط انقلابهای بورژوایی به سرانجامی رسانده شده بودند و اکنون بدلیل اینکه بورژوازی هرگونه خاصیت انقلابی و مترقی ای را از دست داده و بعضی از این کشمکشها و مسایل لاینحل باقیمانده اند، به هیچ نوع راه حلی دیگری نیاز ندارند چون انقلاب کارگری به بهترین و ریشه ای ترین نحوی آنها را بسرانجام میرساند.

تا همینجا مسئله ساده و روشن بوده و مورد مشاجره نیست، اما اینجا این سوال مطرح میشود: تا زمانیکه ملزومات ذهنی انقلاب کارگری فراهم نشده، و همچنین در شرایطی که مسایلی مانند مسئله ملی و مذهبی در میدان باشند، یا شرایطی مانند پس از ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳ در کردستان بوجود آمد، یا مانند شرایطی که از سال ۲۰۰۳ بوجود آمده و هنوز ادامه دارد و این جامعه را بخاطر حاکمیت ملیشویی و تداوم فدرالیزم قومی در گردابی عمیق نگأه‌داشته است، کمونیزم کارگری چه جوابی برای این مسایل دارد؟ همچنین موضعش در برابر جنبشهایی که برای خاتمه دادن به این مشکلات بمیدان میآیند چیست؟ آیا میتوان و میشود به توده های درگیر با این مسایل گفت دست نگاهدارید، هیچکاری نکنید و منتظر بمانید تا ملزومات و آمادگی برای انقلابی کارگری فراهم شود و آنموقع به بهترین نحوی این مسایل را حل خواهد کرد؟ یا آیا میشود و میتوان گفت که وظیفه و هدف کارگر و کمونیزم تنها انقلاب سوسیالیستی است و لذا این مسایل و کشمکشها ربطی به کارگر و کمونیزم ندارند؟ یا مستقیم و غیرمستقیم بگویم این کشمکشها و جنبشها بورژوایی هستند و با روشی متنوئیکی..... بگذارید بورژوازی و سنتها و احزاب بورژوایی با آنها بازی کنند؟ جواب سراسر است و بدون تردید من به تمامی این مسایل "نخیر" است که بعدا بیشتر در مورد آن توضیح میدهم.

بعنوان یک واقعیت و خارج از خواست و اراده ما، مشاهده میکنیم در بخشی از جوامع کنونی جنبشهایی علیه سرکوب سیاسی، علیه ستمگری دولتهای بورژوایی، علیه بیحقوقی و تبعیضهای آشکار و عدم وجود خدمات عمومی مناسب و علیه ستم ملی و مذهبی و .. و.. وجود دارند. برای نمونه انقلاب مصر و تونس، جنبش اعتراضی و نارضایتی در عراق و کردستان، تمایل و خواست خاتمه دادن به حاکمیتهای کنونی در عراق و کردستان. کمونیزم چگونه با این مسایل و جنبشها برای خاتمه دادن به این ستم و تبعیض روبرو شده و برخورد خواهد کرد؟ بدون تردید هدف من از این شرایطی است که هنوز آمادگی ذهنی طبقه کارگربرای انقلاب کارگری و دست بردن به قدرت سیاسی فراهم نیست. بنظر من بدون تردید و دودلی وظیفه کمونیزم کارگری

است که جواب تاکتیکی مناسب به این مسایل بدهد، افق سیاسی خود را بر افق این جنبشها حاکم کند، وظیفه سازماندادن و رهبری کردن آنها را برعهده بگیرد، و در آخر نیز شرایط و مضمون پیروزی آنها را مشخص کند که به بهترین و کارسازترین نحوی جواب این مسایل را بدهد. همزمان هر نوع موفقیت و پیروزی در این میدانها را دستمایه ای برای گسترش مبارزه طبقاتی و شفافتر کردن صف بندیهای طبقاتی و ارتقا آمدگی طبقه کارگر در مسیر خیزش بسوی کسب قدرت سیاسی و راه انداختن انقلاب کارگری تبدیل کند. برای نمونه زمانی که سرنوشت کردستان بدلیل وجود ستم ملی تاریخی و جدایی عملی از عراق، بدون اینکه بعنوان دولتی مستقل هم برسمیت شناخته شود، ناروشن و معلق و پادروها و غرق سرگردانی سیاسی و بلاتکلیفی بود، کمونیزم کارگری بخاطر اینکه این اوضاع و شرایط را عامل از هم گسیختن شیرازه جامعه و همچنین مانعی بزرگ در راه گسترش و ارتقا مبارزه طبقاتی و صفبندی طبقات و فراهم شدن ارتقا آمدگی برای انقلاب کارگری ارزیابی کرد، به درستی اعلام کرد که جواب مشخص و فوری به این مشکلات، جداشدن کردستان و تشکیل دولت مستقل است. همزمان براین اصرار داشت که چنین دولتی ضروریست دولتی غیر قومی و غیر مذهبی باشد. و یا در مورد شرایط کنونی کردستان و گردابی که در نتیجه قدرت ملیشویی و فدرالیزم قومی با آن روبرو شده است، نمیتوان فقط گفت راه حل این شرایط تنها انقلاب کارگری برای لغو کار مزدی و مالکیت خصوصی است. این هم بلحاظ تنوریک و هم بلحاظ پراتیکی ناصحیح است. چون این مسائل را میتوان بدون انقلاب کارگری هم حل کرد. حتی راه حل بورژوایی هم دارند. بلاتکلیفی و گرداب سیاسی کنونی کردستان را حتی میشد توسط راه حل بورژوایی و تشکیل یک دولت ناسیونالیستی کرد هم حل کرد. اصرار بر غیر قومی و غیر مذهبی بودن دولت یکی از ملزومات جهت تغییر شرایط بسود ازادخواهانه و زدودن نقش و جایگاه دین و مذهب و ملی گرایی و خاتمه دادن به تفرقه و کینه و دشمنی و تبعیض ملی و مذهبی است. تلاشی بود در جهت خشک کردن مردابی که مکانی برای رشد و پرورش دارودسته های قومی و مذهبی است. تا زمانیکه این زمینه برای رشد و بازتکنیر ناسیونالیزم و مذهب وجود داشته باشد، فکر اینکه با روشنگری و مبارزه فکری این سنتها را تضعیف و طرد کرد، پوچ و خیالپردازی است. رویدادی مانند ۱۶ اکتبر ۲۰۱۷، تلاش و کوشش فکری و افشاگرانه حداقل یک دهه را ضریبدر صفر میکند. علاوه بر اینها، اصرار بر غیرقومی و غیرمذهبی بودن دولت ارزش و ویژگی زیادی در بشکست کشاندن برنامه های تا مغز استخوان ارتجاعی دولتهای بزرگ و خصوصا دولتهای غربی است که برای غرق کردن این جوامع در جنگ قومی و مذهبی در پیش گرفته اند. بدین شیوه هرنوع سیما و رخسار مدنیت در جامعه را درهم کوبیده اند. پافشار بر غیرقومی و غیر مذهبی بودن دولت و حاکمیت یک ضرورت دفاع از معیارها و سیمای مدنی و مترقی و بوجود آوردن شرایطی است که در آن ابتدایی ترین پایه های یک زندگی آرام و دور از جنگ و کشتار فراهم شده و مبارزه طبقاتی در آن نیز گسترش یابد.

در همانحال، اصرار بر غیرقومی و غیر مذهبی بودن دولت خود هیچ تناقضی ندارد نه با اصل انقلاب کارگری همین امروز و نه حتی با خود حکومت کارگری، چرا که این تعهدی نیست که دولت غیر قومی و غیرمذهبی حکومت کارگری نباشد. بلکه همانگونه که در استراتژی حزب کمونیست کارگری کردستان نیز قید شده، حکومت کارگری همزمان بالاترین نوع دولت غیرمذهبی و غیرقومی ست. و سرانجام در هرمرحله و دوره ای سطح تکامل مبارزه و صفبندی طبقاتی و توازن نیروهای طبقاتی خصلت و ماهیت طبقاتی دولت را نیز تعیین میکند. بدون تردید انقلاب کارگری هیچگاه منتظر این گذاشته نمیشود که تشکیل دولتی غیرقومی و غیر مذهبی **غیرکارگری** به مرحله ای قیل از انقلاب کارگری و دیکتاتوری پرولتاریا تبدیل شود. هرزمانی آمادگی برای چنین انقلابی فراهم شود، بدون درنگ طبقه کارگر بسوی کسب قدرت سیاسی گام برمیدارد و حتی این غیرمذهبی و غیرقومی بودن را با برقراری دیکتاتوری پرولتاریا تضمین خواهد کرد. مستقل از اینها، ضروریست که هرجنبشی را آنگونه که هست بشناسیم، زمینه ها و عوامل و سطح صفبندی طبقاتی و عوامل

اجتماعی آن را درنظر بگیریم و برمبنای شناخت از همه اینها افق و اهداف آن را مطرح و روشن نماییم. این بستگی به ضرورت تاریخی دارد و نه اراده گرایي و خواست و تمایل افراد و احزاب.

اکنون بر اساس این دیدگا دیگر باید روشن باشد که این مبارزه و جنبشی که هم اکنون در کردستان علیه دزدی و غارت و ستمگری وسیع احزاب ناسیونالیست در کردستان و چه علیه زورگویی حکومت مرکزی عراق در جریان است، را نمیتوان بدلخواه خود انقلاب کارگری نامید و سوسیالیزم را بعنوان هدف و افق آن تعریف کنیم. کاری از این نوع، ننتنها بفع سوسیالیزم نیست بلکه برعکس تخفیف محتوای واقعی سوسیالیزم است، تا سطحی که میشود با جنبش همه گانی متحقق شود. این به نوعی از سوسیالیزم خلقی تبدیل میشود که پس از انقلاب ۱۹۷۹ رواج پیدا کرد و از طرف مارکسیزم انقلابی مورد نقد قرار گرفت، و بر این مبنا و بدین معنا، پوپولیستی ست. آن طرز تفکری که فکر میکند کارگر و کمونیزم غیر از سوسیالیزم و حکومت کارگری هیچ جوابی برای مشکلات و کشمکشهای امروز ندارند، چیزی غیر از بالاو پایین کردن میان پاسیفیزم و سیاست انتظار از یکطرف و پوپولیزم از طرف دیگر نیست. کمونیزم کارگری بعنوان سنتی دخالتگر، در جریان و متن هر اوضاع و شرایطی و در برابر هر مسئله ای آنچنان سیاست و تاکتیکی در پیش میگیرد که عملا گامی به پیش و بسوی انقلاب کارگری بردارد. اما مدتی که ظاهرا و گویا به کمتر از سوسیالیزم رضایت نمیدهد، در برابر جوابی فوری و ممکن به مسائلی مانند عدم امنیت، جنگ و کشمکش قومی و مذهبی، مسئله ملی و چندین مسئله دیگر بیجواب میماند، مسائلی که مستقل از شرایط بسیار فاجعه باری که برای مردم ستمدیده و کارگر بوجود آورده اند بعلاوه موانع جدی و بزرگی را برسر گسترش و ارتقا مبارزه طبقاتی و پیشبرد انقلاب کارگری بوجود آورده اند. زمینه را برای ایجاد و پرورش تفکر "همسرنوشتی تمامی طبقات یک ملت"، زمینه را برای تداوم بازتکنیر ملی گرایی و کینه و نفرت قومی و مذهبی بوجود آورده اند. آن دیدگاه و طرز تفکر و سنت حاشیه‌ای در برابر مبارزات و جنبش توده ای که مستقیماً علیه این شرایط و مشکلات براه افتاده، بدون سیاست و تاکتیک و دست به زانو خواهد ماند. یا مانند مسایل غیر مربوط به طبقه کارگر و کمونیزم و انقلاب کارگری آنها را بفراموشی سپرده و میدان را برای بازی و سو استفاده بورژوازی از این مسایل خالی میکند. و یا ناچار میشود هرنوع جوش و خروش و جنبش از این نوع را انقلاب کارگری بداند و در نتیجه سوسیالیزم خلقی، بجای سوسیالیزم کارگری، را بعنوان هدف خود تعریف کند، سوسیالیسمی که همطراز این جنبشهای توده ای باشد. برای نمونه اگر دقت کنیم این متد در رابطه با موضعگیری و دخالت در جنبشهای اعتراضی توده ای کنونی در عراق و کردستان، و یا در برخورد به خواست درهم پیچیدن و خاتمه دادن به حاکمیت این احزاب ملیشویی کردستان، و همچنین در مورد پدیده هایی چون انقلاب مصر و تونس، نمیتواند از دو حالت بیشتر باشد که هر دو روی یک سکه اند: یا بمانند جنبشی بورژوایی و ارتجاعی به آنها مینگرد و میدان را برای دخالت جناحهای بورژوازی و بیبازی گرفتن آن در کشمکشهای جناحی و تحمیل افق و سیاست خود بر آنها، خالی نگاه میدارد و یا وقتی بدون درنظر گرفتن زمینه ها و دلایل و عوامل و سطح صف بندیهای طبقاتی و ترکیب اجتماعی این جنبشها، سوسیالیزم را بعنوان هدف آن تعریف کرده و براین مبنا بعنوان انقلاب کارگری با آن برخورد میکند. آنهاگام و بناچار سوسیالیزمی را که همسطح این جنبش توده ای و عمومی باشد را به افق آن تبدیل میکند. بدین شیوه، این متد یا دچار پاسیفیزم و منشویزم و یا دچار پوپولیزم میشود.

هرجنبشی را آنگونه که هست باید دید و ارزیابی کرد و با آن روبرو شد. بایستی زمینه و دلایل و سطح صفبندی طبقات دخیل در آن و بافت اجتماعی و پدیده ای طبقاتی آن را درنظر گرفت. و برهمین مبنا رادیکالترین هدف و پیروزی را برای آن قلم زد. نمیتوان بنا به آرزوی خود سوسیالیزم را به افق مبارزاتی که هم اکنون در کردستان علیه اقتدار ملیشویی و گندیدگی و بچاپ و دزدی احزاب ناسیونالیست راه افتاده، تبدیل کرد. نمیتوان و نمیشود سوسیالیزم را بعنوان هدف مبارزات توده ای و عمومی ای که علیه

کمونیت ۲۳۵

میلیناریزم و زورگویی دولت مرکزی ست، تعرف کرد. وقتیکه این بعنوان پایه برخورد با این جنبشها در نظر گرفته شود، بدون تردید پیروزی آن نیز چیزی غیر از سوسیالیزم و حکومت کارگری خواهد بود، اما میتواند بیشترین کمک به روند پیشروی بسوی انقلاب کارگری و سوسیالیزم نیز باشد. در همینجا و در چنین شرایطی است که بحث دولت غیرقومی و غیرمذهبی و رادیکالترین برنامه برای رفرم معنی و ضرورت پیدا میکند و پیوند میان رفرم و انقلاب معنی مشخصی بخود میدهد. کمونیزم کارگری با این متد به کشمکشها و مسایل و جنبشهای کنونی مینگرد. جدا از اینکه تاکید میکند که هروقت طبقه کارگر و حزب کمونیستی این طبقه توانایی به پیروزی رساندن انقلاب کارگری را کسب کرد بدون درنگ و تلف وقت بسوی کسب قدرت سیاسی حرکت کرده و انقلاب کارگری را برپا خواهد ساخت و منتظر هیچ گام بینابینی و یکذره پایین آمدن از ریشه کن کردن نظام کار مزدی و مالکیت خصوصی نخواهد ماند و همین را نیز به راه حل فوری و کارساز و ریشه ای همه مصائب و مشکلات دنیای امروز تبدیل خواهد کرد. از عدم امنیت تا جنگ و جدالهای ارتجاعی تا مسئله ملی و عدم وجود خدمات عمومی و ... و ... و تا وقتیکه طبقه کارگر و حزب سیاسی این طبقه توانایی این را پیدا نکرده که یک افق نزدیک برای این انقلاب نشان دهد، یکروز هم این مشکلات و معضلات کنونی را بدون جواب فوری و در انتظار انقلاب کارگری نخواهد گذاشت. برهمین مبنا جنبشهای توده ای و مترقی و آزادیخواه را حول راه حل فوری برای آنها و برای دادن افقی روشن رهبری کرده و سازمان خواهد داد، و پیروزی آنها را طوری تعریف و مشخص کرده که هم به بهترین شیوه ممکن این جنبشها را به سرانجامی فوری میرساند، و هم به رشد و گسترش و ارتقای مبارزه طبقاتی و بخود آمدن و بیداری طبقه کارگر و ایجاد شرایطی مناسب برای رشد سریع توانایی سیاسی طبقه کارگر و برای برپایی انقلاب کارگری نیز کمک خواهد کرد. در این شرایط کمونیزم کارگری بعنوان دولت دوران گذار با دولت و قدرت سیاسی نگاه خواهد کرد. بورژوازی میخواد از قدرت سیاسی برای تحمیل بحرانهای خود بر طبقه کارگر و توده های ستمدیده از طریق بعقب راندن مبارزه و تلاش جنبشهای رادیکال استفاده کند، کمونیزم نیز در این دوران نوعی از دولت در برابر این جنبشها میگذارد و برای استقرارش تلاش میکند، که بحران سرمایه داری را عمیقتر کرده و آن را به بحرانی انقلابی تبدیل کرده و طی پروسه ای انقلابی مداوم بسوی انقلاب کارگری آن را دفع کند.

از این منظر اگر جنبش خاتمه دادن به قدرت ملیشویی کنونی بعنوان جنبشی توده ای و انقلابی، حول افقی سیاسی ای که کمونیزم کارگری در مقابل آن قرار خواهد داد و تحت رهبری کمونیزم گسترش یافته و به پیروزی برسد، هنوز این بمعنی دقیق کلمه انقلاب و پیروزی انقلاب نیست. اما اگر پیروزی جنبش درهم پیچیدن این حاکمیت با شرایطی که کمونیزم در مقابل آن قرار میدهد تا به پیروزی برسد، ضربه سنگینی بر اقتدار بورژوازی وارد میکند که روند انقلاب کارگری را هموارتر کرده و شرایطی بوجود میآورد که همانگونه که لنین میگوید: "در هر روز به اندازه بیست سال" دوران رکود سیاسی و حاکمیت بورژوازی جاقفاده، روند این انقلاب را سریعتر میکند. به یک معنی دیگر هیچ مکث و توقفی میان پیروزی در درهم پیچیدن این حاکمیت و گامهای مستقیم برای انقلاب کارگری نخواهد بود، همانگونه لنین میگوید: "دیوار چینی میان آنها نیست"، یعنی در دنیای واقعی و عملا میتوان هر روز به اندازه بیست سال بسوی سوسیالیزم پیش برود.

*** با تشکر از رفیق بهزاد یونسی که این مصاحبه را از کردی به زبان فارسی ترجمه کرده است**

تحریمها، سیاست فلج سازی جامعه



وریا نقشبندی

نشینی و میداشت.

بعد از اشغال کویت توسط عراق نیز ما شاهد یک دوره از تحریم ها از طرف شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه عراق بودیم. در آن دوره نیز به یمن تحریمهای اعمال شده علیه عراق، لیست بلندی از مقامات سازمان ملل و سیاستمداران داخلی و خارجی را درگیر فسادهای کلان مالی شدند و توانستند ثروتهای هنگفتی را به جیب بزنند. تحریم عراق مشهور به این است که " پانصد هزار کودک را به کشتن داد". همان زمان نیز در مصاحبه ای که یک خبرنگار با مادلین آلبرایت وزیر وقت امورخارجه آمریکا انجام داده بود، به این اشاره گردید که در اثر تحریمهای عراق حدود نیم میلیون کودک در عراق مرده اند و به نظر شما چنین بهایی ارزشش را دارد؟ ایشان نیز با کمال وقاحت اعلام کرد: "به نظر ما ارزشش را دارد". بهایی که فقط مردم عراق محکوم به پرداختن آن شدند و این تحریمها نه تنها هیچگاه منجر به سقوط حکومت عراق نگردید بلکه مردم این جامعه را از هرگونه مایحتاج ابتدایی نیز محروم کرد و از طرفی نیز فساد مالی که در دوران تحریم ها پا گرفته بود، تبدیل به یک ویژه گی در ساختارهای اقتصادی این کشور از آن زمان تا هم اکنون کرده است.

تحریمهای اقتصادی علیه ایران نیز ، کیسه دزدان و دلالان اقتصادی که همه از سران و وابستگان حکومتی بودند را سنگین تر و سفره مردم زحمتکش را خالی تر از قبل کرد . رانت خواری و اختلاس های میلیاردی به برکت فضای تحریم، موهبتی بود که هیچگاه به اندازه دوران تحریم به خوب ننیده بودند. گرچه تحریم ها میتواند چرخه نظام اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی را با مشکلات بزرگی روبرو کند، اما بدین معنا نیست که جمهوری اسلامی را در لبه نابودی و سرنگونی قرار میدهد. این تحریمها و به فلاکت کشاندن مردم اهرمی بود برای کشاندن جمهوری اسلامی پای میز مذاکره همانطور که گسترش نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه با اتکا به تروریسم خود اهرمی بود برای امتیازگیری در مذاکره. امروز هم تحریم اقتصادی ایران اهرمی است برای گرفتن امتیازهای بیشتر از جمهوری اسلامی نه سرنگونی آن!

تحریم ها و "حقوق ملت ایران"

اگر مداخله های "بشر دوستانه" غرب، اسم رمزی برای لشگرکشی و مداخله نظامی در کشورهای منطقه میباشد. اگر بمباران شهرها و مدفون کردن هزاران هزار بی گناه زیر آوار در عرض یک ثانیه را جنگ علیه" تروریسم" فرمولبندی میکنند و همزمان برای قربانیان این جنگ اشک تمساح میریزند، امروز و در رابطه با ایران، اینبار نه با بمب ها و راکت بلکه با گرو گرفتن هر چه بیشتر نان و معیشت مردم ایران با اسم تحت فشار گذاشتن جمهوری اسلامی برای تن دادن به خواسته های مردم ایران و همزمان نیز جلوگیری از دامنه نفوذ و صدور تروریسم به کشورهای دیگر منطقه از جانب جمهوری اسلامی را دفاع از حقوق ملت ایران نام گذاشته اند. قرار است " پرو تحریمی ها" همراه با ترامپ و پمپئو بر بالین کودکان گرسنه لالای حقوق بشر را زمزمه کنند و خواب شیرین دموکراسی و "انتخابات آزاد" را برایشان آرزو کنند. جنابیتی که عاملین و طرفداران تحریم به اسم مبارزه با جمهوری اسلامی به مردم ایران روا میدارند کمتر از خود جنایت جمهوری اسلامی در پایمال کردن حق و حقوق این مردم نیست. حکم آمده است که قرار است در جدال بین تروریستها، قربانی بالفعل این جدال مردم ایران باشند.

کنار ترامپ و تیم مشاورش، اپوزسیون های دست راستی جمهوری اسلامی را داریم که توجیه گر

چرای لزوم تحریم در شرایط فعلی هستند. از سازمانها و احزاب ناسیونالیست کورد گرفته تا مجاهدین و سلطنت طلبان که رضا پهلوی در راس آن قرار دارد، افزایش تحریم ها را به عنوان ابزاری کارساز در جهت تضعیف جمهوری اسلامی مورد حمایت قرار میدهند. پیاده روی در راهروهای پنتاگون و ملاقات با نمایندگان و مشاورین برجسته دولت آمریکا، مشاوره دادن به آنها برای تشدید تحریمها و "کوتاه نیامدن" در مقابل جمهوری اسلامی، گدایی تکه استخوانی برای امروز و فردایشان، به یک امر معمول برای سران این اپوزسیون ها تبدیل گردیده است و این درحالی است که بازتاب برنامه های آمریکا در قبال تحریم ها را میتوان به خوبی در سیاستهای این جریانات به خوبی مشاهده کرد. دولت آمریکا نگران" دموکراسی" در ایران میباشد، به همین دلیل است که سختترین مجازاتها را همزمان علیه جمهوری اسلامی و مردم ایران که تحت حاکمیت آن هستند اعمال میکند و این جریانات نیز همین نگرانی را دارند.

خط کش سیاستهای بورژوازی غرب و علی الخصوص آمریکا تا آنجا که به وضعیت "حقوق بشر" و " دموکراسی در ایران و حتی کل منطقه برمیگردد، منوط است به هم جفتی این کشورها در تامین کردن منافع اقتصادی و سیاسی بورژوازی غرب، کما اینکه در جریان قتل جمال خاشقچی در خود عربستان در ترکیه و دست داشتن ولیعهد عربستان محمد بن سلمان در این قتل ،شاهد بودیم که ترامپ کنار عربستان ایستاد و از عربستان به عنوان متحد خود در مبارزه با ایران نام برد. در همان حال تداوم روابط کشورهای غربی با عربستان با وجود سرکوب سنگینی که علیه مخالفان سیستم حکومتی در عربستان، سرکوب زنان و نادیده گرفتن هر نوع حقوقی در رابطه با زنان و کودکان و نقض کامل "حقوق بشر" در آن صورت میگردد، نشان از این دارد که حقوق مردم در این کشورها در هیچ اولویتی برای بورژوازی غرب قرار ندارد بلکه مسمسکی است برای همسو کردن دولتهای ارتجاعی منطقه با منافع اقتصادی و سیاسی خود. چه کسی است که نداند عمق انساندوستی اینها به اندازه کف دست است.

اپوزسیون های راست ایران نیز در این دوره بسیار آگاهانه متحد گردیده اند که از هر اقدامی که فقط منجر به سرنگونی جمهوری اسلامی گردد ، خود را همسو کرده و با چاشنی " حقوق ملت ایران" آن را به خورد جامعه دهند. رضا پهلوی میگوید که مردم ایران هیچ مشکلی با آمریکا ندارند و قول داده است که منافع آمریکا در ایران را بعد از جمهوری اسلامی تامین بکند. احزاب ناسیونالیست کورد و سازمان مجاهدین نیز کمافی سابق رکاب دار هرگونه امری که از جانب کشورهای منطقه و غرب صادر میگردد هستند، حتی اگر به قیمت قربانی کردن نیروهای خود باشند.

اما جناح چپ این اپوزسیون بورژوایی مانند حزب کمونیست کارگری نیز در این انتخاب سیاسی جا نمانده است، همچنانکه که در بیانیه رسمی خود "بیانیه حزب کمونیست کارگری در مورد دور دوم تحریمهای اقتصادی آمریکا علیه جمهوری اسلامی" طبق روال معمول در وصف عواقب مخرب این تحریمها بر زندگی و معیشت مردم فغان سر داده است اما در این بیانیه خبری از محکوم کردن این تحریمها نیست، اسمی از ارتجاعی بودن این تخاصم از طرف دو دولت یا دولتهای درگیر نیست بلکه بنا بر سیاست متداول خود، تنها عامل و بانی این وضعیت را جمهوری اسلامی میدانند و همزمان تحریم ها را ابزاری در جهت عروج یک قیام سراسری علیه جمهوری اسلامی میدانند. این سیاست دقیقاً در موازی با سیاستهای اپوزسیون های دست راستی است که تحریم ها را به عنوان عاملی در جهت تضعیف جمهوری اسلامی مورد حمایت قرار میدهند. هم ترامپ و هم نیروهای ارتجاعی دست راستی در اپوزسیون ایران اقرار کرده اند که تحریمهای اعمال شده باعث وخیم تر شدن وضعیت زندگی مردم ایران میگردد و این برگه برنده ای است برای اوج گرفتن نارضاینتی های همه گیر تر علیه جمهوری اسلامی. به همین جهت بر تداوم این تحریمها اصرار میورزند. ترامپ به امید اینکه که جمهوری اسلامی را سرعقل آورده و تن به خواسته های این دولتها و دیگر دولتهای منطقه

بدهد و اپوزیسیون مفلوک ما به امید اینکه این تحریمها "انتخابات آزاد" یا "انقلابی علیه ولی فقیه" را به ارمغان بیاورد. اگر ترامپ شانس برای موفقیت و کشیدن جمهوری اسلامی پای میز مذاکره داشته باشد این اپوزیسیون اما مثل همیشه بازنده سیاست جنگ-مذاکره آمریکا و جمهوری اسلامی است.

تحریم ها، خلاء سیاسی و آلترناتیو سازی

دور دوم تحریم ها مصادف است با دوره ای که خیزش های گسترده ای در دی ماه جرقه میخورد. نارضاینتی عمومی علیه کل نظام جمهوری اسلامی در طول ۴۰ سال مبارزه و اعتراض علیه جمهوری اسلامی در خیزش های دی ماه تبلور میابد. شعارهای ضد حکومتی بلند تر از همیشه در خیابانها سر داده میشود. ترس مردم ریخته است و دیگر با زندان و شکنجه مرعوب نمیشوند. اپوزسیون های دست راستی بیشتر به تقلا و جنب و جوش افتاده اند و مرتب با مشاورین و نمایندگان مجلس سنا و اطرافیان ترامپ در حال ملاقات کردن و جلسه هستند. قرار است با تحریم های جدید، افق سیاسی مردم ناراضی را به خلاء بکشاند. یک برنامه از پیش تعیین شده و مرحله ای که گام به گام توان درایت سیاسی مردم را به اضمحلال بکشاند. قرار است این تحریمها آنچنان فضا بر زندگی مردم تنگ کنند که امید به فردای بهتر و یک افق روشن سیاسی برای آینده را از دست بدهند. قرار است فشار این تحریمها مردم را وادار به پذیرش هر گزینه ای غیر از جمهوری اسلامی کند. این تحریمها میتواند ماهها و سالها طول بکشد تا رمقی برای دست یافتن به یک آلترناتیو سیاسی که تضمین کننده خواسته های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم به عنوان شهروندان متساوی الحقوق باشد نماند. این آن لحظه ای است که کل بورژوازی غرب همراه با نوکران و اعوانش از راه میروند و این جامعه در حال احتضار را با آلترناتیوهای مطلوب خود دوباره احیا میکنند. این سناریوی قدرتیگیری نیروهای راست از سلطنت طلب تا نیروهای قومی است. سناریویی که پوچ بودن آنرا ترامپ اعلام کرده است، "هدف تغییر رفتار رژیم است نه تغییر رژیم"، و این اپوزیسیون درمانده خود را به نشنیدن میزند!

قطعا هر کدام از این اپوزسیون ها به دنبال یک آلترناتیو مطلوب به اقتضای خطوط سیاسی و رویکردهای اقتصادی خود میباشند. احزاب ناسیونالیست کورد پروژه فدرالیسم قومی را در دستور کار خود دارند و اینکه در لوای آن بتوانند "تخت و تاجی" همچون احزاب بارزانی و طالبانی در کردستان عراق دست و پا کنند. این احزاب بعنوان نیروی فشار در جنگ های نیابتی وارد عمل میشوند و وظیفه مزدوری برای کشورهای ارتجاعی منطقه را برای خود تعریف کرده اند. آینده کردستان ایران قرار است با فشار تحریمها از یک طرف و گسترش جنگ های نیابتی، محمل جنگ قومی، جنگی که یکسر آن طرفداران "فدرالیسم قومی" و سر دیگر آن مدافعین "تمامیت ارضی ایران" اند،

از آن طرف سلطنت طلبان و شخص رضا پهلوی در صدد است با حمایت واشنگتن و کاخ سفید و سی آی ای، خود را به عنوان تنها بدیل موجود برای آینده ایران جا بزند. برنامه ای که این عالیجناب فیروزه ای به کمک سیاستهای دراز مدت آمریکا برای ایران، در تلاش است ضمن تضمین کردن ابقاء نهادهای نظامی مانند سپاه، بسیج و ارتش و جذب بدنه اصلی به عنوان بازوی نظامی در سرکوب مخالفان خود در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی مورد استفاده قرار بدهد. رضا پهلوی نمیخواهد بشنود که مردم ایران سرنگونی جمهوری اسلامی را مشروط به انحلال سپاه پاسداران و بسیج و هر نهاد نظامی ضد مردمی میدانند. مسئله این است که رضا پهلوی به تغییرات و جابجایی در بالا با حفظ ارتش و بخش بزرگی از نیروهای نظامی البته به کمک غرب و... امید بسته است. رضا پهلوی به خوبی واقف است که با حمایت مردم نمیتواند مسند و اریکه سلطنت را دوباره به ایران بازگرداند و بر آن تکیه دهد، متوجه است که شانس به قدرت رسیدنش تنها در کسب حمایت دولتهای دیگر مانند آمریکا و حتی عربستان میباشد ، اما در این میان نیاز دارد که خود را سوار بر اعتراضات مردمی به عنوان عامل

تحریمها، سیاست ...

تعیین کننده سرنگونی جمهوری اسلامی ببیند. رضا پهلوی میفهمد که سلطنت طلبی پایگاه جنبشی در ایران ندارد، به همین خاطر شانس خود را در فشار به جمهوری اسلامی از طرف دولتهای غربی و آمریکا میجوید تا بدین طریق بدون هیچ جنبش و سازمان مردمی به عنوان یک داده انتخابی به جامعه ایران تحمیل گردد.

اما به همان درجه که رضا پهلوی میخواهد خود را به عنوان آلترناتیو موجود به مقامات آمریکایی در راهروهای پنتاگون جا بزند، سازمان مجاهدین خلق نیز به عنوان ابزار دیگری برای دول غربی ،آمریکا و عربستان میباشد تا از آن به عنوان فشاری علیه جمهوری اسلامی در شرایط فعلی بکار بگیرد. سازمان مجاهدین ورژن بزرگتر دیگر جریانات قومی و مذهبی است برای خون کشاندن مدنیت در جامعه ایران. در فردای هر تغییر و دگرگونی در اوضاع سیاسی ایران، سازمان مجاهدین ابزار مناسبی برای عروج سناریو سیاه میباشد.

مسئله ای اساسی که تمام جریانات در مورد سیاست تحریم علیه ایران نمیتوانند انکار کنند، این میباشد که تحریمها عواقب به شدت مخربی را متوجه زندگی مردم ایران خواهد کرد. این را در مصاحبه ها، بیانیه ها و میدیاهای تبلیغاتیشان به کرار میتوان دید و شنید. فریبکارانه نیز از آن اعمال تاسف میکنند و مردم را محق چنین وضعی نمیدانند، اما ظاهرا ضدیت با رژیم برگ مشروعی برای حمایت از تحریمها و زیر فشار گذاشتن مردم و فلج کردن آنها است. در این شرایط ،یا "انتخابات آزاد" یا جنگهای قومی و "فدرالیسم قومی" فرصتی است که این احزاب با همکاری دولتهای دیگر مترصد ایفای نقش خود هستند. عوامفریبانه اعلام میکنند که این پروژه در مقایسه با جنگ نظامی به مراتب کم هزینه تر خواهد بود و برایشان نتیجه بخش تر .

در این میان دل خوش کردن عده ای به عروج یک قیام سراسری بدون هدف و بدون قدرت تشخیص سیاسی و ساقط کردن جمهوری اسلامی، فقط میتواند نشان از غیر اجتماعی بودن، بیربط بودن اینها به زندگی و مبارزه طبقه کارگر و مردم آزادیخواه باشد.

کمونیستها بر خلاف نیروهای بورژوایی به روشنی و صراحت تحریمهای آمریکا را به هر بهانه و تحت هر پوششی محکوم میکنند، آنرا سیاستی ارتجاعی در به زانو در آوردن مردم، در باز کردن دست جمهوری اسلامی در تحمیل فقر و فلاکت و خفقان بر جامعه و توده محروم میدانند.

کمونیستها هرگونه بند و بست با نیروهای ارتجاعی از جمهوری اسلامی گرفته تا عربستان و ترکیه تا ترامپ و هر نیروی ارتجاعی دیگری را سیاستی ارتجاعی در جهت استئمار و تحمیق کردن جامعه میدانند، کمونیستها برخلاف نیروهای بورژوایی که منتظرین صندلی نشین در راهروهای پنتاگون و بارگاه شیوخ عربستان اند، متکی به یک طبقه به وسعت این کره خاکی اند که امروز صدایشان را در هفت تپه و فولاد و هیکو و خودروسازی ها و ... میشوندید. کمونیستها بر خلاف نیروهای بورژوایی نه با اتکاء به قدرتهای ارتجاعی محلی و بین المللی که با اتکا به مردم سازمان یافته در محل کار زندگی برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی با افقی روشن و امید بخش، با اتکا به قدرت طبقه کارگر و توده محروم اند. انقلاب ما انقلابی بر شانه های امیدواری به آینده ای روشن، سعادتمند، انقلابی با نیروی طبقه کارگر خوش بین به آینده است. ما جنبش برابری طلبی و آزادیخواهی هستیم که از همین امروز لرزه بر پیکر جمهوری اسلامی و کاخ سفید نشینان و همه مرتجعین انداخته است.

این وظیفه امروز ما کمونیستها و هر کارگر کمونیستی است که آلترناتیو خودمان را به میان مردم زحمتکش این جامعه ببریم. اگر آنها آلترناتیوهای خود را با عکس های یادگاری با اشتون کارترها، جان بولتونها و مک کین ها به مردم ایران تحمیل میکنند، اما ما رهبران کارگری، معلمان، زنان و دانشجویان و پرستاران را داریم که با یک سرفه خواب را بر حاکمین تبدیل به کابوس میکنند.

۱۳۰۲/۰۲/۲۰۱۸

جنگ نان

محمد فتاحی

هدف این نوشته دعوت کمونیست ها به شرکت جدی تر در جنگ نان است.

مقدمه؛

یکم- همه آمارهای حکومتی و غیرحکومتی به ما میگویند که اکثریت جامعه ایران زیر خط فقر و زیر خط فقر مطلق، با تهدید هر لحظه غیبت نان در سفره درگیرند. این ادعا نیازی به اثبات ندارد. نتیجتا تقلا برای زنده ماندن و امروز را به فردا رساندن، مهم ترین چالش امروز اکثریت اعضای جامعه است.

دوم- ادعای دیگری که بی نیاز به اثبات است این واقعیت است که ایران یکی از ثروتمندترین جوامع بشری بر کره زمین است.

سوم- در کنار این دو داده اقتصادی یک داده قابل رویت سیاسی-اقتصادی دیگر هم حکم میکند؛ در این جامعه سیستمی حاکم است که اولین وجهه مشخص آن بی مسئولیتی مطلق نسبت به حال اکثریت جامعه از یکطرف و از طرف دیگر فساد و مسابقه در دزدی از ثروت های این جامعه، در تمام سطوح، از رهبر و بیت رهبری تا پائین ترین مقامات و مسئولین این نظام است.

چهارم- واقعیت چهارم حکم میلیونی همین اکثریت این جامعه به رفتن سیستم سیاسی اقتصادی حاکم است. برای این کار، از دیماه گذشته، بزرگترین تکان های اجتماعی کل این نظام را لرزانده اند. خواست مرخص شدن وحوش حاکم یک مطالبه همین امروز توده های میلیونی به فقر کشیده شده و طبقه کارگر ایران است.

پنجم- واقعیت پنجم ؛ در متن این اوضاع، کمونیسم نه فقط یک داده واقعی و قابل رویت که یک پدیده سیاسی خوش نام و مطرح است. کمونیسم حاضر در درون طبقه کارگر و در هیبت رهبران کارگری، در دانشگاهها و در محافل روشنفکری شبکه های وسیعی را شکل داده است.

کاری که باید کرد؛

پنج فاکت یا داده بالا در یک معادله ریاضی ساده، باید هر کمونیستی را متوجه این واقعیت کند که با دخالت کمونیستی در اوضاع فعلی کشور، باید نیروی جنبش برای نان قادر به تامین نانش باشد. برای چه باید کرد از آسان ترین عرصه آن شروع میکنم؛ گرفتن کمک از مردمانی که توان کمک به هم نوع خویش دارند. یعنی در مرحله اول، سازماندهی جمعاوری کمک مالی توسط نهادهای مردمی برای کمک به توانمندی نیازمندترین های جامعه است.

این موضوع در وحله اول یک کار انسانی است. به زبان خیلی ساده، اقشار وسیعی از این جامعه نان همین شب را که در راه است، ندارند. فرد و سازمان کمونیستی نمیتواند خود را قانع کند که داریم برای تغییرات سیاسی و انقلاب و روزهای خوش زندگی در آینده کار و فعالیت میکنیم. اینها روئین های کار کمونیستی است. تقلا برای شکل دادن به آینده، مقدس ترین کاری است که یک کمونیست میتواند داشته باشد. با این حال، ما در ایران امروز با یک شرایط استثنایی روبرو هستیم. شرایطی که میلیون ها انسان در استانه شروع پروسه مرگ و پایان زندگی به دلیل بی نانی و فقر مطلق مطلق اند، در کنار دولت و سیستم نامسنولی که به جز بخور بخور خود در



مقابل هیچ نیاز مردم پاسخگو نیست.

برای پاسخ به این مشکل اقتصادی، برای کارآسانی هم که باشد، میشود در قدم اول سراغ جامعه رفت و کمک خواست، تقریبا به همان شیوه که در غیبت کمک دولتی به زلزله زدگان، مردم خود مستقیما وارد عمل شده و انجام وظیفه کردند. کسی میتواند طرح تقویت همین سازمان های خیریه کنونی را پیش بکشد. اما بحث برای کمونیست ها فقط دسترسی به نان به عنوان یک هدف درخود نیست. برای اکثر یا تعداد زیادی از خیریه ها هم هدف درخود تنها تامین نان و کمک مادی این و آن نیست. بخش عمده اینها مبلغ نوعی مذهب و یا سیاست اند و برای آن کار میکنند. بعضی از اینها در دست گروههای بشدت ضدبشری و به هدف سربازگیری برای یک جنبش ضداجتماعی و تقویت یک افق ارتجاعی اند. نتیجتا تعداد سازمان های خیریه مستقلی که هدف شان صرفا انسانگرایانه است، بشدت کم و محدود اند.

به علاوه، و در بهترین حالت هم، رابطه سازمان خیریه با مردمان نیازمند، یک رابطه نابرابر است. انسان نیازمند در این رابطه تحقیر میشود، کوچک میشود، عزت نفسش آسیب می بیند، خودش را ناتوان و ضعیف و زبون می بیند.

رابطه ای که کمونیسم برای سازماندهی این مسئله می سازد از ریشه متفاوت است. هدف کمونیست ها در این عرصه نه یک تامین نان صرف و درخود که تقویت جامعه و مردم در نبردشان برای نان و یک زندگی شایسته است. هدف توانمندی مردم برای قرار گرفتن در موقعیتی است که قادر به عبور از چنین وضعیتی باشند. مردم نمیتوانند تا ابد گیرنده منفعل مواد غذایی و وابسته کمک این و آن نهاد خیریه ای برای بقا باشند. چنین سرنوشتی باید تغییر کند و راه این تغییر از مسیر توانمندی مردم در جهت شرکت قدرتمندتر برای ایجاد همین تغییر است.

در کار کمونیستی این عرصه، دست مردم در دستان هم قرار داده میشود. شبکه رهبران و سازماندهندگان ایجاد و گسترش می یابد. نهادهای سازمان داده شده مردمی شکل میگیرند. کمیته ها و نهادها و مجامع عمومی و صندوق ها و تعاونی های مختلف شکل میگیرند... به زبان دیگر، جامعه در متن یک سوخت و ساز برای توانمندی خویش، در هم تنیده شده و همبستگی ها و اتحادهای وسیع و همه جانبه ایجاد میشود. چنین تغییری در جامعه مستقیما به تغییر در تناسب قوای سیاسی اجتماعی منتهی میشود. این یعنی تقویت صف و جبهه مردمی که نان و زندگی میخواهند در مقابل صف اقلیتی که آنها را از کل نعمات زندگی محروم کرده است. این همان هدفی است که تمام کار کمونیستی در جامعه باید به آن منتهی شود. این همان موقعیتی است که دستان سازماندهندگان کمونیست در دستان شبکه رهبران و سازماندهندگان طبقه کارگر و مردمان محروم و ستمدیده جامعه قرار میگیرد و با هم قفل و بست میشوند. این همان موقعیتی است که کمونیسم با اتکا به قدرت اجتماعی اش کارهای ناشدنی و غیرممکن تا آن مقطع را شدنی و ممکن میکند....

اما لیست کارهای اولیه، که برای نمونه و تا آنجا که به فکر همین قلم میرسد؛

تهیه لیست از پزشکان و وکلای دادگستری بگیر تا ارایشگران و پرستاران و معلمین و بقیه متخصصینی که حاضرند بخشی از خدمات شان را رایگان در خدمت نیازمندان قرار دهند/ ایجاد انجمن ها و نهادهایی از همین کمک کنندگان،

کمونیست ۲۳۵

برای همین هدف...

لیست مردمانی که پروژه های مختلف در این مسیر را اسپانسور میشوند

لیست مدارس و مهد کودک و مراکزی که امکان خدمات ویژه به نیازمندان دارند

لیست فروشگاههایی که امکان فروش با تخفیف ویژه برای اقشار نیازمند دارند

لیست غذاخوری ها و فروشگاههایی که مواد اضافی روز شان را حاضرند در اختیار آشپزخانه های محلات قرار دهند.

فراهم کردن آشپزخانه های محله، مهد کودک و مدرسه محله، میدان و سالن و امکانات ورزشی محله، درمانگاه و کتابخانه و...محله، برگزاری سمینارهای آموزش بهداشت و سلامتی و کودکان و... توسط متخصصین این عرصه و تهیه سالن های ویژه چنین سمینارها و گردهمایی هایی در سطح محله و شهر، سمینارهای آموزش علمی و فرهنگی، کلاس ها و سمینارهای باز در محیط پارک و...

این لیست انتها ندارد...

سبک کار؛

خطاب این نوشته برای انجام این کار کمونیست ها هستند، اما چنین کاری در چنین ابعادی یک نیروی وسیع تری میخواهد. ولی خوشبختانه این یادداشت مقطع شروع این کار نیست. خوشبختانه خیلی ها با هدف انسانی در عرصه هایی کارهایی را مدتهاست شروع کرده و به پیش برده اند. کار با کودکان خیابانی و کمک به مردم در سطح معینی توسط خیرین و سازمان های انساندوست نمونه های کمی نیستند. میشود بخشا از کمک به گسترش کیفیت و کمیت عرصه کاری همین ها شروع کرد. اما یک عرصه میلیونی را چند نهاد قادر به پوشاندن نیست. از نظر این نوشته، تمام کارخانه ها و مراکز کارگری در سرتاسر این کشور نیازمند سازماندهی کمیته های کمک برای سازماندهی این کار اند. تمام محلات کارگری و به فقر کشیده شده نیازمند وجود کمیته های شکل دادن به این کارند. سازماندهی مجامع عمومی برای این کار در تمام محلات این کشور و تمام مراکز کارگری و آموزشی و... لازم اند. برای انجام این کار یک سازماندهی در ابعاد میلیونی لازم است. چنین حرکتی در توان و قدرت هیچ سازمان متمرکزی نیست. چنین کاری شروع جنبشی است که توسط انسان های بی شمار در هر نقطه ای شکل میگیرد و پیش میرود.

در مقابل هیولای سیستمی که فقط دزدی و بچاپ بچاپ بلد است، و در مقابل فقری که دامن دهها میلیون مردم را گرفته است، این جامعه میتواند خود را توانمند و تقویت کند. شرط اول این کار در پیش گرفتن سبک کار ویژه یک کار علنی و قانونی و شفاف است. لذا باید اول سراغ کسانی رفت که میتوانند چنین کاری را سازمان دهند. چنین آدمهایی که بدون کمترین توقعی مشغول کمک به هم نوع اند، بسیار و فوق العاده زیادند. باید اینها را به تدریج پیدا کرد و عرصه کاری شان را کمک کرد تا وسعت بگیرد. باید سراغ معتمدین شهر و محله برای جلب کمک این و آن رفت. باید دست به دامن هر انسان شرافتمندی شد که علاقمند کمک به اطرافیان و هم نوعان خویش است. باید سراغ هر تشکل و رهبر کارگری موجود رفت و این قضیه را با آنها در میان گذاشت و کمک گرفت.

یک تذکر؛ این پیشنهاد برای بحث درونی هیچ محفل و جمع کمونیستی نیست. کسی که آماده ورود به چنین عرصه ای است، قیل از هر چیزی باید سراغ ملاقات آدمهای اهل این کار برود. یعنی کسانی که یا در حال حاضر مشغول در این عرصه اند یا معتمدینی در محل و در شهر که زمینه های لازم را دارند. این یعنی زنان و مردان عادی، با هر عقیده و باور سیاسی مذهبی که دارند. باید توجه کرد که این عرصه در خدمت توانمندی یک جامعه است و تمام اعضای این جامعه میتوانند در تامین این توانمندی شرکت و از خدمات آن بهرمند شوند. نتیجتا در این عرصه

←

بویژه، تعصب فرقه ای در رابطه با مردم سمی ترین شیوه ای است که یک کمونیست میتواند در پیش بگیرد و کار را تماما خراب کند...

تذکر دوم؛ کسی فکر نکند علنی و قانونی بودن این کار به معنی بی مشکل بودن آن از نظر وزارت شکنجه و سیستم حاکم است. مگر دانشجویانی که به کمک زلزله زدگان رفته بودند را دستگیر نکردند؟ مگر سازماندهندگان کلاس های درسی برای کودکان خیابانی مورد تهدید قرار نگرفته اند؟ و مگر حتی کمپین کردن به نفع کارتون خوابان با مشکل امنیتی ها روبرو نمی شود؟... اینها از هر قدمی که مردم را به هم وصل کند، و یا دستان کمونیست ها را در دستان مردم بگذارد، میترسند. و حالا که اوضاع سالهای قبل هم نیست، نگران تر و حساس ترند. با این حال تعرض امروز حاکمین و امنیتی ها به چنین فعالیت هایی، در فضای امروز، برایشان سخت تر است. تغییر در توازن قوای سیاسی بین مردم و حاکمین دست سرکوب را به شدت کوتاه کرده است. از طرف دیگر دفاع از این کار حقانیت اجتماعی دارد. در حالیکه هیچ مسئولی در این مملکت، در مقابل گرانی و بیکاری و فقر پاسخگو نیست، نمیتوانند به آسانی مانع مسئولیت پذیری اعضای جامعه در مقابل شرایط پیش آمده شوند. همین امروز در حالیکه آنها نسبت به هفت تپه و فولادهاوز گوش خود را کر کرده اند، جامعه در سطح وسیعی به حمایت از آنها خیز برداشته است. اگر تا دیروز دانشجوی را برای یک کار ناکرده زیر فشار میگذاشتند، امسال حمایت علنی از طبقه کارگر در دانشگاهها وسیع و گسترده بود. این یعنی در چنین فضای سیاسی میشود خیلی کارها کرد که تا دیروز مقدور نبود...

اما کار اصلی سراغ مسئولین و حاکمان نامسنول رفتن است!

انگار کسی در گوشم میخواند که خیال کرده اید زندگی یک جامعه چند ده میلیونی فقرزده را میشود حتی برای چند ماه به کمک صرف جیب بقیه مردم متکی کرد. خیال کرده اید که پاسخ بی نانی توده وسیع حقوق پرداخت نشده جامعه را میشود این چنین پاسخ داد...

این تذکر و این هشدار که در گوش من میخواند، واقعی و بسیار واقعی است.

پول و ثروت این جامعه نزد آنهاست که حساب های بانکی خود را از آن نه فقط پر کرده اند بلکه امن ترین بانک های جهان محل نگهداری حساب های آنهاست. پول و ثروت جامعه نزد رهبر و بیت رهبری ها و صدها هزار مسئول بالا و انهایی است که تمام این سالها کرور کرور دزدی کرده و مشغول انتقال ثروت های این جامعه به حساب های بانکی خود بوده اند. ثروت فردی مانند خامنه ای برای تامین نان و زندگی چندین سال تمام جامعه ایران کفایت میکند. ثروت بنگاههای مختلفی که با عناوین پرمطراق مشغول جaro کردن پول مردم اند، را هم به این ثروت ها اضافه کنید تا متوجه شوید چه ثروت هایی در این کشور زیر دست این و آن آفازاده و امام زاده خوابیده است. نتیجتا تمام نهادهای شکل گرفته برای کمک به مردم تنگدست و نیازمند، در کنار جمعآوری کمک و سرویس از شهروندان جامعه، ناچاراند روی خود را به طرف مقامات و حاکمان برگردانند و با اتکا به قدرتی که دور خویش جمع میکنند، سراغ آنها بروند.

این یعنی اگر کار اولیه بر جمعآوری کمک و سرویس از شهروندان متمرکز است، باشکل

گیری این حرکت و جمعآوری نیروی توده ای، قدم بعدی، تمرکز اصلی بر مقامات و نهادهای قدرت و ثروت است. اینها در چنین صورتی و در چنین توازن قوایی، یا باید جیب های شان را به نفع تامین نان برای مردم باز کنند، یا قدرت و حکومت را در اختیار خود مردم و نهادهای تشکل های برآمده از مردم، در اختیار شوراهای کارگری و مردمی بگذارند.

اعتصابات کارگری و صندوق های همبستگی

اعتصابات و اعتراضات کارگری نوک پیکان نبرد برای نان در جامعه است. کمک به این حرکت کمک به شکل گیری یک قدرت رهایی بخش است. اعتصابات هفت تپه و فولاد اهواز برای نمونه مورد حمایت های وسیع توده ای در این دوره قرار گرفتند. چنین حمایت هایی میتواند اعتماد به نفس مراکز کارگری و رهبران شان به اعتراض را بالا ببرد و به تغییر بیشتر در تناسب قوا بیانجامد. با همه اینها، جامعه توان کمک و حمایت های بسیار بیشتری را از تحرکات مشابه دارد. شرط این کار بالا بردن کیفیت حمایت های تا به امروز است؛ میشود در کنار لیست امضاها، حمایتی، صندوق همبستگی در شهر چرخاند و برای کمک به تامین گوشه کوچکی از نبود نان بر سفره هفت تپه ای و این و آن خانواده کارگری حقوق نگرفته، کمک جمع کرد. هیات های حمایتی از این شهر و آن منطقه، در کنار سفرشان برای اعلام حمایت حضوری، صندوق کمک های از قبل جمعآوری شده شان را همراه خویش ببرند و تحویل مسئولین و نهادهای مسول کارگری در محل کنند. دانشجویان دانشگاههای متعدد این کشور، در کنار حمایت های سیاسی مسئولانه از طبقه کارگر و بخصوص از رهبران دستگیر شده کارگری، میتوانند صدها صندوق جمعآوری کمک های مالی تشکیل داده و برای

در یک جمله، جنگ نان را میشود ملی کرد. میشود نارضایتی های پراکنده تنفرهای اعضای جامعه را جمع و برای نبدیلش به نیرو ظرفی تعریف کرد. برای نان میشود کل جامعه را بسیج کرد. اما همه اینها خودبخود پیش رفتنی نیست. کمونیسم اگر قرار است در این جامعه برای خود نقشی ایفا کند، نمیتواند از این مسئولیت و این فرصت تاریخی بگذرد. اگر میخواهد سرنوشت تاریخی این جامعه طور دیگری رقم بخورد، نمیتواند برای چنین امری آستین بالا نزند...

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist
hekmatist.com

کارگران، زنان و مردان آزادیخواه!

تنها و موثرترین و ممکن ترین راه سازمان دادن قدرت خود و تضمین جاری کردن تصمیم آگاهانه خود، تشکیل شوراهای مردمی، متکی به مجامع عمومی، در محل کار و زندگی و متکی کردن اعتراضات و تحرکات و تعرضات مردم به این شوراهای است.

شوراهای مردمی، میتواند دست دخالت از بالا، از بیرون و از داخل، نیروهای پروترامپ یا باندهای حکومتی و باندهای قومی و ... را کوتاه کند و بعلاوه اعمال اراده پایین را در راستای منافع آنها تضمین کند.

شوراهای مردمی که در سیر سرنگونی جمهوری اسلامی بعلاوه با تسلیح همگان، مقابله با نیروهای ارتجاعی و مسلح و دفاع از زندگی و امنیت مردم را به عهده خواهند گرفت.

“قیام بردگان فقط یک قهرمان، یک اسپارتاکوس نداشت. هر برده ای یک اسپارتاکوس بود!”

مظفر ممدی به کارگران هفت تپه	نان سفره ی بچه هایمان را گرو گرفته اند. اما قدرت آنها در شهامتشان نیست در زور و اسلمه شان است و ما اکثریتیم گردان های جدا جدای ما اگر لشکری وامد شود شکست ناپذیر است پیام مارکس :	به شامل پیروزی و برابری برسائیم ما باید پیروز شویم چاره ای جز پیروزی نداریم! ***	هم طبقه نیستن و جنگ امروز در کارخانه و خیابان جنگ نان است ! دفتره! دل کوپولوی تو تنگ میدانم دل منم برات تنگ میشه تترس، قوی باش من برمیکردم و با رفقایم برای فوشبفتی تو وهمه ی بچه ها ی هم طبقه مان و همه ی محرومان می جنگیم کوپولوی من! به تو و همه ی بچه هامون قول میدیم وقتی بزرگ شدید ما این جنگ را تموم کرده باشیم و صلح و آزادی و دوستی و برابری را بهتون هدیه بدیم و شما مجبور به جنگی نشوید که به ما تممیل شده است.
رفقا! اگر من را به تسلیم واداشتند اگر من را شکستند شما تسلیم نشوید، شما نشکنید اگر من را به سازش کشاندند شما سازش نکنید! فریاد زنده باد شورا سر دهید شوراهایتان را تشکیل دهید اگر برادرتان فیانت کرد به رویش تف بیندازید اما اعتماد شکنان تمقیر شده را ببفشید!	”کارگران جهان متحد شوید“ را در خیابان ها فریاد بزنید و در بیانیه هایتان به هم طبقه ای هامون در سراسر کشور بفرستید ما باید پیروز شویم ما چاره ای جز پیروزی نداریم! پیروزی روشنایی بر تاریکی پیروزی نان بر گرسنگی پیروزی فوشبفتی بر محرومیت پیروزی اکثریت کارکن ندار بر اقلیت مفت فور سرمایه دارا	همسره عشقم! اگر امروز دستامو از دستات جدا کردن اما با تمام و جودم تورا در کنارم مس می کنم تو دیگر تنها نیستی عضو یه خانواده، به بزرگی یک طبقه ای به خانواده و طبقه ات افتخار کن خواهران و برادرانت پشتتن سرتو بالا بگیر و زندانبان ها را تمقیرکن این ها ادمایی بفت برگشته و سربازان ضعیف ماکمان ترسوند. ماکمانی که تنها زمانی دستشان به روی ما بلند میشود و قلم شان به اتهام زدن ما می چرزد که در سلول زندان یا در اطاق فلوتی روبروی قاضی نوکرشان نشستیم آن ها در کارخانه و خیابان و میدان شهر بدبفت های ذیلی بیش نیستند.	رفقا! هم طبقه ای ها ما در سراسر کشور اگر امروز با ما همراه نشدند و اعتماد نکردند نشان از بی تفاوتیشان نیست قلب طبقه ما با قلب ما می طپد! ضربان قلب ها را می شنویم به رفقایمان در فولاد، ایران خودرو وهرجای دنیا که پیام طبقاتی و هم سرنوشتی فرستادن درود بفرستید!
دستشان را بگیرید تا دوباره سر پا بایستند آنها فریب خوردگانند، نه شکست خوردگان! بگوئید جنگ ما تازه شروع شده است این جنگ افر ما است اما آفرین جنگ ما نیست!	رفقا! هم طبقه ای ها ما در سراسر کشور اگر امروز با ما همراه نشدند و اعتماد نکردند نشان از بی تفاوتیشان نیست قلب طبقه ما با قلب ما می طپد! ضربان قلب ها را می شنویم به رفقایمان در فولاد، ایران خودرو وهرجای دنیا که پیام طبقاتی و هم سرنوشتی فرستادن درود بفرستید!	همسره! تو رفیق و آرامبفش روزای سفت منی و من بزرگیتو دیدم وقتی که دیگر سقف خانه برایت کوتاه بود به خیابان آمدی و در پشیمان زیبایت آگاهی طبقاتی درفشید و ما عشق و رفاقت را یکی کردیم! ***	امروز برای لقمه نانی که از ما گرو گرفته اند می جنگیم. و افرین جنگ ما پس گرفتن همه ی نان، همه ی آزادی و همه ی برابری است و آن روزی است که بر پرچم سرفمان نوشته شده است: [زنده باد شورا] [زنده باد حکومت کارگری] بگوئید قیام بردگان فقط یک قهرمان و یک اسپارتاکوس نداشت هر برده ای یک اسپارتاکوس بود!
رفقا! دشمنان خارجی طبقه ی ما داروی بچه ها و مریض هایمان را تمریم و گرو گرفته است نوکرانشان هم در قامت شاه و لیبرال و دمکرات و ملی و مذهبی به کمین نشستند تا از فوان یغمای ثروت و قدرت سهم ببرند! و دشمنان داخلی ما در هیات رهبر و رییس جمهور و سردار و قاضی و وکیل مجلس...	به همسرنوشتانمان در شرکت نفت، درپتروشیمی ها و در ذوب آهن و خودرو سازی ها، در خدمات شهری و سافتمان سازی ها... در همه جا بگوئید، دیگر کلاهی برای کسی نمانده تا بر آن دست بگیرد! ما در کشتی ای نشسیتیم که سکانش امروز دست سرمایه داران و دولتشان است اگر این سکان را از دستشان نگیریم همه غرق می شویم، تباه می شویم! ما باید خود نافدای این کشتی شویم و آن را به شامل فوشبفتی	دفتره عزیزه! شاید هنوز این مرفا برای تو زود است ولی خوب است از مالا بدانی تو هم عضو کوپولوی یه خانواده ی بزرگی به بزرگی یه طبقه، به نام کارگر طبقه ای که نان و شکر و لباس و ماشین و اسباب بازی بچه ها را می سازند طبقه ای که اگر نبود زندگی نمی چرخید. به معلمت که او هم امروز همسرنوشتی طبقاتی را تجربه می کند بگو به بچه ها یاد بدهد سرمایه دار یعنی چه. بگوید دارا و ندار یکی نیستن	رفقا! همسره! دفتره! شیمی در جهان در گشت و گذار است شبع پیروزی طبقه ی ما نسیم پیامی از جنوب به شمال و شرق و غرب می وزد! و نوید بفش جامعه ای آزاد و برابر است جامعه ی حکومت کارگری! نه یک کلمه کم! نه یک کلمه زیاده! زنده باد شورا! زنده باد حکومت کارگری! ***

هفت تپه و فولاد نماد مقاومت طبقه کارگر ایران

مصاحبه‌ی رادیو نینا با خالد حاج محمدی

هیمن خاکی: کارگران هفت تپه جنگیدند و تلاش کردند که به خواست‌ها و مطالباتشان برسند و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نکردند. مسئله‌ی هفت تپه از یک ماه پیش برای جامعه‌ی ایران توده‌ای شده‌است. اما کارگران هفت تپه چندین سال است که با مشکلات فراوانی دست و پنجه نرم می‌کنند؛ چه در دورانی که شرکت دولتی بود و چه در دورانی که شرکت به بخش خصوصی واگذار شد. چند بار اعتصاب و اعتراض کردند، اما این بار موج عظیمی شکل گرفت. اخبار اعتراض و اعتصاب و خواست و مطالبات کارگران دهان به دهان چرخید و موجی از پشتیبانی‌ها شکل گرفت؛ از دانشگاه تا معلمان، کشاورزان، و مهم‌تر از همه، لایه‌های متفاوت طبقه‌ی کارگر. با شعارهایی همچون "ما فرزندان کارگرانیم" تا فریاد رسای "کارگر زندانی آزاد باید گردد"؛ همه و همه بخش‌هایی از اعتصاب هفت تپه هستند. اما با این وجود دولت در دهم آذرماه با تعیین مدیرعامل جدید و پرداخت دو ماه حقوق معوقه‌ی کارگران تلاش کرد (در بین کارگران) تفرقه ایجاد کند و از سوی دیگر با فشارهای حاکمیت و سرکوب تلاش کردند که به این اعتصاب پایان بدهند. هنوز کارگران زندانی آزاد نشده‌اند. خبرها حاکی از این است که "اسماعیل بخشی" و "سپیده قلیان" تحت شکنجه قرار گرفته‌اند و از سرنوشت "علی نجاتی" هنوز خبری در دست نیست. حمایت‌ها هنوز ادامه دارد؛ امروز دانشجویان پلی‌تکنیک (امرکیبر) و کارگران فولاد فریاد می‌زدند که "کارگر زندانی آزاد باید گردد". کارگران فولاد هم نوزده روز متوالی است که اعتراض خیابانی می‌کنند و بیست‌وپنج روز است که در اعتصاب هستند.

خالد حاج محمدی؛ صدا و سیما و خبرگزاری "ایلنا" گزارش داده‌اند که کارگران هفت تپه به سر کارشان برگشته‌اند و پایان اعتصاب را اعلام کرده‌اند. در شرایطی که خود هفت تپه‌ای‌ها و نمایندگان کارگران و کانال رسمی‌شان چیزی در این باره اعلام نکرده است. ما شاهد تلاش‌هایی هستیم که پایان این اعتصاب را اعلام بکنند و این اعتصاب را به شکست بکشاند. به نظر شما وضعیت کنونی به کجا کشیده می‌شود و چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا پایان اعتصاب اتفاق می‌افتد یا اعتصاب ادامه پیدا می‌کند؟ یا مذاکراتی صورت خواهد گرفت؟ به طور کلی کارگران چه راهی را در مقابل دارند و چه‌کار باید بکنند.

خالد حاج محمدی: تا جایی که به اعتصاب کارگران هفت تپه و فولاد مربوط می‌شود فکر می‌کنم این اعتصابات در یک دهه‌ی گذشته، بعد از "بافق"، جزو برجسته‌ترین اعتراضات و اعتصابات کارگری در ایران بوده است. اینکه اعتصاب یک روز شروع می‌شود و در یک دوره‌ای به یک صورتی پایان می‌یابد، مثلاً کارگران تصمیم می‌گیرند، توافق می‌کنند، مذاکره می‌کنند، سازش می‌کنند، دو قدم به جلو بر می‌دارند، یک قدم به عقب می‌آیند و... اینها همه جزو یک پروسه‌ی معین جدال بین سرمایه‌داران و حاکمیت و در مقابل‌شان کارگران است. بافق را به خاطر بیاورید. یا صدها مورد مبارزه و اعتصاب کارگری که در این دوره صورت گرفته است. کارگران در مراحل احساس کرده‌اند که امتیازاتی به دست آورده‌اند و در این دوره و با این توازن قوا قدرتشان به بیشتر از این نمی‌رسد و اعتصابشان را پایان داده‌اند.

تا جایی که به کارگران هفت تپه و فولاد مربوط می‌شود این مسئله که "چه باید کرد" سوالی است

از جمله از ابزارهای مدیایی‌شان هم علیه کارگران هفت تپه استفاده کنند. شایعه پراکنی، فضاسازی، کار مدیایی، دروغ پراکنی؛ بخشی از تلاش برای مرعوب کردن کارگران هفت تپه و فولاد. حتی اعتصاب شکنان را هم به میدان آوردند. علاوه بر سرکوب که کارایی زیادی برایشان نداشته است، تبلیغات، کدخدامنشی، تهدید، شایعه پراکنی، فضا ایجاد کردن و مدیاهایشان را به خدمت گرفتند. تأثیر مدیاهای جمهوری اسلامی علیه کارگر هفت تپه کمتر از سلاح‌هایی که برای دستگیری و سرکوب به دست یگان ویژه‌شان داده بودند، نیست. از مسجد تا بیت رهبری و همه‌ی رؤسا را به کار واداشتند. خوشبختانه حاکمیت تنها توانست عده‌ی معدودی از صاحبان شرکت و اطرافیانشان را به عنوان کارگر هفت تپه بسیج کند، تا بتواند کارگران واقعی هفت تپه را به زانو دریاورد. در نتیجه این بخشی از جنگ است.

مسلم است که هیچ مرجعی، هیچ قانونی، هیچ کارفرمایی، هیچ دولتی، هیچ اداره‌ای و هیچ شخص ثالثی صلاحیت این را ندارد که پایان این اعتصاب را اعلام کند، مگر خود کارگران هفت تپه. آنها حق دارند هر تصمیمی بگیرند چون آنها اعتصاب کرده‌اند. اما اینها تنها بخشی از جنگ روانی‌ای است که در کنار زندان، تهدید، تلاش برای تفرقه افکندن و حیل‌هایی که در این دوره به کار گرفته‌اند، در پیش گرفته‌اند. می‌خواهند درمیان کارگران انشقاق ایجاد کنند، تفرقه بیاندازند، چند دستگی ایجاد کنند، مرعوب‌شان کنند و فضایی ایجاد کنند که کارگر احساس کند راه دیگری ندارد. به همین دلیل تأکید می‌کنم که هر تصمیمی که گرفته می‌شود مهم این است که با توافق همه گرفته شود. اگر تصمیم بر ادامه‌ی اعتصاب است، با هم تصمیم بگیرند و حتی اگر تصمیم بگیرند که برای مطالبات خاصی اولتیماتم چندماهه به دولت بدهند و فعلاً به اعتصاب پایان بدهند، حوشان است که این تصمیم را بگیرند و خود آنها باید این تشخیص را بدهند و هیچ مرجعی از آنها صلاحیت‌دارتر نیست که تصمیم بگیرند چکار بکنند.

هیمن خاکی: شما در صحبت‌هایتان درباره‌ی هفت تپه به دستگیرشدگان اشاره کردید. ما در دو روز گذشته شاهد اخبار جدیدی از اعتصاب کارگران هفت تپه نبودیم با وجود اینکه موج حمایت‌ها همچنان ادامه داشته‌است. اعتراض و اعتصاب کارگران فولاد، امروز دانشجویان پلی تکنیک و دیروز دانشجویان دانشگاه رازی و حتی کشاورزان هم حمایت‌های خودشان را از هفت تپه اعلام کرده‌اند. شما فکر می‌کنید سرنوشت دستگیرشدگان چه می‌شود؟ اسماعیل بخشی، علی نجاتی و سپیده قلیان. چون در روزهای گذشته اخباری منتشر شد مبنی بر آزار و شکنجه‌ی این افراد. و امروز اخباری منتشر شد که بر اساس آن اسماعیل بخشی از زندانی به زندانی دیگر منتقل شده است. در صورت تداوم یا توقف اعتصاب سرنوشت این دستگیرشدگان چه می‌شود؟

خالد حاج محمدی: این اعتصاب تا این لحظه دستاوردهای بزرگی داشته است؛ صرف نظر از اینکه نتیجه‌ی آن به کجا ختم شود. که می‌شود جداگانه به این مسئله پرداخت. اما تا آنجا که به دستگیرشدگان مربوط می‌شود یک حقیقت وجود دارد و آن هم این است که تلاش برای دستگیری، تهدید، اخراج، پرونده سازی، پاپوش دوزی و شایعه پراکنی برای رهبران در هر تحرک اعتراضی، بخشی از جدال حاکمیت است برای فلج کردن اعتراضات؛ که در اینجا کارگران هفت تپه و فولاد مد نظر ما هستند. تهدید، ربودن و ترور رهبران کارگری – خصوصاً رهبران دارای اتوریته، هشیار، روشن‌بین و کمونیست – و تلاش برای سیل کردن آنها، نه تنها در ایران بلکه در تمام دنیا انجام می‌شود و به هزاران مورد از آن می‌توان اشاره کرد؛ از آمریکا گرفته تا هر جای دیگر. کاری که در جمهوری اسلامی سابقه‌ی فراوانی دارد. در نتیجه یک مسئله‌ی جدی برای هر بخش آگاه از جامعه، از جمله کارگران، مسئله‌ی دستگیرشدگان است. الان اعتراضات

در مقابل رهبران کارگران هفت تپه و فولاد. آنها در محل هستند. اینکه ادامه بدهند یا عقب بنشینند یا در ازای گرفتن امتیازاتی مذاکره و توافق کنند، اینها همه بخشی از پروسه‌ی مبارزاتی آنهاست. و کسی بیرون از این پروسه نمی‌تواند پاسخ این مسائل را به طور واقعی بدهد. توازن قوای آنها، میزان نیرویی که پیرامون فعالین کارگری و رهبرانشان هستند، میزان آمادگی و روحیه‌ی این نیرو، تاکتیک‌های رژیم، تاکتیک‌هایی که خود کارگران استفاده می‌کنند، و تشخیص اینکه چه زمانی می‌شود جلو رفت و چه زمانی عقب نشینی کرد همه‌ی اینها فاکتورهای هر مبارزه‌ی کارگری و هر نوع مبارزه‌ی اعتراضی دیگر در داخل جامعه هستند؛ از دانشگاه گرفته تا معلم و کارگر و زن و مبارزه در محلات و اما یک چیز مهم و مسلم است و آن اینکه تنها کارگران هفت تپه حق دارند تصمیم بگیرند و اعلام پایان اعتصاب بکنند. اینکه امروز و بدون اعلام رسمی هفت تپه ای‌ها، رسانه‌های جمهوری اسلامی اعلام پایان اعتصاب کرده‌اند و عده‌ای هم به هر دلیل و حسابی دنبال آن افتاده‌اند، کاری نه تنها خلاف که تهوع آور است. اخباری که تا این لحظه در دست داریم حاکی این است که کارگران هنوز پافشاری می‌کنند و به این قناعت نرسیده‌اند که به اعتصاب پایان دهند و عقب نشینی کنند. آن چیزی که مسلم و مهم است این است که آن کارگرانی که متحدانه پای این اعتصاب رفته‌اند و حدود یک ماه است که قهرمانانه ایستاده‌اند و از منافع خود و به نوعی از منافع کل طبقه‌ی کارگر ایران دفاع می‌کنند، روزی هم رسماً و متحدانه اعلام کنند که امروز تصمیم دیگری گرفته و به هر دلیل به اعتصاب پایان می‌دهند. مثلاً اعلام کنند که به تحقق این مطالبات بسنده می‌کنیم و درخواست کنند که

رهبران یا نمایندگان‌شان از زندان آزاد شوند و در نتیجه به اعتصاب پایان دهند. منظورم این است که پایان اعتصاب یا مذاکره کردن و سازش کردن بخشی واقعی از پروسه‌ی هر مبارزه‌ی است. اکنون موقعیت و توازن قوا آن‌طوری نیست که بگویم "کارگران هفت تپه یا فولاد تا آخرین قطره‌ی خونشان خواهند ایستاد". کارگران هفت تپه و فولاد مانند مبارزات هر بخش دیگری به این مسئله واقف هستند که هر مبارزه و هر تلاشی به عقب راندن کارفرما و حاکمیت را قدرت و توان متحدانه کارگران تعیین می‌کند. در نتیجه الان موقعیتی نیست که بشود به جنگ نهایی متوسل شد. به همان صورت که مجمع عمومی گرفتند و تصمیم بر این شد که اعتصاب کنند و آن را اعلام کردند و گفتند که ادامه می‌دهند و مطالباتشان را به گوش جامعه رساندند و درخواست حمایت کردند، باز هم می‌توانند همین کار را بکنند و اگر بخواهند به اعتصابشان پایان دهند و بگویند که "به این دستاوردهای معین رسیده‌ایم و به اعتصاب پایان می‌دهیم".

هیمن خاکی: شما به این اشاره کردید که رسانه‌های دولتی پایان اعتصاب را اعلام کرده‌اند. با توجه اینکه هنوز کارگران هفت تپه یا نمایندگان یا سندیکای آنها پایان اعتصاب را اعلام نکرده‌اند، این کار رسانه‌های دولتی را چطور باید دید و ارزیابی کرد و چه موضعی در برابر آن باید گرفت؟

خالد حاج محمدی: این یک بخش از جنگ است. این که یک روز توطئه چینی می‌کنند و با بی‌شرمی اسماعیل بخشی را دستگیر می‌کنند، یک روز دیگر علی نجاتی، از کارگران قدیمی‌تر و با تجربه‌ی هفت تپه را دستگیر می‌کنند، در واقع تصمیم گرفته بودند که به عنوان بخشی از جنگ

معلمان، به شانزده آذر نزدیک می‌شویم و مسغله دانشجویهای بازداشت شده؛ همه‌ی اینها روی میز آن عده‌ای است که تصمیم می‌گیرند مردم را جمع کنند، فشاری اعمال کنند و مطالباتی را کسب کنند. این مسئله روی میز کارگران هفت تپه و فولاد هم هست. راستش را بخواهید آزادی آن سه نفری که شما به آنها اشاره کردید، یعنی اسماعیل بخشی، علی نجاتی و سپیده قلیان به عنوان حامی کارگران هفت تپه، امروز فراتر از هفت تپه، روی میز کل طبقه‌ی کارگر و کل جنبش آزادی خواهی در ایران است. رهبران کارگری و سخنگویان‌شان چشم و گوش جنبش اعتراضی طبقه‌ی کارگر هستند. امروز جامعه اسماعیل بخشی را نه تنها به عنوان رهبر اعتراضات هفت تپه، بلکه به عنوان عزیز خودش و پاره‌ی تن جنبش محرومان نگاهش می‌کند. امروز طبقه‌ی کارگر ایران نمایندگان هفت تپه و فولاد را به عنوان نماینده‌ی خودش می‌بیند. حفاظت از این افراد، دفاع از آنها، تلاش برای آزادی آنها و حتی تلاش برای اینکه خانواده‌هایشان در طول مدت زندان از لحاظ مالی محتاج نباشند بخشی از مبارزه است. و هر مبارز و هر مبارزه‌ای که اینها را در نظر نگرفته باشد بخشی از کارش ناقص است. فکر نمی‌کنم اینها فراموش شده باشند. کارگران هفت تپه اعلام کرده‌اند که تا اسماعیل بخشی آزاد نشود مذاکره‌ای صورت نخواهد گرفت و گفته‌اند که مذاکره کننده در زندان است! در نتیجه این مسئله روی میز کارگران هفت تپه است و دلیل اینکه این افراد را سبیل می‌کنند این است که از این راه می‌توانند بیشترین لطمه را به اعتراضات کارگری بزنند. و فکر می‌کنم تلاش برای آزادی‌شان، صرف نظر از هر تصمیمی که کارگران هفت تپه - چه اکنون و چه در آینده بگیرند، روی میزشان است. و همانطور که گفتیم آنها (کارگران) تصمیم می‌گیرند که چکار بکنند نه کس و جریان دیگری. به طور قطع دفاع از نمایندگان و سخنگویان کارگران به این دلیل یک پدیده‌ی جدی است.

در مبارزات کارگری همیشه رهبران و سخنگویان سبیل هستند و به همین دلیل همیشه به بار آوردن یک نسل از رهبران و فعالین کارگری در دل جدالی که در جریان است یک عرصه‌ی مهم فعالیت کارگران هشیار، رهبران کارگری و فعالین کمونیست طبقه‌ی کارگر است؛ تا بتوانند وقتی کسی دستگیر می‌شود بلافاصله جمع دیگری جایش را بگیرند. و با این کار اجازه ندهند فضای اعتراضی بخوابد، اجازه ندهند اعتراض بشکند، اجازه ندهند حاکمین و عوامل کارفرما نفوذ کنند و تفرقه بیاندازند؛ چیزهایی که در این مدت یک ماه بر روی کارگران هفت تپه و فولاد پیاده شده است و خوشبختانه تا این لحظه موفق نبوده‌اند.

هیمن خاکی: شما در صحبت‌هایتان در رابطه با دستاوردهای این اعتراضات و اعتصابات حرف زدید. دوست داریم کمی این بحث را باز کنید. خود این اعتراض و اعتصاب پس از اعتراضات دی‌ماه و خواست و مطالباتی که کارگران هفت تپه و فولاد داشتند تا کنون چه دستاوردهایی داشته است؟ همانطور که گفتید "صرف نظر از اینکه کارگران هفت تپه و نمایندگان‌شان چه تصمیمی می‌گیرند و این اعتصاب در آینده چگونه پیش خواهد رفت".

خالد حاج محمدی: در صحبت‌هایم اشاره کردم که در هر مبارزه‌ای که جمعی از افراد یا جمعی از کارگران آغاز می‌کنند و در یک مرکز اعتراضی صورت می‌گیرد، شرکت کنندگان و رهبران این مبارزه قطعاً به این امر واقف هستند که این همه‌ی کار نیست. اعتصاب هفت تپه و یا اعتصاب فولاد نه اولین اعتصاب است و نه آخرین خواهد بود. اعتصاب هفت تپه و فولاد با همه قدرت آن و اتحاد تا کنونی و دستاوردهایش هنوز در توزی نیست و در سطحی نیست که بتوان مثلاً مانند اعتصاب کارگران شرکت نفت در دوران قیام تعیین تکلیفی جدی کند. هنوز آن

زنده باد سوسیالیسم

هفت تپه و فولاد نماد ...

شرایط و آن توازن به وجود نیامده است. در نتیجه این اعتصابات و هر اعتصابی ممکن است پیشروی‌هایی داشته باشد و بگوید "دو قدم به جلو برداشتم حالا یک قدم عقب می‌روم و خودم را برای دور آتی آماده می‌کنم".

کار و جدال ما تمام نشده است اما ت هم اکنون هم، این اعتصابات دستاوردهای جدی‌ای داشته است. اولین دستاورد این است که در این دوره هفت تپه و فولاد نزدیک به یک ماه مبارزه‌ی متحدانه ای را در مقابل کل حاکمیت و کل بورژوازی ایران به پیش برده‌اند. همه علیه‌شان متحد شده‌اند. کارگران تلاش کردند همه تاکتیک‌ها، همه توطئه‌ها، همه تبلیغات، همه نفاق افکنی‌ها، همه پاپوش دوزی‌ها و پرونده سازی‌ها برای فعالین و نمایندگان‌شان را افشا کنند و به حاشیه برانند. دستاورد دیگر این است که این کارگران اتحاد بالایی را از خودشان نشان دادند. توجه داشته باشید که نه تنها کارگران و خانواده‌هایشان بلکه مردم شوش، مردم اهواز و بخش‌های مختلف محرومان از کارگر و معلم و دانشگاه تا حمایت‌های جهانی به این اعتراضات پیوستند. امروز هفت تپه و فولاد به نماد مقاومت کل طبقه‌ی کارگر علیه فقر و استثمار و بی‌حقوقی تبدیل شده‌است. به همین دلیل است که می‌گویم "اسماعیل بخشی و اسماعیل بخشی‌های هفت تپه و فولاد دیگر تنها از آن هفت تپه و فولاد نیستند، بلکه اینها به عنوان رهبران صالح و سخنگویان ده‌ها میلیون انسان کارگر فهیم و شریف آن جامعه در قلب‌ها جای گرفته‌اند و جامعه به آنها به عنوان رهبر خود نگاه خواهد کرد. امروز در چشم کسانی که در رأس فولاد و هفت تپه هستند اینها افرادی هستند که در دوره‌ای عروج کردند و نشان دادند که صلاحیت‌دارترین انسان‌ها و شخصیت‌ها و صلاحیت‌دارترین جنبش و طبقه برای اداره‌ی جامعه، جنبش و طبقه‌ی کارگر و رهبران آن هستند. اینها در قامت رهبران جامعه و به عنوان پاسخگو و مسئول در قبال جامعه ظاهر شده‌اند و این دستاورد بسیار بزرگی است. مدپا در اختیار کارگر نبود، سد سانسور وجود داشت، همه درها به رویش بسته بود، رسانه‌های جمهوری اسلامی غیر از پاپوش دوزی و توطئه‌چینی چیزی نمی‌گفتند. اما کارگر هفت تپه و فولاد با همه‌ی این محدودیت‌ها، با بی‌پولی و بی‌امکاناتی، در رأس مبارزات جامعه‌ی ایران مطرح شده و در دل مبارزین راستین در جامعه‌ی ایران، که میلیون‌ها انسان هستند، جای گرفته‌است. علاوه بر این، تشکلات آنها و مجامع عمومی‌ای که شکل داده‌اند، هر بار جمع شدنشان به نام شوراها، به نام مجمع عمومی کارگری در هفت تپه و فولاد، دخالت مستقیم در

همه‌ی این تصمیم‌گیری‌ها و رأی گرفتن اکثرشان؛ همه دستاوردهای این اعتصابات محسوب می‌شوند. همین الان که بحث پایان اعتصاب مطرح شده، خود کارگران هفت تپه یک نظر سنجی به راه انداخته‌اند و بر اساس سایت رسمی‌شان نودوشش درصد کارگران هفت تپه گفته‌اند که به اعتصاب ادامه می‌دهند. این دخالت کردن‌ها همان پروسه‌ای است که کارگران از طریق آن خودآگاه می‌شوند، منافع خودشان را می‌شناسند و اینکه قدرتشان در باهم بودن و اتحادشان است را عملاً حس می‌کنند. و این احساس و این توان که در مقابل کل حاکمت در یک جامعه‌ی بزرگ مانند جامعه‌ی ایران و یک حاکمیت تا دندان مسلح چهل ساله، متحدانه ایستاده‌اند و تا امروز مقاومت کرده‌اند دستاورد بسیار بزرگی است. و این باعث می‌شود که طبقه‌ی کارگر در ایران به هفت تپه و فولاد به عنوان جوانه‌های یک مقاومت عظیم پرولتاریای صنعتی عظیم در خاورمیانه نگاه بکند. و مصداق اینک "اگر بخوایم می‌توانم و اگر مانع سر راهم را رفع کنم می‌توانم و قدرت دارم". و تنها در دو مرکز! و اینها تنها چند درصد از کارگران ایران هستند. و در ذهن طبقه‌ی کارگر و در ذهن این کارگران، تشخیص جایگاه و اهمیت دخالت مستقیم از کانال مجامع عمومی کارگری و تشکلات کارگری‌ای که داشتند، دستاورد بسیار عظیمی بود.

قبلاً هم اشاره کردم؛ امروز جامعه از دل این تجربه، رهبران کارگری را در قامت سخنگویان و رهبران یک جنبش که بسیار عظیم و بزرگ است می‌بیند و آنها را گرامی می‌دارد. به همین دلیل است که می‌گویم؛ حفاظت از اسماعیل بخشی یا علی نجاتی یا هرکسی که از آنها دفاع کرده مانند سپیده قلیان، و افراد دیگری که پرونده‌هایشان در مراکز امنیتی و پلیسی موجود است مهم است. فعلاً اسماعیل بخشی و علی نجاتی را دستگیر کردند و فرداروز کارگران فولاد در این پروسه قرار می‌گیرند. این افراد از این پس نمایندگان جامعه هستند. تمام تلاش در سالیان گذشته اینگونه بود که رهبر کارگری ظاهر نشود، جامعه او را نشانسد؛ اما این کارگران این سد را شکستند. و همچنین سد سانسور، سد استبداد و موانعی که در مقابلش بود. و در گوشه‌ای از ایران یک اتحادی را به وجود آورده‌اند که برای مبارزات آینده دستاورد بسیار بزرگی محسوب می‌شود. به هر حال می‌توان از زوایای مختلف به آن پرداخت. نسلی از کارگران آمدند و صحبت کردند، طیفی از زنان جلو آمدند؛ اینها همه دستاوردهای ارزشمندی است و میتوان به این لیست اضافه کرد.

همین خاکی: بله؛ مسئله‌ی حضور زنان به عنوان سخنران و سازمانده، که به آن اشاره کردید

واقعاً در تاریخ اعتراضات ایران بی‌سابقه بود. در این رابطه می‌توانیم یک برنامه‌ی اختصاصی داشته باشیم و جنبه‌های متفاوت آن را بررسی کنیم. البته لازم می‌دانم اشاره کنم که علاوه بر اسماعیل بخشی، علی نجاتی و سپیده قلیان، "محمد امیدوار" و "شهین پیشاهنگ" هم دستگیر شده‌اند. این خبر مربوط به چند روز گذشته است اما اخبار منتشر شده بیشتر حول آن سه نفر بوده‌است.

اما به عنوان سوال آخر؛ شما به این اشاره کردید که این جنگ آخر نیست و راجع به دستاوردهای اعتصاب هم صحبت کردید. چگونه می‌توان در دل این تحركات و سرکوب‌ها و تفرقه افکنی‌ها برای جنگ آخر آماده شد؟ چون اعتراضات محدود به هفت تپه و فولاد نمی‌شود. بعد از اعتراضات دی‌ماه می‌بینیم که هر روز و در گوشه و کنار ایران اعتراضات و اعتصابات وسیعی در جریان است. و می‌بینیم که مردمی که نمی‌توانند زندگی‌شان را به پیش ببرند برای خواست و مطالباتشان به میدان آمده‌اند. از جهات مختلف از سوی معلمان، دانشجویان، کارگران، کشاورزان و بخش‌های متفاوت. در دل این اتفاقات و با توجه به دستاوردهای اعتراضات هفت تپه و فولاد، شما فکر می‌کنید چطور می‌شود برای جنگ آخر آماده شد؟

خالد حاج محمدی: من تنها به چند نکته اشاره می‌کنم. ببینید پروسه‌ی مبارزه برای ما پروسه‌ی آماده کردن جنبش‌مان و طبقه‌مان است برای اینکه بتواند امتیازات بیشتری بگیرد. کارگران هفت تپه حتی اگر به مطالباتشان برسند، حتی اگر شرکت را از بخش خصوصی بگیرند و با دولت مطالباتشان را تضمین کند که حق دارند این تضمین را بخواهند، باز هم به طور واقعی از بردگی‌هایی نمی‌یابند. به نظر من جدال برای پایان دادن به بردگی و برابری خواهی سرلوحه‌ی مبارزات این دوره‌ی کل جامعه از جمله طبقه‌ی کارگر است. اگر توجه کنید در بخش دستاوردها اشاره کردم که اعتصابات هفت تپه و فولاد مهر خود را بر کل فضای سیاسی جامعه زده است. مبارزه امروز برای بهبود از زاویه جریان و جنبشی که می‌خواهد به بردگی و به کار مزدی خاتمه قدمی جهت ایصاد آمادگی و خشتی از دیواری است که می‌خواهیم بسازیم. این باید افق حاکم بر جنبش و اعتراض ما باشد. اما در کل این ماجرا در عین حال باید به عنوان کارگر رهبران را بسازی، اتحادت را حفظ کنی و آن مسائل و موانعی که باعث می‌شوند در آن جامعه کارگر را فریب بدهند و کارگر اعتماد به نفس نداشته باشد و برای به دست گرفتن قدرت آماده نشده باشد و متحزب نشده باشد، را از میان برداری. ناسیونالیسم، مذهب، تبلیغات هر روزه‌ی حاکمیت، سمی که می‌پاشد، انشقاقی که در طبقه‌ی کارگر ایجاد می‌کند؛ این‌ها را باید کنار زد، طبقه را به

کمونیت ۲۳۵

جلو برد، اتحاد را به جلو برد. به همین دلیل تاکید می‌کنم که حتی اگر قرار باشد به اعتصاب پایان دهید و قرار باشد عقب نشینی کنید باید همه تلاش‌ها را بکنی که متحد بمانید و متحد عمل کنید و عقب بنشینید. باید شبکه‌ها را ساخت، به جاهای دیگر وصل شدن، این‌ها همه مهم هستند. و خصوصاً کمونیست‌ها و رهبران هشیارشان و آنهایی که کل افق پیروزی را می‌بینند، آنهایی که تنها به همین مبارزه‌ی امروز فکر نمی‌کنند و می‌دانند که در دل این مبارزه‌ی امروز آمادگی ایجاد می‌شود، یک قدم به جلو برمی‌دارند، اتحادی ایجاد می‌شود، موقعیت بهتری را فراهم می‌کنند، چند دستاورد به دست می‌آورند و زندگی قابل تحمل‌تری به دست می‌آورند تا طبقه‌ی کارگر بتواند فرداروز کل بورژوازی را به زیر بکشد. محافل کمونیستی، شبکه‌های کمونیستی، تحزب کمونیستی در خودشان ایجاد کردن، صندوق‌های کمک به اعتصاب را سازمان دادن، شبکه‌ای از انسان‌های مهم و شرافتمند جامعه را به خود جلب کردن و دهها مسغله دیگر در راه ما است. تبدیل شدن به قدرت، از پراکندگی در آمدن، سراسری شدن مبارزات، عروج شبکه‌ای از رهبران، هزاران اسماعیل بخشی از شرکت نفت و ماشین‌سازی‌ها و مراکز دیگر کارگری سر بر آوردن؛ این‌ها همه اقداماتی هستند که می‌توان انجام داد تا آمادگی ایجاد کرد برای جنگ نهایی و

به زیر کشیدن حاکمیت و پایان دادن به استثمار. مبارزات امروز باید کمک کند؛ هم باید بهبود زندگی را تامین کند تا زندگی مقداری قابل تحمل‌تر بشود و مطالبات رفاهی را به حاکمیت تحمیل کند و هم طبقه‌ی کارگر را در موقعیتی قرار بدهد که از تشکلات صنفی، سیاسی و حزبی خودش بهره‌مند شود. بلاخره یک روزی باید به این وضعیت پایان بدهد، به حاکمیت بورژوازی، به تبعیض و کار مزدی باید پایان داد و طبقه‌ی کارگر برای این امر به کمونیسمش نیاز دارد. به همین دلیل این‌ها چیزهای ماندگاری هستند در دل این مبارزات و در هر مبارزه‌ای، و باید بتوانید پایه‌های استقلال سیاسی و طبقاتی طبقه‌ی کارگر را در خودت بسازی! وگرنه در یک سال گذشته چندین اعتصاب کارگری در ایران صورت گرفته‌است و در دل هر کدام از این اعتصابات یک قدم به جلو آمده‌ایم اما باید برای آن افق سوسیالیستی نیرو آماده کنیم. برای حکومت کارگری و آن آینده‌ای که ترسیم می‌کنیم؛ که بدون استقرار سوسیالیسم غیر ممکن است که به پایان سیستم بورژوازی رسید. این را باید ساخت. و مبارزات امروز برای هر کارگر آگاه و کمونیست پله‌ای است در راه رسیدن به این هدف و پایان دادن به استثمار و بردگی.

چهارم دسامبر ۲۰۱۸

پرچم عدالتخواهی جامعه ...

اسلامی اند، که در کنار طبقه کارگر برای آزادی و برای رفاه، برای برابری و امنیت به خیابانها می آیند و دانشگاها را تسخیر میکنند، و .. است.

در نتیجه طبیعی و قابل پیش بینی بود که جمهوری اسلامی سعی کند فضای اراغاب بوجود بیاورد، سعی کند که بترساند و سعی کند با دستگیریها این فضا را بخواباند ولی به همان اندازه روشن و طبیعی بود که از متوقف کردن تحرک و تپشی که براه افتاده، عاجز است. سوت پایان جمهوری اسلامی مدتهاست که زده شده و جمهوری اسلامی نشان داده که ناتوان از مقابله با این تحرک و این جنبش است. برعکس چیزی که امروز روی میز ما است، نه صرفا مقابله با این تقابل، نه صرفا مقابله با این سرکوب‌ها بلکه سازمان دادن خودمان، متحد کردن خودمان و آماده شدن برای جدال نهایی با جمهوری اسلامی هستیم. جدالی که یک سرش در کارخانه‌ها است و یک سرش در دانشگاهها، مدارس و محلات!

با تشکر از وریا نقشبندی عزیز که در آماده کردن متن کمک کردند.

ادامه صفحه ۲۲

به این حزب پیوندید!

به حزب حکمتیست (خط رسمی) پیوندید، رهنمودها و فراخوان هایش را وسیعا بدست فعالین و دست اندرکاران مبارزات کارگری و مردم محروم، برسانید و به آن عمل کنید! برای این حزب تبلیغ کنید!

آن را به همگان بشناسانید! هیچ کمونیست، سوسیالیست، رهبر کارگری، سازمانده اعتراضات برحق محرومین، فعالین و سخنگویان رادیکال زنان، نباید بیرون از این حزب بماند!

آینده میتواند از آن ما، از آن طبقه کارگر، از آن محرومین و از آن زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب، از آن تشنگان آزادی و برابری باشد. اگر بدور حزب خود گردآییم! با آن متحد و متشکل شویم! در این حزب بروی همه شما، باز است! به این حزب پیوندید!

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist
hekmatist.com

پرچم عدالتخواهی جامعه بر فراز دانشگاه

مصاحبه رادیو نینا با آذر مدرسی

این زاویه دقیقاً میتوان گفت چپ در دانشگاه یک بار دیگر هژمونی را به دست آورده. امروز چپی که در دانشگاه هژمونی را به دست آورده به خاطر وزن عظیم اجتماعی که طبقه کارگر بعد از دی ماه در آن جامعه به دست آورده و دارد پیشروی میکند، به شدت نزدیکتر به طبقه کارگر، به شدت کارگری تر و به شدت با فاصله از دیگر چپ ها که تحت عنوان چپ یک جریان لیبرالی را نمایندگی میکنند، است. در نتیجه چپ به عنوان کمونیست و به عنوان گرایش که کارگری است درون دانشگاه هژمونی دارد و دارد نقش ایفا میکند.

هیمین خاکی: شما از هژمونی داشتن چپ در دانشگاهها حرف زدید ولی اجازه بدهید تصویر را در همین جا نگه داریم و در این بستر که با توجه به اشاره شما در اینکه هژمونی دست چپ است و با توجه به اوضاعی که در جامعه ایران در جریان است و می بینیم که در هر گوشه و کنار جامعه ایران اعتراض و اعتصاب است، از کارگر گرفته تا معلم و بخش های متفاوت آن جامعه بعد از دی ماه به دنبال این است که خواست و مطالباتش را بدست بیاورد، شما فکر میکنید که دانشگاه و دانشجویان می توانند چه نقشی را ایفا کنند چون فکر کنم در ابتدایی صحبت‌هایم گفتم که معمولاً دانشگاه و دانشجویان اعتراضاتشان نقش بسزایی دارد. شما فکر میکنید در این دوره دانشگاه و دانشجویان چه نقشی را میتوانند بپذیرند؟

آذر مدرسی: در جوامع مستبد و استبدادی همیشه دانشگاه نمادی است از اعتراض جامعه بخصوص به مسئله نبود آزادی و حاکمیت استبداد. دانشگاه همیشه جای است که نسل جوان که بخشی از آن متعلق به طبقه کارگر است، صورت رادیکال و میلیتانت ابراز وجود میکند و از این زاویه نمادی است که اعتراض بنیادی در آن جامعه را در خودش منعکس میکند. امروز در ایران علاوه بر این نقش عمومی یا علاوه بر آن جایگاهی که معمولاً دانشگاه دارد، با توجه به اینکه طبقه کارگر با همه وزن اجتماعی عظیم خود به میدان آمده، وزن دانشگاه در جامعه و بویژه رابطه دانشگاه با طبقه کارگر به درجه ای برعکس شده است. امروز هفت تپه و فولاد هستند که دانشگاهها را به تحرک درمی آورند، امروز هفت تپه و فولاد و طبقه کارگری که به تعرض بورژوازی حاکم به معیشتش اعتراض کرده، فضای دانشگاه را تحت تاثیر خود قرار داده و رادیکال میکند و اعتراض دانشجو را نه فقط به استبداد بلکه تعرض به خصوصی کردن دانشگاهها، در تعرض به معیشتش، به بالا بردن هزینه آموزش و پرورش، به نامناسب بودن کیفیت آموزش، به نامناسب بودن کیفیت خوابگاهها و کلا به تعرضی که جمهوری اسلامی به این بخش را هم کرده، تحت پوشش خود قرار میدهد. این طبقه کارگر است که به نماینده این اعتراض تبدیل شده. امروز این مولفه مهم است که دانشگاه را به کارخانه وصل میکند، دانشگاه را به معلم وصل میکند، معلم را به دانشگاه وصل میکند و معلم را به کارگر وصل میکند. امروز با به میدان آمدن طبقه کارگر و با وزن جدی که در تعرضات و تحولات ایفا میکند، دانشگاه جایی است که اتحاد نسل جوان را به عنوان دانشجو با طبقه کارگر و بخش های دیگر جامعه تامین کند.

امروز دانشگاه بیشتر از هر دوره دیگری، نه فقط جای برای اعتراض به استبداد است، نه فقط جای برای اعتراض به نبود آزادی بیان و نبود آزادی تشکل و فعالیت سیاسی است بلکه یکی از میدانهای تلاش و دفاع از معیشت جامعه، مبارزه برای رفاه، مبارزه برای یک زندگی بهتر پا به پا و در کنار طبقه کارگر است. دانشجویان چپ و کمونیست در دانشگاهها که به عنوان سمبل این اتحاد و سمبل این اعتراض ابراز وجود میکنند، باید متوجه خطیر بودن موقعیت و متوجه حساس بودن نقشی که دارند، باشند. امروز بیشتر از هر زمانی باید ضرورت اتحاد بین دانشجویان، به

عنوان نسل جوان طبقه کارگر، به عنوان نسلی که قرار است لیسانس و فوق لیسانسش را بگیرد و به کارگر آن جامعه تبدیل شود، رسالت خود را در نمایندگی کردن این اعتراض در آن محیط، نه فقط با اعلام همبستگی، بلکه به عنوان بخشی از طبقه در محیط دانشگاه، به عنوان فرزندان این طبقه و به عنوان نیروی کار آینده این جامعه، با طبقه کارگر درک کند. باید شرایطی را ایجاد کرد که حتی اگر توانستند طبقه کارگر را به درجه ای سر بدوانند، اگر توانستند رهبرانشان را دستگیر کنند، اگر توانستند اعتصاب شکن بفرستند و مبارزه شان را با اخلاص روبرو کنند، دانشگاه باید سنکری باشد که همان فریاد را میزند، همان اعتراض را میکند و به عنوان بخشی از طبقه کارگر، اینبار برای رفاه، برای آزادی و برای امنیت آن جامعه پا به پای رفقای کارگر و پا به پای طبقه کارگر در یک مبارزه سیاسی علیه بورژوازی حاکم نقش ایفا کند و بتواند اوضاع را به نفع خود و به نفع مردم محروم و طبقه کارگر تغییر دهد.

هیمین خاکی: اجازه دهید یک قدم بیابیم عقب تر و در مورد تجارب اعتراضات دانشجویی و تاثیر این تجارب حرف بزنیم، چون قاعدتاً دانشگاه و اعتراضات دانشجویان در ایران تاریخی دارد و دوره های متفاوتی را پشت سر گذاشته است و در هر دوره ما شاهد پیشروی ها و یا عقب نشینی های بودیم ولی متاخر ترین تجربه ای که ما داشتیم، تجربه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بود. شما فکر میکنید این تجربه امروز چقدر میتواند کارساز باشد و این تجربه چه تاثیری یا چه نقشی را میتواند داشته باشد چون قاعدتاً دانشجویانی که در دانشگاه ها هستند بدون شک از تجارب گذشته استفاده میکنند و این تجارب میتواند راهنمای امروزشان باشد. با این وصف شما فکر میکنید که این تجربه می تواند چه تاثیری داشته باشد؟

آذر مدرسی: داب و دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب یکی از نمونه های برجسته تحرک چپ و کمونیستی در دانشگاه به عنوان یک تحرک توده ای و سازمان توده ای بود. شاید بعد از انقلاب ۵۷ اولین تجربه ای بود که دانشجویان چپ و کمونیست در آن نشان دادند که اتحاد دانشگاه و کارخانه، اتحاد دانشجو و کارگر ممکن است و باید برای آن تلاش کرد. داب یکی از لحظات برجسته فعالیت ما کمونیستها بود و یکی از دوره های برجسته در جنبش دانشجویی در ایران هم است. قطعاً دانشجویان چپ و کمونیست باید از دستاوردها، از تجربه عظیمی که دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب در بوجود آوردن یک سازمان توده ای عظیم دانشجویی در دانشگاه که یک سر آن در دانشگاه تهران بود و یک سر آن در مازندران، خوزستان، بلوچستان و کردستان بود، استفاده کنند، ولی همزمان باید متوجه باشند که اوضاع جدیدی است که من سعی کردم در صحبت‌های قبلی ام آن را بگویم. تجربه داب را باید با اوضاع امروز عجین کرد، قدرت سازماندهی دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را باید ضریبدر شرایط مطلوب امروز در آن جامعه کرد و آن را به مرحله بالاتری برد. رادیکالیسمی را که دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب داشتند را باید ضریبدر ابراز وجود طبقه کارگر امروز و در آن جامعه کرد و این رادیکالیسم را عمیق تر و گسترده تر در دانشگاهها برد. قدرت بسیج توده ای دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، رادیکالیسم شان و تقابل آن با هر نوع جریان که سرسوزنی امید به جمهوری اسلامی را دانشگاهها و در جامعه بوجود می آورند را باید ضریبدر شرایط امروز کرد که اصلاح طلبی در آن جامعه شکست خورده و راه هموار تری را کمونیستها در آن جامعه دارند و طبقه کارگر امروز در راس قطب اجتماعی جدی در جامعه قرار گرفته. قطعاً باید از آن تجربه استفاده کرد و از آن به عنوان تجربه این نسل و دانشگاه برای پیشروی های آتی خود استفاده کرد ولی مهمترین مسئله این است که دانشجویان کمونیست باید بدانند بر روی شانه های داب و تجربه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تحرکی وسیعتر، تحرکی رادیکالتر، تحرکی عجین تر با مبارزه طبقه کارگر را در آن جامعه می شود بوجود آورد. هم تجربه داب است که بایست از آن درس گرفت و هم شرایط مطلوبی که امروز در آن جامعه است فراهم کرده. شرایط به درجاتی از شرایطی که دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب در آن مبارزه میکردند فراهم تر است، اوضاع

بحرانی تر است و جامعه شفاف تر و پولاریزه تر شده، اصلاح طلبی شکست خورده و طبقه کارگر به میدان آمده است. این مولفه ها را باید در نظر گرفت و روی آن تجربه عظیم راه پیشروی آینده را ساخت و پیشروی آینده را تضمین کرد. فکر میکنم داب را نه فقط باید به عنوان یک تجربه گرانبها همیشه و همیشه ارزشمند نگه داشت و همیشه به آن مراجعه کرد بلکه باید دید در هر دوره ای بر روی شانه های آن تجربه چگونه میشود پیشروی های بعدی را تضمین کرد و راه پیروزی را هموار کرد.

هیمین خاکی: شما در صحبت هایتان در رابطه با نقش دانشجویان در این دوره اشاره کردید و شما در این رابطه حرف زدید که اوضاع و بستر از دوره ای که دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب یا داب فعالیت می کردند بسیار مناسب تر است ولی این را هم می دانیم که دانشگاه برای مسئله سرکوب یکی از حلقه های ضعیفی است که رژیم براحتی سرکوبش می کند و سرکوب دانشجویان در طول تاریخ از سوی حکومت‌های مستبد همیشه در جریان بوده است، با این اوصاف به ۱۶ آذر نزدیک میشویم و از طرفی اخبار تپشی در جامعه و در دانشگاهها را میبیینم که نه فقط مختص به ۱۶ آذر بلکه قبلتر نیز همانطور که در صحبت هایتان نیز به آن اشاره کردید که این جنبش کارگری بوده که دانشجویان را به میدان آورده، دیدیم که دانشجویان از دانشگاههای مختلف از آن حمایت کردند و از یک طرف ما با یک تپشی روبرو هستیم که نشان میدهد تپشی وجود دارد که ۱۶ آذر باشکوهی داشته باشیم و یا تحرکات باشکوهی داشته باشیم و از سوی دیگر ما شاهد ارعاب و سرکوب و دستگیری های هستیم. با این اوصاف با توجه به اینکه دانشگاه یکی از حلقه های ضعیف برای سرکوب است، شما فکر میکنید که ۱۶ آذر امسال چه مختصاتی خواهد داشت؟

آذر مدرسی: همانطور که گفتید جمهوری اسلامی هر حاکمیت مستبد دیگری به دانشگاه حساس است. روی نسل جوان و دانشجو به دلیل اینکه رادیکالیسم و میلیتانتیسمی دارد، راحت در مقابل حکومت کوتاه نمی آید، جسارت ریسک بیشتری از بقیه اقشار جامعه دارد، و دلایل دیگری که الان وقتش نیست وارد آن شویم، همیشه تمرکز ویژه ای دارد و دانشگاه را دانما مورد حمله قرار میدهد. امسال هم همین کار را کرده همانطور که گفتید تلفن های تهدید آمیز، احضار به حراست، احضار به وزارت اطلاعات، تلاش برای بگیر انداختن تا دستگیری های که شروع شده است را شاهد هستیم ولی من فکر میکنم جمهوری اسلامی در ایجاد فضای رعب و وحشت و سرکوب به نتیجه ای نمی رسد. ممکن است جمهوری اسلامی بتواند با این تلاش درجه ای مانع بزرگ و به قول شما شکوهمند برگزار شدن ۱۶ آذر را در بعضی شهرها شود، اما نمیتواند تپشی که براه افتاده با این موج حقیرانه تهدیدها و دستگیریها و تلاش برای بگیر انداختن فعالین دانشجویی در دانشگاههای ایران را بخواند. حتی اگر بتوانند مانع برگزاری روز دانشجو در ۱۶ آذر، مثلاً در دانشگاه زنجان شوند، نمیتوانند این تپش و این ابراز وجود چپ و کارگر در دانشگاه را خفه کنند، دانشگاه زنجان ۱۶ آذر خود را با اعلام حمایت از هفت تپه و با اعلام حمایت از اینکه من فرزند کارگرم، برگزار کرده و ضدیت خود را به حاکمیت جمهوری اسلامی اعلام کرده. اینها حتی اگر بتوانند در یکی یا دو دانشگاه، که معمولاً تمرکز را در تهران میگذارند، به درجه ای این تحرکات را محدود کنند، نمیتواند این واقعیت را که دانشگاه امروز پا به پای کارگران هفت تپه و فولاد، پا به پای معلمان به تحرک درآمده و جمهوری اسلامی را به جدال میطلبد و وارد جنگ رودرو با جمهوری اسلامی شده است را سانسور یا حذف کنند. همین واقعیت هراس جمهوری اسلامی را از این جنبش بیشتر و بیشتر کرده است. به همین دلیل برخلاف سالهای ۸۶ و ۸۷ تلاش میکند بی سر و صدا سرکوب کند. می ترسد سرکوب عریان میترسد و پرهیز میکند. می ترسد مانند سابهای ۸۶ و ۸۷ لباس شخصی ها و اوباش نظامی را به خیابانها بریزد و قمه کشی کند و بگوید می گیرم و میکشم و کسی هم جرات ندارد در مقابل من بایستد. امروز جمهوری اسلامی به تمام معنی ناتوان است، ناتوان از سرکوب، ناتوان از ممانعت از گسترش این جنبش، ناتوان از خفه کردن صدای دانشجویان که علیه جمهوری

هیمین خاکی: در کوران اعتراضات جامعه ایران چه قبل از دی ماه و چه بعد از دی ماه، چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب، ما شاهد حضور دانشجویان بوده ایم. به یک معنی گفته میشود دانشگاه آینه جامعه است و فشرده ای از جدال های اصلی اجتماعی است. به قول دانشجویان که در حمایت از کارگران هفت تپه فریاد سر می دادند: آنها فرزندان کارگران اند.

ما وارد ۱۶ آذر دیگری داریم میشویم، اما اینبار در بستری کاملاً متفاوت تر، بستر اجتماعی در جامعه ایران در جدالهای عظیمی غوطه ور است. از جدال برای خصوصی سازی دانشگاهها و دستگیری دانشجویان تا جدال عظیم دی ماه و اعتراضات و اعتصابات وسیع جامعه برای خواست و مطالباتش و مهمتر از همه، حمایتی بی دریغ دانشجویان از اعتصابات و اعتراضات کارگران هفت تپه و فولاد. در این بستر ارزیابی شما چیست؟ اگر ما اعتراضات دیمه را به عنوان یک مقطع در نظر بگیریم، ارزیابی شما از دانشگاه و دانشجویان چیست و دی ماه چه رنگی را به دانشگاهها و اعتراضات دانشجویان زده است؟

آذر مدرسی: دیمه یک زمین لرزه بزرگ سیاسی، اجتماعی در جامعه ایران بود و رنگ خود را به همه جوانب حیات سیاسی، اجتماعی آن جامعه زده است. نه فقط رنگ خود را به دانشگاه، به اعتراض طبقه کارگر، به اعتراض زنانی که برای رهایی و آزادی خودشان در آن جامعه مبارزه میکنند زده، بلکه رنگ خودش را بر حیات جمهوری اسلامی، بر تلاش برای ماندن، بر تقابلهای که جناح های آن برای ماندن دارند و بر همه چیز آن جامعه زده است. خیزش دیمه زمین لرزه ای بود که محرومان و طبقه کارگر را به عنوان یک نیروی با وزن اجتماعی، به عنوان نیروی اصلی معترض در آن جامعه به میدان آورد و مهر این طبقه را بر همه چیز آن جامعه زده است. اگر از قبل از خیزش دیمه به یمن سرکوب، به یمن ارعاب، به یمن دستگیرهای وسیع و فضای خفقان و به یمن امکان ایفای نقش جریان اصلاح طلب و معتدل و معترضین درون حکومتی جا و مکانی بود برای ابراز وجود اینها، دی ماه به طور واقعی همه این نیروها را در دانشگاه بی خاصیت کرد، دیمه همه سترونی و ارتجاعی بودن این نیروها را نشان داد و میدان و امکانی را باز کرد تا یک بار دیگر دانشگاه به تصرف چپها، به تصرف کمونیستها و به تصرف نمایندگان و کسانی که قلبشان با قلب طبقه کارگر میزند و آن را نمایندگی میکنند، در بیاید. مهم نیست شما این حضور را چقدر علنی در نظاهرات و... می بینید، هرچند اخیراً این نیرو را به عنوان جریانی در حال رشد میبینید. در نتیجه دانشگاه بعد از دی ماه هر چه بیشتر رنگ مسائل بنیادی آن جامعه و رنگ طبقه کارگر و رنگ چپ را به خود گرفت و دامنه نفوذ و دامنه تحرک اصلاح طلبان و معتدلین و جریانات لیبرالی در دانشگاه را محدود و محدودتر شده است.

هیمین خاکی: یعنی به نظر شما میتوان به یک معنا گفت که الان در دانشگاههای ایران هژمونی دست چپ است؟

آذر مدرسی: بستگی به این دارد که شما چه چیز را هژمونی بدانید؟! اگر شما حمایت دانشگاههای مختلف را از اهواز، از زنجان، کرمانشاه، تهران، شیراز و دانشگاه های مختلفی که به حمایت از کارگران هفت تپه و فولاد به میدان آمدند و فریاد زدند که فرزند کارگرانیم، در کنارشان می مانیم، اگر این را به عنوان هژمونی چپ بگیرید پس فکر میکنم دقیقاً همینطور است و باید این را مبنا گرفت. مهم نیست چقدر نهادهای رسمی، فرمایشی، دولتی و نیمه دولتی ابراز وجود میکنند، عر و تیز میکنند، رئیس جمهور یا فلان وزیر را دعوت میکنند یا نمیکند، تپشی در دانشگاهها امروز وجود دارد تپش چپ است و از

«در باره فراخوان همکاری مشترک احزاب ملی و قومی»

گفتگوی رادیو نینا با مظفر محمدی

نینا: *اخیرا ده جریان و حزب به اسامی: حزب دمکرات کردستان ایران، حزب دمکرات کردستان، حزب کومه له کردستان ایران، کومه له زحمتکشان کردستان، اتحاد دمکراتیک آذربایجان – بربلیک، جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران، حزب تضامن دمکراتیک اهواز، حزب مردم بلوچستان، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران و شورای موقت سوسیالیستهای چپ ایران، فراخوانی به همکاری مشترک داده اند. در این فراخوان دمکراسی و پارلمان و جمهوری مطرح شده است. شما این اتحاد را چگونه می بینید؟*

مظفر محمدی: از خیزش دیماه به این طرف این ائتلاف و اتحادها از چپ و راست مد شده است. همه ی جریانات سیاسی و قومی سراسری و محلی تلاش می کنند خود را با شرایط کنونی وفق داده و هر کدام با سیاست و پلاتفرم معین به میدان آمده اند. طیف اپوزیسیون بورژوایی و قومی از دمکرات و جمهوریخواه و سلطنت طلب و مجاهد و لیبرال و ملی و مذهبی...، همگی منتظرند تا فشارهای دولت ترامپ و محاصره اقتصادی و تهدیدهای دیگر، رژیم را ساقط کند و آنها به قدرت برسند.

البته فراموش نمی کنیم که این احزاب و جریانات روی اعتراضات و اعتصابات و تظاهرات مردم هم سرمایه گذاری می کنند تا هنگامی که جمهوری اسلامی برود. و از آن به بعد وظیفه مردم تمام می شود و باید به خانه برگردند و آنها از بالای سر مردم قدرت را به دست بگیرند و نظام سرمایه و سود حفظ شود. دیگر خبری از رفاه اجتماعی و برابری اقتصادی و اجتماعی نیست و نهادهای قدرت بورژوازی از ارتش تا پارلمان و غیره هم سر جایشان هستند و کنار گذاشته نمی شوند. فقط حاکمیت از بالا دست به دست می شود. این ماهیت و محتوای همه ی این اتحادهای صفوف اپوزیسیون بورژوایی و ملی و قومی است.

بقیه آنچه که می گویند، مثل آزادی و حقوق بشر و حقوق زن و یا فرصتهایی برای مسکن و بهداشت مردم و غیره تعارفات و افاضات ریاکارانه ای بیش نیستند. در نظام پارلمانی بورژوایی که جمهوری اسلامی هم پارلمان دارد، همه این ادعاها پوچ است. استبداد و سرکوب پلیسی و نظامی و تبعیض و ستم مختص این نظام به نام دمکراسی و پارلمان است. در نظام پارلمانی توده های طبقه کارگر و توده های زحمتکش هیچ اختیار و اراده ای ندارند و هر چند سال یک بار سرنوشتشان را به دست انتخاباتی فرمایشی و پارلمان و نهادهای سرکوب و ستم می سپارند. کار ارزان و استثمار و فقر و تبعیض و نابرابری اقتصادی و اجتماعی و سیاسی خصیصه ی نظم سرمایه دارانه است. در این نظام طبقات و مبارزه طبقاتی برسمیت شناخته نمی شود. اما سرمایه محترم است. سود محترم است. استثمار جایز است. و حاکمیت سرمایه داران ازلی و ابدی است. بقیه، اهالی جامعه اند که به نام کارگر، بیکار، زحمتکش، معلم، پرستار، راننده و غیره کار می کنند و عرق می ریزند و جان می کنند و ناچیزی از سود سرمایه داران به نام حقوق و مزد سرسرفه شان می آید.

در نتیجه می خواهم بگویم فراخوان اتحاد این گروه هم در همین دسته بندی دمکراس و پارلمان و دولت بورژوایی شان قرار می گیرد. حالا خواه این شکل حکومت جمهوری باشد مثل جمهوری اسلامی یا شاهنشاهی و از این قبیل. فرقی بحال جامعه نمی کند. این از نظر ما مردود است. شکل حکومتی طبقه کارگر و محرومان جامعه شواربی است. توده های محروم باید خود مستقیما سرنوشت

سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را تعیین کنند و آزادی و برابری در همه ی زمینه های را تامین کنند.

نینا: *با وجود این اهداف مشترک اپوزیسیون بورژوایی و ملی – قومی، این اتحاد این احزاب جریانات معین ویژگیهایی دارد. مثلا طرح فدرالیسم. در این مورد نظراتان چیست؟*

مظفر محمدی: درست است. کل طیف اپوزیسیون بورژوایی جواب اقتصادی نمی دهند و ماهیت طبقاتی جامعه را انکار می کنند و کار مزدی و سرمایه و سود و منفعت اقلیتی سرمایه دار را نمایندگی می کنند و اگر قدرت بگیرند نظام سرمایه داری را حفظ می کنند و برای حفظ آن ناچارند مبارزه کارگران و محرومان را سرکوب کنند. علاوه بر این این طیف ملی گرایان و قوم پرستان با شعار فدرالیسم مملکت را بین اقوام و ملت ها و مذاهب تقسیم می کنند. در واقع از مملکت جز جنازه ای تکه پاره شده بجای نمی ماند. این ها مثل کرکس هایی در کمین نشسته اند تا روی این جنازه بنشینند و سهم شان را بردارند.

حزب دمکراتیک اهواز جنوب ایران را عربستان نام می گذارد. بعد لرستان کردستان. بلوچستان. حتما فردا آذربایجان هم ترکستان می شود و بعد ترکمنستان، گیلکستان، فارسستان و تازه جناحی از جمهوری اسلامی خراسان رضوی را میخواد مستقل کند و ارتش و سپاه خراسان رضوری تاسیس کند. این ها اهداف پلیدی اند که این بخش فدرالیست ها و قوم پرستان بویژه تعقیب می کنند.

ما در مقابل این سیاست کثیف، برای همه ساکنان مملکت صرفنظر از قومیت و مذهب و زبان و نژاد و غیره حقوق شهروندی برابر داریم. ما میخوایم طبقه کارگر ایران یک طبقه واحد و سراسری از طریق شوراهایش قدرت را در دست بگیرد. طبقه کارگر، باید خود را برای این مصاف آماده کند و این جریانات ارتجاعی و ضدکارگری و ضد انسان را کنار بزند.

نینا: *در بیانیه ده جریان قومی، فدرالیسم شعار محوری و شکل حکومتی آینده ایران است. آیا مطالبه ای به نام فدرالیسم مطالبه مردم ایران هم هست؟*

مظفر محمدی: راستش طرح شعار فدرالیسم توسط بعضی احزاب ایدا انعکاسی از وجود این مطالبه در میان مردم نیست. نه فقط شعار فدرالیسم جایی در ذهنیت و زندگی مردم ندارد، بلکه هویت قومی و قومگیری بطور کلی هم در بین میلیونها مردم ساکن ایران حائز اهمیت نیست. اما هنوز متاسفانه این برای مصون داشتن مردم از فجایع و تراژدی هایی که قوم پرستی و قوم پرستان میتوانند ببار بیاورند کافی نیست.

به دنیای اطراف خودمان و رویدادهای این چند دهه اخیر نگاه کنیم. حکومت شرع و دولت مذهبی و داعش و شیعی گری و سنی گری عراق و حزب الهی لبنان و حوثی و غیره در جهان قرن بیستم وجود نداشت. در ایران مردم چند ده سال پیش تر آخوند یک قشر انگل بی آبرو و اسباب شوخی مردم در شهر و ده بود. دختران نسلهای قبل بی حجاب مدرسه میرفتند. موسیقی و سینما جزء لاینجزای زندگی مردم بود. با اینحال، امروز در این جامعه، جنون و جهالت دینی و جانوران اسلامی حاکم اند.

یوگسلاوی، یک جامعه مدرن صنعتی و با هر استاندارد امروزی جامعه ای متمدن بود. یوگسلاوهای امروز خودشان می گویند، چگونه قبل از این ماجراها قومیت و ملیتشان یادشان نبود. تصورات این اوضاع برایشان ممکن نبود. هنوز هم

باورشان نمیشود و نمیدانند چرا چنین شد

اینکه قومیت و قوم پرستی در جامعه ایران ریشه و زمینه قوی ندارد و اینکه خواست فدرالیسم جایی میان مردم ندارد، به این معناست که روندها و جریانات و جنبشهای اصلی در جامعه به این سمت سیر نمیکند. اما هنوز به آن معنا نیست که جامعه در برابر تحركات قوم پرستانه مصونیت دارد و از پیش در مقابل هجوم آتی این واپسگرایی و ارتجاع قومی آمادگی دفاع از خودش را دارد. ناسیونالیسم و قوم پرستی مانند ویروسهایی هستند که در حالت خفته به حیات خودشان ادامه میدهند و تحت شرایط خاصی فعال میشوند و اپیدمی ایجاد میکنند. ناسیونالیسم و قوم پرستی در جامعه امروز ایران نه ریشه کن شده و نه جامعه در برابر آن واکسینه است. وجود همین فدرالیست ها و جماعات عقب مانده ای که از هم اکنون در اوج وقاحت و سفاقت صدور شناسنامه های قومی برای مردم در ایران را شروع کرده اند، گواه این است که ویروس قوم پرستی ریشه کن نشده است و میتواند، بخصوص در یک شرایط متحول و متلاطم سیاسی، مصائب زیادی ببار بیاورد.

ما در همه ی این سال ها تلاش کرده ایم و می کنیم که قاطعانه جلو این ارتجاع و واپسگرایی بایستیم. تمایلات ضد انسانی و ضد کارگری ناسیونالیستها و قوم پرستان و ملیون و روشنفکران ناقص العقل دورو برشان را رسوا میکنیم. نمیشود مردم را ۴۰ سال با مذهب اسیر کنند و بگویند و بعد ۴۰ سال دیگر هم با قومیت و ملیت این کار را ادامه دهند. ما نباید بگذاریم این اتفاق بیفتد.

نینا: *شما گفتید ملی گرایی و هویت قومی و قومگیری در ایران در بین میلیونها مردم ساکن ایران وجود ندارد یا خیلی ضعیف است. آیا در همه جای ایران این حکم واقعیت دارد یا در جاهایی مثلا کردستان ملی گرایی قوی تر از جاهای دیگر است و جریان اصلی خودش مثل حزب دمکرات ایران و متحدینش را دارد؟ ملی گرایی در کردستان در کجای این معادله قرار می گیرد؟*

مظفر محمدی: *گفتم هویت ملی و قومی مردم، تا چه رسد به کشمکشهای ملی و قومی میان بخشهای مختلف جامعه یک پدیده رایج و همه گیر در ایران نیست. واضح است که در فرهنگ عقب مانده اقوام، خودپسندی قومی و شوونیسم و غیره هست. در همه کشورها هست. تا وقتی سرمایه و سرمایه داری هست این نوع شکاف انداختن میان مردم هم باقی خواهد بود. ایران هم استثناء نیست. اما، هر کسی که ریگی به کفش ندارد و نقشه ای فرصت طلبانه و قدرت طلبانه نداشته باشد، قبول می کند که جامعه ایران جامعه ای نیست که چنان در چنگال کشمکش و عدم تحمل قومی و ملی عاجز شده باشد تا کسانی بیایند و داوری کنند و بخواهند با فدرالیسم جوابش را بدهند.*

شما به کردستان اشاره کردید. این درست است که مساله کرد بدلیل شوینیسم حکام مرکزی در منطقه به معضلی تاریخی تبدیل شده است و در اینجا حزب دمکرات کردستان ایران توحش ناسیونالیستهای عظمت طلب ایرانی و جنایاتی که حاضرند با پرچم دفاع از تمامیت ارضی بکنند را متوجه است و تلاش می کند مهر تجزیه طلب نخورد و در نتیجه خود به یکی از نیروهای صف مقدم ایرانییت و دفاع از تمامیت ارضی تبدیل شده است. امروز منفعت و سهم بری از قدرت را در این شعار و سیاست می بیند. حزب دموکرات خودمختاری میخواد و به این نتیجه رسیده است که در این راه تنها نباشد و بقیه جریانات اپوزیسیون ملی و قومی را بهمراه داشته باشد و می گوید به همه ملل ساکن ایران خودمختاری بدهید، از جمله به ملت کرد به رهبری حزب دمکرات. و دیگر برایش مهم نیست بخش وسیعی از مردم کردستان و بقیه مردم ایران نمی خواهند با برچسب های قومی فارس و ترک و لر و عرب و گیلک و افغانی و کرد و بلوچ و ترکمن و غیره تعریف شوند. برایش مهم نیست. مهم این است که خودمختاری کردستان به نام فدرالیسم را بدست بیاورد وحکومت قومی خود را برای تصرف قدرت و ثروت در کردستان داشته باشد. این همان الگوی دولت اقلیم کردستان در چهارچوب دولت فدرال عراق است که با چشم خود دیدیم که

کمونیست ۲۳۵

شکست خورده و باخته است.

زمانی خبرنگاری از دبیرکل حزب دموکرات، که انوقت ملا عبدالله حسن زاده بود نظرش را در باره سیاست ما که گفتیم مردم کردستان حق دارند در یک رفراندومی بعنوان شهروند متساوی الحقوق در چهارچوب ایران بمانند یا جدا شوند" عصبانی می شود و می گوید: "خیر ما تجزیه طلب نیستیم" و می خواهد به این وسیله به دولت مرکزی چه جمهوری اسلامی و یا هر دولت بعدی دیگر اطمینان خاطر بدهد.

از آنطرف هم در این بده بستان ارتجاعی، جریانات ناسیونالیست ایرانی قرار دارند که خود را با مساله کرد روبرو میکنند و برای لاپوشانی آن و اینکه به آرای عمومی مردم مراجعه نشود این بند و بست حزب دمکرات را می پذیرند و با او متحد می شوند. مثل همین اتحاد ده جریان قومی که می بینیم که هرکدام منافع مادی شان را دنبال میکنند. در این میان روشنفکران فرصت طلب و نان به نرخ روز خوری چون نوری زاده و دیگران را داریم که با خودشیرنی ابلهانه ای عبدالله مهتدی را لایق رییس جمهوری ایران می

دانند...

به نظرمن مساله از محاسبات خرد و حقیر حزب دمکرات و جریانات ملی و جمهوریخواه و شاهی بسیار فراتر است. اینها بازچه اند. ما باید کل بازی را بهم بزنیم و توطئه شان را خنثی کنیم.

نینا: *مقابله با قومگرایی و فدرالیسم چه وظیفه ای در دستور کار فعالین کارگری و سیاسی و کمونیست ها و حزب می گذارد؟ در برابر جریانات قومی و فدرالیسم شان چه کار ویژه ای باید کرد؟*

مظفر محمدی: *من فکر نمی کنم شعار فدرالیسم مورد توجه طبقه کارگر و مردم ایران قرار بگیرد. اما هنوز بدلیل کثافت نهفته در این شعار و تبیین های ملی و قومی و فدرالیسم قومی هر چه بگوئیم کم گفتیم. فدرالیسم شعار و سیاستی عمیقا ارتجاعی است و عمق ای پدیده ی ضد انسانی و ضد کارگری ممکن است برای همگان کاملا شناخته شده نباشد. ما خطاب به مردم و بویژه به طبقه کارگر می گوئیم به معنی و مخاطرات این شعارها و اتحادها توجه کنند و به دام ملی گرایی و قوم پرستی نیفتند. و برای مقابله با آن آماده باشند.*

برای ما اصل قضیه این است که محتوای واقعی شعارهای قومی و فدرالیسم را، با تمام توان برای مردم روشن کنیم. احزابی که این شعار را طرح میکنند باید زیر فشار نقد ما قرار بگیرند. باید تفکر و سیاست قومی و ملی را بی آبرو کرد، همانطور که تفکر و سیاست مذهبی امروزه بی آبرو و منفور است. باید اگر نه کل مردم زحمتکش، لاقل بخش های پرتحرک و فعال طبقه کارگر در ایران آنچنان آگاهانه از ارتجاع ملی و قوم پرستی، که شعار فدرالیسم صرفا یک بسته بندی لوکس تر آن است، بیزار و منتفر و نسبت به آن حساس باشند. بطوریکه هیچ نیرویی نتواند فردا جلوی پیشروی کارگر و کمونیسم را با علم کردن کشمکش ها و فجایع قومی سد کند و مردم را به روزی بیاندازد که در یوگسلاوی دیدیم. هجری ها و مهندی ها و همکارانشان در این لیست و بیرون آن کارادیچ ها و میلوسویچ های آینده ایران و کردستان هستند. باید به قوم پرستان رنگارنگ فهماند که با یک نیروی کمونیستی سازش ناپذیر و یک صف اجتماعی آگاه و بدون توهم در جامعه روبرو هستند .

طبقه کارگر، برحلاف کلیه طبقات

فرو دست در تاریخ پیشین جامعه

بشری، نمیتواند آزاد شود بی

آنکه کل بشریت را آزاد کند.

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست

کارگری – حکمتیست

امروز یکشنبه ۲۷ آبان، در چهاردهمین روز اعتصاب و ششمین روز تجمع کارگران هفت تپه در مقابل فرمانداری شوش، یگانهای ویژه ضد شورش که از دیروز برای سرکوب اعتراض کارگران وارد شوش شده بودند، محوطه هفت تپه را محاصره و مانع خروج کارگران و پیوستن آنها به رفقا و خانواده هایشان و مردم حامی آنها در جلو فرمانداری شدند و دو نفر از نمایندگان کارگران هفت تپه، اسماعیل بخشی و مسلم آرمند و یک خبرنگار را دستگیر کردند.

چهارده روز گذشته طبقه کارگر ایران و محرومان جامعه، هفت تپه و مبارزه و تلاش آنها را تعقیب کردند و موفقیت خود را در پیروزی آنها به تصویر کشیدند. در این مدت با همه سد سانسور رسانه های جمهوری اسلامی و رسانه های رسمی جهان، صدای حق طلبی کارگران هفت تپه و خانواده هایشان، به گوش دهها میلیون نفر از هم طبقه ای های آنها و صف وسیعی از مردم آزادیخواه ایران رسید. میلیونها کارگر و انسان عدالتخواه در جامعه ایران هر لحظه و هر ساعت اعتراض و تجمعات و سخنرانی نمایندگان کارگران هفت تپه را تعقیب کرده و برای پیروزی کارگران هفت تپه لحظه شماری کردند.

تا کنون تعدادی از کارگران هفت تپه و نمایندگانشان با تلاش مشترک کارگران هفت تپه و فولاد و حمایت بی دریغ مردم آزادیخواه شوش و بخشهایی از طبقه کارگر و مردم آزادیخواه آزاد شده اند. طبق آخرین اخبار منتشر از جانب سندیکای نیشکر هفت تپه، امروز سه نفر از دیگر از نمایندگان آنها، محمد خنیفر، مسلم آرمند و سید فاضل خنیفر آزاد شده اند و اما هنوز اسماعیل بخشی نماینده کارگران و سپیده قلیان فعال مدنی و از مدافعال کارگران هفت تپه در زندانند.

کارگران هفت تپه امروز اعلام کرده اند که تا آزادی اسماعیل بخشی و سپیده قلیان هیچ مذاکره ای در کار نیست و به اعتراض و اعتصاب خود ادامه میدهند.

همزمان با اعتراضات هفت تپه کارگران فولاد نیز در کل این مدت ضمن ادامه اعتراضات خود از هفت تپه ای ها به گرمی حمایت و خواهان آزادی همه دستگیر شده گان شده اند.

بی تردید آزادی کارگران هفت تپه و از جمله سه نفر اخیر، عقب نشینی حاکمیت و همه ارگانهای سرکوبگر آنها و یک موفقیت کارگران هفت تپه، فولاد و همه حامیان آنها است. اما این تنها یک قدم است که به همت تلاش و هوشیاری کارگران هفت تپه و حمایتهای تا کنونی و از جمله تلاش صمیمانه کارگران فولاد و مردم شوش ممکن

اما امروز با تعرض گارد ضد شورش به کارگران و دستگیری دو تن از نمایندگان کارگران هفت تپه، اسماعیل بخشی و محسن آرمند، جدال کارگران هفت تپه وارد فاز دیگری شده است. این تلاشی برای فلج کردن، ترساندن و به شکست کشاندن کارگران هفت تپه است.

بدون تردید این تعرض مورد نفرت طبقه کارگر و مردم آزادیخواه نه تنها در هفت تپه و شوش بلکه و بعلاوه در سراسر ایران است. اما این نفرت از حاکمان و این سمپاتی وسیع به کارگران هفت تپه، علیرغم اهمیت والای آن، تا زمانی که در عمل به حمایت و تقویت صف کارگران و خانواده هایشان تبدیل نشود، هنوز هفت تپه ای ها را تنها میگذارد.

امروز نه تنها تلاش برای موفقیت کارگران و تامین مطالبات آنها، بلکه و بعلاوه تلاش برای آزادی فوری و بی قید و شرط دستگیر شدگان، بر دوش کارگران سایر مراکز صنعتی است. باید

قلب ما با قلب هفت تپه ای ها میطبد

کارگران هفت تپه را مورد حمایت قرار داد و صدای اعتراض خود را در کنار هفت تپه ای ها و برای تقویت آنها قرار داد. باید بطور عملی در هر مرکز کارگری، در مدارس و محلات دست به اقدامی عملی و حمایتی از کارگران هفت تپه و برای آزادی نمایندگان آنها زد. امروز کارگران هفت تپه باید ببینند که صف وسیعی از هم طبقه ای های خود و مردم آزادیخواه در کنار آن آنها هستند. باید آنها را به اشکال مختلف از اعلام حمایت علنی، از تجمعات حمایتی، اعتصاب و....، تا سازماندادن صندوقهای مالی برای تامین زندگی کارگران اعتصابی و خانواده های آنها و را سازمان داد.

تا کنون مردم شرافتمند شوش و جمعهایی از کارگران و اقشار مختلف مردم در این منطقه، همراه با کارگران فولاد اهواز، صمیمانه از کارگران اعتصابی حمایت کرده اند. اما امروز و با تعرض نیروهای ضد شورش به کارگران و دستگیری نمایندگان آنها، باید دامنه حمایت از

هفت تپه و فولاد

در کنار هم تا آزادی همه

فولاد و خصوصا نمایندگان آنها بودیم. از تلاش برای پرونده سازی امنیتی تا تلاش برای تبدیل اعتراض کارگران این مراکز به دستمایه دعوای درونی جناحهای جمهوری اسلامی، همه و همه با آگاهی بالای کارگران هفت تپه یک به یک نقش بر آب شد. دستگاه سرکوب در مقابل صف متحد کارگران هفت تپه و فولاد و حمایت وسیع کارگران، معلمان و مردم آزادیخواه، ناتوان مانده است.

جمهوری اسلامی مسئول فقر و محرومیتی است که به کارگران هفت تپه، فولاد، هپکو و... تحمیل شده است. اینکه این مراکز امروز سودبالایی میدهند یا نه، در مالکیت خصوصی اند یا دولتی، مشکل معیشت کارگران را حل نمیکند. طبقه کارگر ایران با شاغل و بیکار آن حق دارد و باید زندگی مرفه و انسانی داشته باشد و این ممکن است. پرداخت بیمه بیکاری مکفی و تامین زندگی شرافتمندانه برای همه وظیفه دولت و حاکمیت است.

این تلاش مشترک و حمایتهای همه جانبه تا کنونی هیجان انگیز است. اما و همچنانکه خود کارگران هفت تپه بیان کرده اند، هیچ مذاکره ای با روسای دولت و نمایندگانشان تا آزادی اسماعیل بخشی و سپیده قلیان نباید صورت بگیرد. این اولین شرط هر نوع مذاکره و نشست با مقامات دولتی است. اما و علاوه بر این همه پرونده های تا کنونی و ادعاهای پوچ حاکمیت علیه نمایندگان هفت تپه و حامیان آنها باید باطل شود. دولت و نمایندگانش و از جمله دادگاههای آنها باید رسماً حکم برانث همه هفت تپه ای ها و حامیان آنها را اعلام کنند. هیچ ارگان و دستگاهی حق ندارد با اتکا به ادعاهای خود ساخته امروز و پرونده های سر هم بندی شده مراکز پلیسی و اطلاعاتی، در آینده هم به نمایندگان و سخنگویان هفت تپه و حامیان آنها از فولاد تا هر جای دیگر دست درازی کنند. آزادی دستگیر شدگان تنها قدم اول است و هنوز همه مطالبات کارگران هفت تپه جای خود مانده است.

این روزها و در دو سه هفته گذشته شاهد انواع توطئه و پاپوشدوزی علیه کارگران هفت تپه و

۱۶ آذر

پرچم عدالت خواهی جامعه بر فراز دانشگاه

همه میدانند که به یمن تحرکات دیماه، به حکم اعتراضات کارگر هفت تپه و فولاد و حمایت وسیع جامعه از آنها، به عنوان بخشی از تن واحد خود، دیگر دانشگاه جای میدانداری انجمنهای اسلامی، جنبش سبز و سیاه و نارنجی، جای لیبرالها و انواع جریانات ناسیونالیستی نیست. عروج جنبش عدالتخواهانه و رادیکال طبقه کارگر و محرومان جامعه همه این خار و خاشاک و پرازیتها را از صحنه خارج کرده است.

۱۶ آذر امسال مهر عدالتخواهی طبقه کارگر ایران را بر خود دارد. پرچمی که در ۱۶ آذر امسال به اهتزاز در می آید، خواست محرومان و جنبش و اعتراض عمومی آنها، خواست رفاه، آزادی و امنیت، خواست شوراهای مردمی، خواست فوری آزادی همه زندانیان این جنبش، از دانشجویان زندانی تا کارگران و مشخصا خواست

۲۱

کارگران و خانواده های آنها را به شهرها و مناطق دیگر کشاند.

حاکمیت باید بداند که هر نوع دست درازی به کارگران، نمایندگان و خانواده ه های آنها در هفت تپه، با اعتراض صف وسیع و همبسته طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در سراسر ایران جواب میگیرد. خواست آزادی دستگیر شدگان نه تنها در هفت تپه و شوش بلکه و بعلاوه باید در همه جا در راس مطالبات کارگران و مردم آزادیخواه قرار بگیرد. کارگران هفت تپه تا کنون هر چه از توانشان بر آمده است، برای احقاق حقوق خود انجام داده اند و امروز به حمایت عملی و سازمانیافته هم طبقه ای های خود و مردم آزادیخواه در سراسر ایران نیاز دارند. کارگران هفت تپه و خانواده های آنها لایق وسیعترین حمایتها هستند.

حزب کمونیست کارگری_ حکمتیست(خط رسمی)

۲۷ آبان ۱۳۹۷- ۱۸ نوامبر ۲۰۱۸

حمایتهای تا کنونی از هفت تپه و فولاد ارزشمند است و باید قدر آن را دانست. اما تلاش برای تامین یک زندگی در شان انسان برای طبقه کارگر و اکثریت بزرگی از مردم ایران، احتیاج به یک صف متحد و همبسته و سازمانیافته دارد. این همبستگی و قدرت متحد امروز خود را باید تقویت کرد. اتحاد طبقه کارگر در دل این اعتراضات و خودآگاهی صفوف ما به عنوان یک طبقه واحد در مقابل حاکمین و سرمایه داران، باید سازمان پیدا کند و گسترده تر شود. همبستگی و اتحاد تا کنونی تنها گوشه ای از قدرت عظیم طبقه کارگر ایران است. این غول عظیم امروز قد علم کرده است. اتحاد ارزشمند و شعف انگیز این دوره باید به کل طبقه ما با شاغل و بیکار آن، با خانواده کارگری و فرزندان آنها و با اقشار محروم جامعه در همه مراکز کار و زندگی سرایت کند. این وظیفه بزرگ بر دوش فعالین و رهبران هوشیار طبقه کارگر است. نقش این رفقا در مسیری که داریم حیاتی است.

زنده باد همبستگی و اتحاد همه جانبه طبقه کارگر

حزب کمونیست کارگری_ حکمتیست(خط رسمی)

اول آذر ۱۳۹۷- ۲۲ نوامبر ۲۰۱۸

آزادی فوری نمایندگان کارگران هفت تپه و مدافعان آنها، خواست آزادی معلمان زندانی و همه زندانیان سیاسی را بر خود حک کرده است.

تلاش حاکمیت برای ارعاب و ترساندن و ساکت کردن نسل جوان در دانشگاه به یمن فضای کل جامعه و به یمن یک تلاش انسانی و برابری طلبانه به وسعت جامعه، محکوم به شکست است. جنبش محرومان جامعه هر روز در گوشه ای و با قدرت بیشتری عرض اندام میکند. امروز و در آستانه ۱۶ آذر نسل جوان کمونیست تلاش میکند که متحد و روشن و با افق سیاسی خود، نیروی وسیع نسل جوان را حول افق آزادیخواهانه خود متحد کرده و برای جدالهای اصلی آماده کند. جدال بر سر آینده ای آزاد، برابر، مرفه، انسانی و سعادتمند برای اکثریت محروم جامعه!

حزب کمونیست کارگری_حکمتیست(خط رسمی)

۱۲ آذر ۱۳۹۷- ۳ دسامبر ۲۰۱۸

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست(خط رسمی)

نظام سرمایه داری و دیکتاتوری حاکم و حافظ این نظام و به سوی بنای جامعه ای آزاد و برابر در ایران است.

حزب حکمتیست (خط رسمی)، کارگران، دانشجویان، معلمان و کل محرومان جامعه را به اتحاد حول پرچم آزادی و برابری و مبارزه ای متحدانه برای دنیایی آزاد، برابر، سعتمند و مرفه فرا می خواند. طبقه کارگر بپا خاسته ما امروز بیش از هر زمان دیگری به کمونیسم بعنوان ابزار مبارزه خود نیاز دارد!

زنده باد آزادی و برابری

زنده باد کمونیسم

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست(خط رسمی)

۱۸ آذر ماه ۱۳۹۷ - ۹ دسامبر ۲۰۱۸

پرچم رادیکالیسم چپ و کارگری از دانشگاه تا کارخانه

در آن دانشجو، معلم، پرستار و... در کنار اعتصاب معلمان، در کنار اعتصاب کارگران میایستند و خواستار آزادی رهبرانشان میشوند و کارگران سرود یار دبستانی را به حمایت از دانشجویان و آزادی دستگیرشدگان کارگر و دانشجو میخوانند.

امروز طبقه کارگر، دانشجویان، معلمان و... ضمن محکوم کردن به فقر و فلاکت و گرسنگی کشاندن محرومان جامعه از جانب سرمایه داران و دولتشان، ایجاد شوراها و کارگری و مردمی را بعنوان آلترناتیو اداره جامعه، در دستور کار خود قرار داده اند.

طرد هر دو جناح حاکمیت، همبستگی و همراهی جنبش های طبقاتی و اجتماعی و آلترناتیو شوراها و مردمی و کارگری، گام های محکم و سریعی در فروریختن دیوارهای ترک خورده

این یک صدایی و هم صدایی طبقاتی و اجتماعی امروز کارگران، دانشجویان، معلمان و ... در ایران، صداهای شوم ناسیونالیسم ایرانی، قوم پرستان رنگارنگ، سلطنت طلبان و لیبرالیسم اخته را به حاشیه رانده و سرکوب و تهدید و ارباب دولتی را به سخره گرفت. این صدای رسای کارگران و محرومان با پرچم و افق آزادی

شانزده آذر امسال و روز دانشجو، تداوم مبارزه بی امان طبقاتی و اجتماعی پس از خیزش دیماه تا کنون را به نمایش گذاشت. علیرغم دستگیری ها، تهدیدها و امنیتی کردن دانشگاهها، در این روز، جنبش دانشجویی در دانشگاه های سراسر کشور از تهران و اصفهان و شیراز تا تبریز و لرستان و اهواز و ...، با شعار، "ما فرزند کارگرانیم، کنارشان می مانیم" بر همبستگی طبقاتی و اجتماعی کارگران، دانشجویان، معلمان و دیگر اقشار محروم جامعه، تاکید کردند. همچنین با شعار، "نه تحریم خارجی، نه استبداد داخلی"، مشت محکمی بر دهان پیاوه گویان کاخ سفید و دولتمردان جمهوری اسلامی کوبیدند!

جنبش دانشجویی در خیزش دیماه، با شعار "اصلاح طلب، اصول گرا، دیگر تمام است ماجرا" مهر باطل بردو جناح حاکم کوبیده بود و امروز صدای اعتراض خود را به فقر و استبداد با صدای کارگران هفت تپه و هپکو و فولاد در هم آمیخت. امروز صف آزادیخواهی از دانشگاه و کارخانه و مدرسه همزمان و متحد علیه استعمار و استبداد به میدان آمده. جنبش آزادیخواهانه ای که

موج سرکوب و تفرقه را فقط با اتحاد محکم می توان

پس زد!

بتوانند، رهبران خود را از زندان های رژیم آزاد و مانع تفرقه در صفوف خود شوند. گام بعدی پیروزی کارگران آزادی همه دستگیر شدگان و پشیمان کردن سرکوبگران از تهدید و ارباب است. موج سرکوب و تفرقه را فقط با حفظ اتحاد محکم می توان پس زد!

کارگران هفت تپه و فولاد!

رفقا!

شما در مبارزه علیه فقر و بیکاری و گرسنگی و مجبور کردن بخشی از کارگران به کار بی اجر و مزد به نام معوقه ها و سرپیچی از تامین امنیت شغلی کارگران، تنها نیستید. ده ها میلیون کارگر و خانواده هایشان و محرومان جامعه مانند شما از این مصیبت و بلایای سرمایه داران و دولتشان

اعتصاب بیش از یک ماه کارگران شرکت نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز، همزمانی این اعتراض برای دستمزدهای معوقه و علیه حیف و میل تولیدات دسترنج کارگران توسط سرمایه داران و دولتی ها، با حمایت وسیع کارگران، معلمان، دانشجویان در سراسر ایران و در سطح بین المللی مواجه شده است. در این مبارزه طبقاتی، کارگران با آگاهی بالای طبقاتی خود بر اتحاد و ایجاد تشکل مستقل و توده ای کارگری، متکی به مجامع عمومی و شوراها و کارگری تاکید کردند. کارگران اعتصابی با این دستاورد بزرگ طبقاتی که نقطه عطفی در جنبش مستقل کارگران علیه سرمایه داران و دولتشان است، بعلاوه، منافع و خواسته های کل محرومان جامعه را که رهایی از فقر و نداری و بیکاری و گرانی و فلاکت محض است، نمایندگی کردند.

جنبشی که نه فقط شوش و اهواز را که کل جامعه را به تصرف خود در آورد. دانشجویان، معلمان، پرستاران، وکلا، زنان و مردن آزادیخواه، از تهران تا زنجان و کرمانشاه و سنجند همه بعنوان متحدین کارگران هفت تپه و فولاد به میدان آمدند.

در مقابل، دولت سرمایه داران هم از طرفی با موج سرکوب و دستگیری رهبران کارگران هفت تپه و متعاقباً تهدید تلفنی و احضار ده ها کارگر هفت تپه و فولاد و فعالان دانشجویی و خبرنگاران و از طرف دیگر با ایجاد تفرقه در صفوف کارگران اعتصابی تلاش میکند بقیه خود را از این مبارزه حق طلبانه، از این شیخ عدالتخواهانه و کارگری رها کند.

شکی نیست که این شگردها برای کل طبقه کارگر و محرومان جامعه آشنا و شناخته شده و برای کارگران اعتصابی هفت تپه و فولاد قابل پیشینی بوده است. این تلاش مذبحخانه برای سرکوب و ارباب و تفرقه را باید با قدرت تمام عقب راند.

اولین گام و شرط پیروزی در هر مبارزه و اعتصاب کارگری حفظ رهبران و نمایندگان کارگری و تامین و تضمین رهبری جمعی است. مقابله با سرکوب و تفرقه جزء لاینجزای هر اعتصاب و اعتراضی است. سرمایه داران و دولت را باید متوجه کرد که با دستگیری رهبران کارگری و تهدید و سرکوب و ارباب کارگران، نمی توانند، کارگر بی اجر و مزد را به سر کار بفرستند. همانطور که برده داران نتوانستند بردگان را با شلاق و تهدید مادام العمر بعنوان برده نگاه دارند.

نقطه قدرت بزرگ اعتصابات اخیر، اتحاد یکپارچه و حضور اکثریت کارگران معترض و حاضر در تجمعات و اعتصاب بود. کارگرانی که توانستند چنین قدرتی را به میدان بیاورند باید

با این دستاوردها جنبش حق طلبانه ی شما به چنان پیشروی ای دست می یابد که مطلقاً قابل بازپس گیری نیست.

مبارزه متحدانه شما جلوه ای از اعلام آمادگی و خصلت و توانایی رهبری مبارزه و اعتراض کل محرومان و گرسنگان جامعه است. این دستاورد و قدرت متحد طبقاتی شما چشمان کل طبقه کارگر را به این نقش رهایی بخش باز کرده و میکند.

زنده باد اعتصاب پیروزمندان

زنده باد شوراها و کارگری

زنده باد اتحاد مستحکم تان برای آزادی دستگر شدگان و پیشرویهای بیشتر!

حزب کمونیست کارگری حکمتیست- خط رسمی

۱۶ آذرماه ۱۳۹۷ - ۷ دسامبر ۲۰۱۸

رنج می برند. سکوت بخش عظیم تر طبقه ما، نشانه بی تفاوتی به این زندگی فلاکتبار و به مبارزه شما نیست، امروز قلب طبقه کارگر و محرومان جامعه با قلب شما می طپد. شما به همت رهبران و اتحاد یک پارچه تان تا کنونی تان، دستاورد عظیمی از آگاهی طبقاتی، اتحاد و مبارزه پیگیر را برای کل طبقه کارگر به ارمغان آوردید. همزمان درس خوبی هم به سرمایه داران و دولتشان دادید که نمی توانند دستمزد و دسترنج کارگران را بالا بکشند و با سرکوب و ارباب و تهدید، جواب اعتراض کارگر را دهند. سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن که اکنون توسط وزیر کار و دبیر خانه کارگر، اجرا و با همراهی تعدادی از برادران فریب خورده تان اجرا می شود، شرم آور و مایه ننگ شان است.

در مقابل این سیاست کتیف و همزمان سرکوب و ارباب باید متحد تر و محکم تر و مصمم تر ایستاد. اعتصاب شما با آزاد کردن همه دستگیر شدگان و محکوم کردن تهدید و تعقیب و ترساندن کارگران، یک دستاورد دیگر اعتصاب پیروزمند و با شکوه شما است. این حربه دشمنان طبقه کارگر و محرومان جامعه را باید از دستشان انداخت. پرداخت فوری معوقه ها قابل گذشت نیست. امروز، این دو مطالبه از مطالبات اصلی و اساسی اعتصاب شما است.





نشریه ماهانه کمونیست
نشریه ای از حزب کمونیست کارگری -
حکمتیست (خط رسمی) است
مسئولیت مقالات کمونیست
با نویسندگان آن است
سر دبیر: خالد حاج محمدی
khaled.hajim@gmail.com
دستیار سر دبیر: هساره ابراهیمی
sepideazhand@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب: هساره ابراهیمی
hekmatistparty@gmail.com
دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی
azar.moda@gmail.com
دفتر کردستان: مظفر محمدی
mozafar.mohamadi@gmail.com
تشکیلات خارج کشور: امان کفا
aman.kafa@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳
pirkhezri.bakh@gmail.com
استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲
rana.karimzadeh@ymail.com
یوتیوری: سیوان رضائی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۴۱۳۸۳
syvan_rezaei@yahoo.com
آلمان: محمد راستی: تلفن ۰۰۴۹۱۷۶۴۷۶۰۶۴۵۴
mohammedraasti@yahoo.com
دانمارک: ابراهیم هوشنگی
ebi_hoshangi@hotmail.com
نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۹۱۰۴۲
azadkarimi@yahoo.com
بلژیک: پیمان حسینی: تلفن ۰۰۳۲۴۸۵۱۲۲۶۰۷
parham.poya@gmail.com
سوئیس: پرشنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵
sunshayn2@gmail.com
تورنتو: سهند حسین زاده
sahand.hosseinzadeh@gmail.com
ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲
shashasur1917@gmail.com
آمریکا: اسد کوشا
akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب،
دوشنبه ها منتشر می شود (حکمتیست را بخوانید)

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست (خط رسمی)

از یک پیروزی به پیروزی بعدی!

در مورد آزادی اسماعیل بخشی و میثم آل مهدی

اسماعیل بخشی، نماینده کارگران نیشکر هفت تپه و میثم آل مهدی نماینده کارگران فولاد از زندان آزاد شدند.

سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه ضمن شادباش گویی و تاکید بر نقش مقاومت اسماعیل بخشی و تشکر از حمایت های افکار عمومی در داخل و خارج کشور و تشکر از کارگری در ایران و جهان، به حق این آزادی را نه محصول "پیگیری مسئولین شرکتی و دولتی" که حاصل تداوم مبارزه خود و هم طبقه ای هایشان در فولاد اهواز اعلام کرده است و اعلام کرده است که تا آزادی همه دستگیر شدگان، این مبارزه را ادامه خواهد داد. کارگران فولاد اعلام کرده بودند که "این بگیر و ببندها پاهایمان را سست نخواهد کرد و قدمهایمان را برای رسیدن به اهداف محکم تر و دلهایمان را قرص تر خواهد کرد!"

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (خط رسمی)، ضمن شادباش آزادی اسماعیل بخشی و میثم آل مهدی به کارگران هفت تپه، فولاد اهواز و همه هم طبقه ای ها، معلمان، دانشجویان و زنان و مردانی که برای رها کردن گروگان هایشان از حبس، لحظه ای آرام نگرفتند، درود میفرستد!

ما خود را در این پیروزی، در کنار مبارزه سندیکای هفت تپه و سایر بخش های طبقه کارگر و همه حامیان آن می دانیم! شریک شادی آنها و در کنار آنها برای تداوم مبارزه برای آزاد همه دستگیر شدگان "پس اهفت تپه" هستیم.

آزادی همه زندانیان دستگیر شده، به قدرت خود، ممنوع و متوقف کردن دستگیری و احضار و بازجویی و بازپرسی، به قدرت خود، اولین گام در پیروزی بر دشمنانی است که جز فقر و محرومیت و نا امنی، رو به طبقه کارگر، حرفی ندارند.

زنده باد آزادی و برابری

زنده باد کمونیسم

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست (خط رسمی)

۲۱ آذر ۱۳۹۷ - ۱۲ دسامبر ۲۰۱۸

زنده باد سوسیالیسم